



د (پسندہ تعالیٰ)

بہائیان دیگر چه می گویند؟

بی بهائی باب و بها

نگارنده :

محمد علی خادمی، ساعت ساز شیرازی

حق طبع و تقلید و فروش محفوظ و مخصوص نگارنده است

فروردین ماه ۱۳۲۷

شیراز
چاپخانه نور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سبوح و قدوسی را تسبیح و تقدیس سزد که کنه ذات غیب الغیوب قدسی
 سبحانش از همه اوصاف و نعوت و اسماء و اذکار و عبارات و اشارات و کنایات
 و ادراک و عرفان و ذوق و وجدان بی‌راسته است . هیچ مدرکی و درکی و مدرک
 و ادراکی را راه باو نیست . اذ لا اسم ولا رسم لا قدر که الابصار و
 هی یدرک الابصار .

و در مقام معرو فیت و ظهور و تجلی و شهود بهر وصف و نعتی منعوت و
 موصوف و بهر جمال و کمالی معروف و مشهور . و برای هر محتجب و غائب
 و شاهدهی مشهود، بی اشاره و المویح بلکه با نهایت تنصیس و تصریح بدور و
 نزدیک خود را معرفی فرموده له الاسماء الحسنی و الامثال العلیا .
 بلکه هر بی شعور و ذی شعوری غرقه دریای نور ظهور اوست .
 و بهیچوجه از محضر حضور او دور و مهجور فرض نمیشود .
 همه او را شناخته و در باخته . همه را مالوه و اله . همگی دلدار را دیده ،
 پسندیده ؛ داداده ، هستی گرفته ، نیست گشته ، هست شده اند . و ان من شیء
 الا یسیح بحمده . عجیباً عجیباً من بیخبر ، همه اجزاء و جزئیات روح و جسم
 طلسم او هستند .

بفرستادن پیام آوران راه و رسم پرستش و آئین نیایش و رویه آسایش
 عباد را با اتمام حجت و اكمال ایضاح مهجت بمنطوقه ان علینا للهلی
 بمپده گرفته و اهل تحقیق و تحری و جد و جهد را بمدلول الذین جاهدوا

فرینا لیهام ینہم سبلنا از عواطف و لطایف معارف و عوارف محروم نداشتہ.
 محمد مصطفی «ص» را کہ روانش از بیروانش شاد باد بامعجزہ باقیہ
 برای آخرین تعلیم معنویات بشر مبعوث و دوازده امام کہ اول آنها علی بن
 ابیطالب و آخر آنها (محمد) ابن الحسن العسکری است صلوات اللہ
 علیہم اجمعین برای صیانت دیانت تعیین نموده و امام دوازدهم را در پرده
 غیبت طول عمر داده و بتأیید و تسدید علماء ربانین در هر دور و کوری چون
 آفتاب عالمتاب بر بوارق لمعات و شوارق اشراقات از عقب سحاب احتجاب
 صفوف و صنوف ظلمات شکوک و شبہات و اوہام و خرافات را از ہم بریده
 و دریده و ادراکات و مدارک را مستنیر و مستشرق نمایند فحمد اللہ ثم حمداً
 له و شکر آثم شکر آ علی ما هدینا و ارشدنا و من الظلمات اخرجنا



سبب تصنیف و وجه تسهیه

در دیانت اسلام و مذهب جعفری فروع احکام را مردم میتوانند تقلید کنند یا اجتهاد نمایند ولی در اصول عقاید همه باید اهل یقین باشند، تبعیت و تقلید بدون یقین کافی نیست.

معنی تحصیل یقین اینست که در توحید، نبوت، عدل، امامت و معاد یا از روی ادله تفصیلیه یا بدلیل اجمالی این پنج اصل را یقین داشته باشند.

برای یقین بتوحید فقط ادله داله بر وحدت حق کفایت و لازم نیست سایر مال: گاوپرستان، نیلوفر پرستان، مارپرستان، ماهی پرستان؛ دریا پرستان و و و و و و را یکی یکی تحقیق کنیم و کاوش و گردش نماییم و یکایک از امام دنیا را رسیدگی نموده و حرفهای آنها را زبر و سازیم تا موحد باشیم. «توحید را من باب مثال گفتیم ولی در همه عقاید چنین است و یقین اجمالی کفایت میکند» اصولاً یک همچو تکلیفی بنحو عموم ممکن نیست برای همه بشر بنحو واجب عینی فرض شود. زیرا که اگر همه افراد بشر موظف به فحش و تحقیق در همه مذاهب باشند لازم می آید که هیچ کس بهیچ شغل سیاسی، اقتصادی، طبیعی، فلاحت، زراعت و صناعت نرسد و لازمه چنین تکلیفی اختلال نظام همه بشر است.

اما این وظیفه ممکن است بنحو واجب کفائی و برای یک عده مخصوص که اهل مناظره با ملل دیگر باشند فرض شود. اینگونه تکلیف که انسان به همه ادیان و مذاهب آشنا باشد و نیک و بد آنان را کاملاً تحقیق کرده باشد یک عمر تمام لازم دارد که فارغ البال با دانستن زبانهای مختلفه و حتی مسافرتها و سیر کردن در امتها صرف نموده و چنین تخصصی پیدا کند در نتیجه مسلمان

باید تحصیل یقین کند اگرچه بدلیل اجمالی باشد.

با بیان بالاخص بهائیان بعنوان لزوم تجری و تحقیق و فحس و تفتیش و ترك تبعیت و تعصب و تقلید این و آن را از طریق صواب منحرف میکنند و میگویند بهائید عمر صرف کنید؛ کلمات ما را به بینید، تحقیق و تجری کنید تا حقیقت امر بر شما منکشف گردد. منجمله این بنده را مدتها از کار بیکار و بعقب گیری از مقالات خودشان و ادار ساختند بالاخره خوب یا بد عمری را بتجری و تحقیق گذرانیدم البته بعد از يك عمر فهمیده ام که از اول لازم نبود ۱۵ سال یا بیشتر عقب این مقالات بروم تا بعداً بفهمم که راه باطلی است. ولی هرچه بود شده و این نتیجه را امروز دارم که میتوانم يك کتاب بنویسم و اگر دیگری را مثل من بخواهند بعنوان تجری حقیقت سرگرم کنند و عمرش را ضایع نمایند در ظرف یکماه یا کمتر با خواندن این کتاب ۱۵ سال صرفه عمر باو داده باشم و نگذارم عمرش تلف شود •

من میتوانستم بیک حدیث صحیح **يَمْلَأُ اللّٰهُ اَلْاَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا** بعد ما ملئت ظلماً وجوراً که از پیغمبر اکرم در باره حضرت موعود رسیده اجمالا یقین کنم که او نیامده و اگر آمده بود مسلماً زمین پر از عدل و داد شده بود من غفلت گیر شدم و بایندلیل اجمالی قناعت نکردم و از آن طرف هم از شغل و کسب و تجارت دست نکشیدم و مہیای تخصص در عقاید و تحصیل و سیاحت نبودم و نمیتوانستم بکفر متخصص در این فن شوم از يك طرف باید تأمین معاش کنم و از طرف دیگر از این سوداخ و آن سوداخ تحقیق و تجری نمایم - باز تکرار میکنم هرچه بوده گذشته فعلاً این نتیجه را دارم، این نتیجه ۱۵ سال متوالی زحمت است خوانندگان باید قدر بدانند •

هر کس دم بهائی باو میرسد و او را ترغیب بتجری و تحقیق میکند این

کتاب من برای ارزش ۱۲۵ سال عمر دارد. کسانی هم که از دور عشقشان گرفته باشد و بخواهند بفهمند آنها چه گفته و میگویند این کتاب برای آنها بهترین وسیله اطلاع است. گذشته از این اینکه که من این کتاب را مینویسم درست حدود یکصد و اندی سال از دعوت سید باب میگذرد و ممکن است بعد از این آثار و شواهد تاریخی که امروز موجود است محو شود و پس از این محققین این گوشه تاریخ را تاریک ببینند.

من برای تحقیق مدارکی دارم که دوره بعد از من شاید بدستان نیاید پس این کتاب برای دوره‌های بعد کاملاً یک گوشه از تاریخ را روشن خواهد کرد.

این کتاب را من با اسم (بها تبیان دیگر چه میگویند) نامیده‌ام. این عنوان صورت استفهام دارد ولی مدلول حقیقی آن این است که گفتنیها گفته شده شفتنیها شفته شده؛ پس از صد سال همه پرده‌ها بالا رفته مطالبی را که سعی کرده‌اند مکتوم بماند واضح شده با این حال دیگر جای سخنی برای آنها باقی نمانده خوب است دیگر زبان بر بندند و نفس فرو کشند و دست از دوز و کلک خود بردارند و الا ما میگوئیم آقایان دیگر چه میگوئید و از این مردم فلک زده چه میخواهید؟ بخواندن این کتاب ارزش دعوی باب و بها کاملاً هویدا شده و معین میشود که در بازار علم و معرفت هیچ نمیتوان برای آنان ارزشی قائل شد، پیغمبر بوده‌اند نه امام، نه ولی بوده‌اند نه خدا و نه ارزش این را داشته‌اند که کسی تبعیت از آنها بنماید از همین جهت تیترا کتاب را که همه مطالب درست در آن صورت تابو میگردد (بی بهائی باب و بها) قرار داده‌ام

این کتاب نباید بعنوان ردیه تلقی شود ردها نوشته شده؛ نقض و ابرامها از هر طرف بنحو کامل در دسترس همه بوده و هست. این کتاب نتیجه تخری

سعی کنم، است که خود بهائیان ترغیب بآن مینمایند. من بعد از تحری و تحقیق آنچه را بدستم آمده در معرض افکار عمومی میگذارم و همه مردم را از این گونه تحقیق و تحری که ۱۵ سال عمر تلف کنند و بعد از آن محصول آنها این باشد جداً منع میکنم. من یک نفر ساعت ساز هستم اگر این ۱۵ سال را در مقام تحصیل و تکمیل کار خود در میکائیکه عمومی یا مهندسی بکار برده بودم با هوش سرشاری که داشتم امروز یکی از عناصر مؤثر و مفید جامعه بودم و اینقدر متأسف بر عمر گذشته خود نبودم.

فقط مایه تسلی من این است که زود بیدار شدم. منت خدای راهنوز جوانم و بعد از نوشتن این کتاب میتوانم با خواست پروردگار توانا بزندگانی خود امیدوار باشم. این است سبب تصنیف و وجه تسمیه کتاب.

♦ (نتیجه تصنیف) ♦

دو نتیجه در دورتبه از این کتاب طالبیم ۱- البته آرزو است؛ گمان نمیکنم بشود، ولی آرزو بر جوانان عیب نیست؛ و آت اینستکه خود شخص آقای شوقی افندی پس از انتشار این کتاب از یک نفر بازاری اهل تحقیق و تحری و تحصیل کرده در دارالتبلیغ بهائیان احساس کند که دیگر کار از حسابهای که خودش میکند بیرون رفته (بر و بچه ها بیدار شده اند) خیمه شب بازی خودش شکسته، طنابهایش پاره شده، علوم و ادراکات توسعه پیدا کرده، حقایق آشکار شده، پرده از روی کارها برداشته شده، دروغها رو افتاده، فروغی برای آت نمانده؛ دیگر کسی عقب دعویهای بی معنی و پوچ نمیرود با احساس این مطالب دست از سر مردم بردارد، قدر پولپسا را دانسته بهیچ مبلغی حتی باینطرف و آنطرف نفرستد زیرا جز ضرر و خسارت چیزی ندارد. حتی دهاتیهای دوردست هم مطالب را فهمیده اند و با این حال برای او بهتر است

مثل یکنفر فقهیده و نظیر معاویة بن یزید که بالای منبر رفت و گفت پدر و
 جنم بر خطارفته بودند و در نتیجه این عمل همه آنها کعبه بر پدر و جدش لعن
 میکنند تا امروز او را با نیکی یاد مینمایند و لعنت و سببی باو نمی نمایند
 ایشان هم يك لوح صادر کنند بنویسند بسم الا کذب الا کذب همه دروغ بود
 همه پلتیک بود ، همه بی اساس بود. در این صورت نام خود را برای همیشه
 زنده خواهند نمود و ایشان را اهل دانش بنام يك نفر اهل حقیقت نام خواهند برد
 بلی شوقی را باین رویه تشویق میکنند بلکه شوقی پیدا میکنند. گذشته از
 همه آنچه ذکر شد خودش طرفدار وحدت ادیانست يك مذهب هم از دنیا
 کم کردن يك قدم رو بوحدت ادیان برداشتن است. چه اندازه خوب است که
 این يك قدم را ایشان بردارند و منتظر اقدام غلام احمد ووووو نشوند.
 سایر مذاهب اگر دست از کیش خود برنمیدارند از اینجهت است که
 قیامتی ، حشری ، نثری ، نوایی ، شقایبی معتقد هستند. برای رستگاری در آن
 عالم دست از دیانت خود برنمیدارند ولی ایشان که بحمدالله جنت لقا را
 یافته اند! کاملاً هم یافته اند؛ برای ایشان چه فرق میکند که بارولایت را بکشند
 یا نکشند؟ اگر این نصیحت را نپذیرند باز میگوئیم چنانچه می بینید
 دانشمندانی مانند آقای آواره - آقای نیکو - آقای مراغه ووووو همه زبان
 قلم گشوده و بندای عالم رسالتنگار را بیدار میکنند. با این حال ادامه
 خیمه شب فایده ندارد. جزئی بولی که از ته بساط مانده تمام میشود چه بهتر
 خیلی یواشکی و بی سر و صدا پولها را برداشته و املاک و عماراتی که بنام
 ایشان به ثبت رسیده همه را فروخته جا بزنند. بهمان جاها که سابقه هم دارند
 بروند عیش کنند ، خرج کنند ، کیف کنند، لذت ببرند. البته اینها آرزو
 است گمان نمیکنم بنشر این کتاب چنان طوفانی حادث شود که بادش بزخم
 ایشان بخورد

نتیجه دوم

آرزو نیست. امکان پذیر است. بلکه محققاً واقع میشود و آن اینکه اغنامی خورده خورده شعور پیدا کنند - صدسال و اندی است از ابتدای این دعوی گذشته، دروغ وعدهها ظاهر شده. وعدههای سید باب: لیغلبنک علی الارض - لیقهرنک، لیسخرنک لك همه دروغ در آمد نه غلبه، نه سلطنتی حتی نه غلبه برهانی و نه غلبه معنویتی دینده نشد. وعدههایی که به پیروان خود داده بود که کوه دمارند را تا دامنه تهران خواهند گرفت بوقوع نه پیوست و بیچارهها گول خورده خود را بکشتن دادند و خوار و زار لاشه آنها سگ خوار شد. دوازده هزار ترك نکشتند و سلطنت مرکزی تهران را نگرفتند.

زیرا نصرت خدائی نبود، وعده خدائی نبود. بلکه بهکس قلع و عین و مالیدن دعاغ بزمین بود و خذلان از طرف حضرت رب العالمین. نه فقط وعدههای سید باب دروغ در آمد، وعدههای میرزا حسینعلی بها که دولت تزار روسیه عالم را میگیرد، سفینه حمراء با علمهای با بهاء الاهی از دریای سیاه عبور کرده ایران را میگیرند دروغ در آمد. ناصر الدین شاه با آنهمه سکه خدا؛ خود خدا، شخص خدا باو نفرین میکرد تقریباً ۶۰ سال که در دوره تاریخ کم نظیر است سلطنت کرد.

وعدههای آقای عباس (عبد البهاء) که باین ورقا نوشت حتماً بایران خواهیم آمد وقتی مارارد ایران خواهیم شد که ایران در نهایت انقلاب باشد و در آنحال وارد خواهیم شد دروغ در آمد آقا محمد قاسم بایران نتوانستند بیایند. توجیه خبردانیال و وعده (ای بنده الاهی ۱۳۳۵ سنه مذکور) ابتدایش از هجرت حضرت رسول محمد مصطفی ص که در آن تاریخ آثار علو و امتناع

و سمو واعنلا از برای کلمة الله در شرق و غرب حاصل گردد و عليك التحية
 و الثناء ع) دروغ در آمد و باندازه آب دوغ فروغ نداشت. یعنی ۱۳۳۵ گذشت
 و جز چند نفر دهاتی در این عید نوروز آنها با کمال خجالت و سر افکنندگی
 گمان نمیکنم روزه این کیش را گرفته باشند. پس رفا - پس از خواندن
 این کتاب دمی بهوش آید. من نیکویم گو سفند نباشیم تا معارف ابراف
 باین پایه است. ما گو سفند هستیم ولی بهوش باشیم خود را بدست کرک نپاریم.

نویسنده کار با استدلالهای مفهومی و منطقی و عقلی و نقلی ندارم.
 بکنفر ساده بتحقیق و تحری خودش چیز مینویسد. گفتند گو سفند باش چشم،
 گاو باش، چشم. شیر بده چشم - پنیر بده چشم - معجزه نخوراه چشم - کرامت
 مطلب چشم - دعوی بیدلیل قبول کن چشم - چشم به بند تا جمال مبارک به بینی
 چشم - گوش نه بند تا نوای ملیح بشنوی چشم. نزد دانشمند ان مرو دانش
 حجاب کبر است چشم. از دانشمندان دور باش چشم. خود من بنقیه خوش میگذرانم
 تو بر سوائی خجالت زده باش چشم - عاشق باش چشم - دیوانه باش چشم.

لا اقل باندازه بکنفر مرد سیاسی که از نقشه پیش آمد خبر میدهد
 و درست می آید کاش خبر داده بودند. هر چه اسمش را میگذازیید ظهور
 خدا، ظهور امام، ظهور بیغمبر - آخر وعده دروغ چرا؟. نویسنده
 بعد از صدسال دیگر حرف بخرجم نمیبرد، عبارات، الواح قیمت ندارد.
 وعده خدائی دروغ در نمی آید. خدا در چنگ بدر وعده به بیغمبر داد وانی
 بعد کم الله احدی الصائفتین و وعده خدائی راست آمد. وعده نصرت در
 روز حنین داد راست آمد ستم خن الممسجد الحرام گفت راست آمد،
 سیر قول الامم خلفون گفت راست آمد.

غلبه روم را خبر داد راست آمد. فتح ایران و روم را در چنگ خندق

پس با امت خبر داد راست آمده. مسلمانان با عده کم باین ممالک که رو می آوردند چون دیده بودند همه وعده ها راست آمده با یقین بغلبه می آمدند. از محل خود که حرکت می کردند بعین مثل کسی که بسمت غنیمت خود می رود با یقین رو بمیدان امپراطور بهای بزرگ می رفتند. باری نتیجه دوم از این کتاب آنستکه در صورتیکه خود آقای شوقی هم دست برندارند کسانی که تا بحال سر بزیر، خجالت زده، گول خورده، اغفال شده، بارث بهائی شده هستند از زیر بار بیرون آیند.

بیان عقاید مسلمانان،

بخصوص مذهب شیعیه اثنی عشریه

چون دعوی سید باب و بهاء وازل در مسلمانان و در مذهب شیعه بوده ناچاریم برای اینکه تحقیق و تحری صحیح کرده باشیم اولاً به بیان عقاید مسلمانان و مذهب شیعه در آن قسمتی که تماس با دعوت آنها دارد پردازیم. البته تمام عقاید مسلمانان و مذهب شیعه در اینجا لازم نیست شرح یابد و این کتاب برای این قسمت نیست اما تا همان اندازه که برای وضوح مطلب لازم است در اینجا ذکر میشود. و نیز برخلاف این عقاید ممکن است ندرتاً یافت شود چنانکه اشاره خواهیم کرد ولی ما آنچه دیانت اسلام و مذهب شیعه باو شناخته میشود مینویسیم و به نادر کالمعدوم اعتبار نمیکنیم.

اینک خلاصه عقاید مسلمین و شیعیه:

۱ - مسلمانان و شیعه اثنی عشری عقیده دارند این عالم را خدائی است عالم، قادر، ازلی، ابدی، که عالم باراده او موجود شده. نوامیس و مقررات

طبیعت را او قرار داده پس عالم طبیعت در مقابل او عرض اندام نمیتواند بنماید.
 خدای عالم از سنخ مخلوقات خود نیست. حلول در مخلوقات پیدا
 نمیکند. اتحاد با آنها پیدا نمی نماید. خصوصیت و ارتباط خاصی با مخلوقات
 ندارد. اگرچه خود مخلوقات بر حسب وسعت وجود و ضیق آن بایکدیگر
 فرق دارند ولی همه بالنسبه بحضرت او در یک ردیف هستند همه ممکن الوجود
 و او واجب الوجود است. نه ممکن الوجود ترقی میکند و بمقام واجب میرسد
 و نه واجب الوجود تنزل میکند و بمرتبه ممکن الوجود می آید، نه خدا خالق
 میشود و نه خلق خدا. اشرف مخلوقات که محمد مصطفی (ص) است در
 برابر خدای متعال جز بنده و مخلوقی بیش نیست و باید نماز بخواند، برای
 خدا سجود کند، خضوع کند، خشوع کند

پرستش، بندگی مخصوص خدا است. انی انا الله گفته ام جز از او نشاید.
 شجره کوه طور مرکز ایجاد صوت انی انا الله بوده و حتی خود شجره عارف
 بآن نبوده، نه آنستکه شجره خود انی انا الله گفته، که نیک بختی یا تیره -
 بختی بنمایند او انی انا الله گوید، همان شجره در وقت سبزی جز درختی
 بیش نبود و بعد هم جزه زمی که برای سوختن بکار می خورد قیمتی نداشت.
 پیغمبران را نمیرسد دعوی خدائی کنند چنانچه عمل کارکنان يك دولت عمل
 دولت است، عمل پیغمبران عمل خدا شمرده میشود ولی همانطور که پادشاه
 را سزاوار است بگوید ما فتح فلان شهر کردیم با اینکه خود شاه حاضر
 نبوده ولی سرباز حق ندارد بگوید من پادشاهم. خدای میتواند بفرماید: وما
 رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی، میتواند بفرماید: ان الذین یبایعونك
 یبایعون الله ید الله فوق ید یدهم ولی پیغمبر حق ندارد بگوید انی انا الله
 درست شاه میگوید قلعه را من گرفتم - دشمن تسلیم من شد، با اینکه سرباز

قلعه گرفته ، دشمن تسلیم سرباز شده ولی سرباز حق ندارد بگوید من شاهم
 ۲ - مسلمانان و شیعه اثنی عشری عقیده دارند که این عالم را اولی است و
 آخری، ازلی نبوده و ابدی هم نیست . بامر خدای غیب موجود شده و بعد از
 این هم فانی و مضمحل میگردد، همانطور که یکنفر انسان «عالم صغیر» موجود
 میشود مدتی باقی میماند ، بعد میمیرد. تمام این عالم (انسان کبیر) موجود شده
 باقی میماند، میمیرد بنی نوع انسان ، حیوان ، نباتات ، معادن، بالاخره دریاها،
 کوهها، آفتاب، ماه ، سایر ستارگان در آنوقت که خدای داناست و بس همگی
 از این شکل و صورت و هیئت فانی شده بعداً عالمی دیگر مناسب ثواب و عقاب،
 سرا و مکافات بنا میشود. و آن عالم را عالم قیامت و رستاخیز میگویند .

و گاهی از آن قیامت کبری تعبیر مینمایند . مقابل مردن افراد انسان که
 قیامت همان یکنفر است که او را قیامت صغری میگویند من مات فقد قامت
 قیامته (حدیث نبوی) . بعنوان تشبیه و استعاره هر پیش آمد مهمی و هر دایه
 و انقلاب بزرگی را نیز قیامت میگویند .

شاعر قامت دایر خود را قیامت میخواند زیرا در عالم نفس او انقلاب و
 رستاخیزی پیدا میکند (قیامت میکند آن سرو قامت) ، بحر العلوم واقعه
 کربلا را قیامت خوانده (قامت قیامة اهل البیت وانکسرت) . محتمس میگوید
 (این رستاخیز عام که نامش محرم است) . قیام امام زمان چنانچه بعداً بیان
 خواهیم کرد در اخبار قیامت خوانده شده .

۳ - قابل دقت عقیده مسلمانان و مذهب شیعه اینست که روح کسی بقالب
 دیگری نمیرود مثلاً روح امیر المؤمنین ، امام حسن ، امام حسین ع ، سلمان ،
 اباذر بقالب دیگران نمیرود چنانیکه قالب دیگری هم روح دیگری را نمی-
 پذیرد ، نه خدا قالب کم میآورد و نه روح زیاد میآورد تا محتاج

باشد روحی از قالبی بقالبی دیگر انتقال پیدا کند. اگر فرض کنیم کسی در بدی مثل ابوجهل شد یا در خوبی مثل سلمان شد مثل آنها هستند نه خود آنها.

۴ - مسلمانان و شیعه اثنی عشری عقیده دارند خدا ایشان را بپهوده نیافریده غایت آفرینش انسان ترقی اختیاری خود انسان است. کمالات سایر موجودات طبیعی بدون اختیار آنهاست ولی در میان، انسان کمالات اختیاری دارد. و خداوند عالم از روی لطف برای ترقی معنوی اختیاری انسانی پیغمبرانی فرستاده که آخر آنها خاتم پیغمبران محمد بن عبدالله «ص» است.

۵ - آنچه برای کمال معنوی انسان تا روز قیامت کبری فرض شود این پیغمبر بزرگ آورده و دیانت او در هر دور و کوری و بهر رژیم و تشکیلی سازگار و احکام او باقی و برقرار است. پس از او پیغمبری نخواهد آمد و این نه بواسطه این است. که فیاض علی الاطلاق مسک فیض بفرماید بلکه خداوند تبارک و تعالی فیض خود را دائماً میرسانده خاتمیت پیغمبر برای این است که بشر را بالاتر از این تعلیمی در خور نیست. همانطور که وجود بشر محدود است قابلیت ترقی معنوی او هم محدود است.

۵ - با این اعتقاد مسلمان حق ندارد که دعوی پیغمبری را پس از محمد بن عبدالله (ص) گوش بگیرد. زیرا اگر خداوند عالم پس از محمد بن عبدالله ص که او را در قرآن بخاتم النبیین ستوده و ما ارسلفناک الا کافه در باره او فرموده، اگر پیغمبری دیگر بفرستد و مردم ایمان نیاورند گناهی بر مردم نخواهد بود، بلکه اگر خدا پیغمبری دیگر بفرستد اغراء بجهل کرده است.

۲ (معجزه لازم است)

گذشته از اینکه مدعی پیغمبری پس از محمد بن عبدالله «ص» بصرف
 دعوی تکذیب میشود آنچه خداوند عالم پیغمبر فرستاده است هم در این معجزه
 برای اثبات دعوی نبوت آنها فرستاده است • بدون معجزه تصدیق هیچ پیغمبری
 ممکن نیست . معجزه عبارت است از خرق عادت و طبیعت که مقرون بدعوی
 نبوت باشد . و این از آن جهت لازم است که خود پیغمبر دعوائش عادی و سنیخ
 دعوی عقلا و فلاسفه نیست . امری را دعوت میکند که سایر افراد بشر حق
 آن دعوی را ندارند .

قرآن معجزات همه انبیاء را طبق توراة و انجیل تصدیق نموده ، موسی چوبی
 انداخته و بدون مواد حیاتی و بدون سابقه تولید و تناسل و بدون داشتن اجزاء
 لحمیه و شحمیه و عظمیه و رباطات و شرابین و آورده و میخ و چگر عصای او
 ازها شده . عیسی مرده چندین سال زنده کرده ، قلیج و کور و کرم مادر زاد
 را شفا داده و او که مقدار کمی از آنها کتابها لازم دارد . خود پیغمبر اکرم
 غیر از قرآن معجزات داشته ، بجزود و ملائکه لم تروها تأیید شده ، هفتاد
 شهر شام داده که همه آنها راست آمده ، سنک ریزه در دستش تسبیح و
 تسبیح گفته ، طبق نهج البلاغه درخت را طلبیده و از جای در آمده و بحضورش
 رسیده و بعد بجای خود برگشته . سوسمار بتصدیقش لب گشوده ، از جمله
 معجزات او که باقی و در دست است قرآن است باینکه درس نخوانده •
 (وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تحطه بيمينک) قرآنی آورده
 که همه اهل عالم اعم از آنان که ایمان آورده اند یا ایمان نیاورده اند ب عظمت
 کتاب او اذعان دارند . و این خود خلاف طبیعت و ساختمان عالم بشریت است

اصولا فرق واضح طبیعی و مادی و الهی اینجا است ، این فرق و امتیاز حساس است. شخص طبیعی مافوق عالم طبیعت قد رتی قائل نیست لذا خرق طبیعت را انکار میکند ولی شخص الهی چون ناموس طبیعت را بجعل الهی میداند عالم طبیعت را باز و گیر بد قدرت حق نمیشناسد از این جهت معجزه را ممکن میداند. در دین اسلام و مذهب شیعه هر کس دعوی کند از جانب خدا تغییر دین سابق میدهد ، دعوی پیغمبری آنهم اولوالعزمی کرده خواه خود را باسم پیغمبر بخواند یا نخواند . این اعتقادات ، اعتقادات همه مسلمانان روی زمین که تقریبا چهارصد میلیون هستند میباشد خصوص شیعیان اثنی عشری که تقریبا ۷۰ میلیون از مسلمانان را تشکیل میدهند معتقدند که برای صیانت دینانت؛ پیغمبر دوازده امام معین فرموده بدین ترتیب :

۱ - علی ع ، ۲ - حسن بن علی ع - ۳ - حسین بن علی ع - ۴ - علی بن الحسین ع - ۵ - محمد بن علی ع - ۶ - جعفر بن محمد ع - ۷ - موسی بن جعفر ع - ۸ - علی بن موسی ع - ۹ - محمد بن علی ع - ۱۰ - علی بن محمد ع - ۱۱ - حسن بن علی ع - ۱۲ - (م ح م د) حجة بن الحسن العسكري صلوات الله علیهم اجمعین در موضوع این ۱۲ نفر و پیغمبر بحکم عقل معتقد هستند که اشتباه بر آنها روا نیست. و این خود خرق عادت است و برای اینکه اثبات مقام نبوت و امامت که مشتمل بر خرق عادت است نیز معجزه ضرورت دارد تا شاهد معصوم بودن و اشتباه بر آنها روا نبودن باشد.

شیعه معتقدند باینکه امامت این ۱۲ نفر بنص صریح و اثر و معجزه صحیح ثابت شده است. در موضوع این دوازده نفر امامت قائل هستند خواه بر مسند حکومت ظاهری نشسته باشند یا خانه نشین باشند ، خواه در میان مردم حضور داشته باشند یا غایب باشند. در خصوص حجة بن الحسن العسكري عقیده دارند که

شهران در زمان حضرت امام حسن عسکری و پدران او باندازه زیاد بودند که شاخه هایی از قبیل هرون الرشید؛ مأمون، معتصم، متوکل از نهضت آنها بیمناک بودند با آنها کثرت در همان زمان امام حسن عسکری خود حضرت عسکری فرزند خودش را بعلما و فقهای شیعه که جمعی کثیر بودند معرفی فرموده و در همان مجلس عثمان بن سعید را بعنوان نیابت خاصه زمان غیبت معرفی کرده. شیعه بعد از حضرت عسکری اختلاف و خلافتی نداشته و بتوسط عثمان بن سعید و بعد بتوسط محمد بن عثمان و بعد حسین بن روح نو بختی و بعد علی بن محمد سمري مسائل مشکله خود را از حجة بن الحسن العسکری ۴ سوال میکردند و جواب شافی کافی میگرفتند و معجزاتی از آن حضرت بتوسط نواب خاص برای تحکیم ایمان شیعه و دعوت سایر شیعه صادر میشده. در یک هفته قبل از فوت علی بن محمد سمري توقیعی از طرف امام زمان رسیده که پس از یک هفته علی بن محمد از دنیا خواهد رفت و پس از آن غیبت کبری شروع شده و کسی دیگر نایب خاص نخواهد بود و هر کس دعوی کند دروغگوست. بلکه هر کس دعوی رؤیت کند باشناسائی نگذیب خواهد شد. در زمان غیبت کبری که تا بحال طول کشیده مرجع مردم در احکام شرعیه نواب عام امام (فقهاء و عدول شیعه) خواهند بود. شیعه اثنی عشریه عقیده دارند که همانطور که بنحو خرق طبیعت حضرت عیسی بدون پدر آفریده شده امام زمان بنحو خرق طبیعت تا امروز عمر طولانی دارد. شیعه اثنی عشری و کثیری از اهل سنت و غیر شیعه عقیده دارند که حجة بن الحسن در وقتی که خدای دادند حتی خود آن حضرت و پدرانش هم نمیدانند ظهور خواهد نمود و عالم را بر از عدل و داد فرماید پس از آنکه بر از ظلم و جور شده باشد.

شیعه اثنی عشری منتظرند **حجة بن الحسن ۴** بیاید ترویج از همان دین اسلام که جدش آورده و بواسطه طول مدت فرسوده و بسبب غلبه ظالمین حدود و مقررات و قوانین آن بآن عمل نشده باقوت و قدرت و نیروی خدائی اقامه حدود و مقررات بفرماید . اصولاً منتظر وصی هستند نه پیغمبر قبلاً هم گذشت که پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبدالله ص را آخرین پیغمبران میشناسند. منتظرند **حجة بن الحسن ۴** بیاید و همه روی زمین را بدین اسلام دعوت نماید . پیرهان ، بموعظه حسنه ، بچنگ و غلبه . منتظرند که او بیاید و در هیچ جنگی شکست نخورد و با هیچ قومی قرارداد و معاهده نه بندد و هیچ دیانتی را جز دین اسلام نشناسد و تقریر نکند .

*(قابل توجه) *

۱ - این قرآن که در دست ما است جمع کرده عثمان است. بر خلاف نزول قرآن جمع شده . فقط نظم و ترتیب آن را چنین داده که سوره های بزرگ را پہلوی هم اول قرآن و بالنسبه بعد از آن و سوره کوچک را آخر قرآن آنهم نه از روی دقت قرارداد . رعایت نزول و شرح نزول و تقدم و تاخر ننموده . سوره هائی که در مدینه بعد از ۱۴-۱۵ سال از بعثت نازل شده مثل سوره بقره در اول قرآن قرارداد و سوره هائی که اول بعثت نازل شده مثل سوره اقرء و مدثر در آخر قرآن آورده است . در عین حال **ارأیت الذی ینهى** ، **عبدآذاصلی** که پیدا است که پس از نزول فاتحة الكتاب و حکم بوجوب نماز و منع کفار آن بزرگوار را از نماز گذاردن این آیه نازل شده در تمه سوره اقرء واقع شده و همچنین بسیاری از آیات را جلو و عقب آورده و این امر بیش همه مسلمانان محرز است و در عین حال امامان شیعه با اینکه این مطالب را همه

مسلمین مهیا نسته اند برای اینکه مسلمانان دارای دو کتاب و دو دستور نشوند
 همین قرآن را تقریر فرموده و قرائت آنرا بهمین نحوه مقرر داشته اند .
 ۲ - احکامی در این قرآن است برای موقعی که هنوز امر بجهاد نشده
 بود . (لکم دینکم ولی دین) احکامی در این قرآن است برای موقعیکه
 امر بجهاد شده ولی فتح مکه واقع نشده بود . (الا الذین عاهدتم من
 المشرکین) احکامی در این قرآن است که بعد از فتح مکه و قبل از غلبه
 بر تمام جزیره العرب بوده (آنچه از آیات در تقریر یهود و نصاری در
 جزیره العرب وارد شده) احکامی در این قرآن است که تا زمان
 ظهور امام علیه السلام بقوت خود باقی است چون غلبه بر تمام روی زمین
 حاصل نیست (احکام قبول ذمه و جزیه و پناه دادن اهل کتاب) احکامی در این
 قرآن است که مخصوص روز غلبه امام زمان است بر همه روی زمین
 (لیظاہرہ علی الدین کله) (و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه)
 احکامی که برای وقتی است که غلبه مطلقه نیست احکام تقریری
 می نامیم (مثل احکام معاهده و شناختن دول غیر اسلامی و قرار ذمه و جزیه و
 فرار اسیر گرفتن و بنده داشتن و احکام مداراة با سایر فرق)
 ۳ - احکامی در دین اسلام است با سم احکام ظاهریه که در وقت دست
 رسیدن با احکام واقعه بآن عمل میشود و بنحوقاعده کلیه از قرآن و فرمایشات
 پیغمبر و ائمه بدست آمده که در صورتیکه دست با امام زمان نرسد باین احکام
 ظاهریه باید عمل شود .

شیعه منتظر است :

امام زمان بیاید قرآن را بنحو نزول و بطرز جدید بیاورد (یاقی بکتاب

جدید) اعراب که انس بجمع عثمان دارند از این قضیه خیلی نگران خواهند شد (عالی العرب شدید) . امام زمان بیاید غلبه مطلقه پیدا کند احکام تقریریه را براندازد . امام زمان بیاید احکام ظاهریه را محو نماید . شرح قرآن بنحوی کند که طبق احکام واقعیه آن عمل شود و چون غلبه مطلقه دارد باحکامی که در وقت غلبه مطلقه است رفتار خواهد کرد پس منتظر نیستند که دین اسلام را تغییر دهد بلکه منتظرند بآن احکامیکه از اول زمان ظهور اسلام تا امروز بواسطه نبودن غلبه عمل نشده است عمل بشود .

اختلافات شیعه اثنی عشری



با اینکه شیعه اثنی عشریه در عقائدی که ذکر شد متفق القول هستند بنحو ندرت و باندازه که قابل ذکر نبوده و نیست اختلافاتی در بین بوده که زمینه دعوت سید باب و بها شده است و قبل از بیان دعوت آنها ارزش آن باید متوجه این اختلافات باشیم .

اخباری و اصولی

اختلاف اخباری و اصولی در اعتقادات بهیچوجه نیست فقط اختلاف آنها در کیفیت استفاده احکام فرعیه است . اخباریها آنها هستند که بدون مقررات و قواعد اصول استفاده احکام از اخبار آل اطهار مینمایند و مقید بقواعد اصولیه نیستند . این طایفه باندازه اخبار جمود دارند که رأی خود را در هیچ جا بکار نمیاندازند . بعضی از آنها باندازه ای احتیاط میکنند (سادات بحرین بالخصوص صاحب معالم الزلفی سیدهاشم) که در تفسیر قرآن حتی بمقررات

علوم ادبیه که از واضحات است تمسک نمیکنند. فقط در ذیل آیات قرآنیه در مقام تفسیر اخبار مینویسد (تفسیر برهان). ولی بعضی از آنها بیاره از مقررات وقواعد مسلمه تکیه مینمایند (شیخ یوسف صاحب حدائق) بهر حال مخالفت آنها با اصولیین در بین صدها هزار مسائل فقهیه به حدود ۶۰ - ۷۰ مسئله (پنجاهیکه) شیخ جعفر کاشف الغطاء جمع کرده) بیشتر نمیرسد. بزرگان اخباریین مثل ابن بابویه با بزرگان اصولیین مثل شیخ مفید در همان ابتدای زمان شهرت امام بوده و از هم کمال تجلیل مینمودند و همینطور در اواخر یکدیگر را بنحوی بیاد میکرده اند، بعضی از طبقات نازله آنها بیکدیگر تاحدی زبان طعن گشوده اند.

بهر حال پس از اینکه آقا باقر بهبهانی اولاد شیخ مرتضی ثانیاً کشف مقاصد اصولیین را بطور غیر قابل مخالفت کرده نوعاً اخباریین برای اصولیین مدعیان شدند فعلاً اخباری مخالف با اصولی خیلی نادرالوجود است. زیرا شیخ مرتضی موفق شده همه مقررات اصول را طبق سنت و کتاب تقریر فرمود از این جهت در تمام محیط شیمه فعلاً یک نفری که بدون مقررات اصول استفاده احکام کند جز شیخیه که بعداً بیان خواهد شد وجود ندارد

(اصولی)

اصولی طبق مقررات وقواعدی که در فن اصول محرر کرده از کتاب (قرآن) سنت (اخبار) اجماع و دلیل عقل استفاده احکام میکنند. برای یک نفر اصولی که بتواند استفاده احکام کند علوم لازم است ۱ - متن اللغه ۲ - صرف ۳ - نحو (در این سه علم بعد استادی که اگر کتابهای این سه علم شده شود بتوانند املا کنند) ۴ - معانی ۵ - بیان ۶ - بدیع ۷ - منطق

(این جمله را ادبیات گویند) ۸ - علم رجال ۹ - درایه ۱۰ فلسفه (تامقداری درسه قسمت ۱ - امور عامه ب - جواهر و اعراض ج - مبدء و معاد) ۱۱ - اصول لفظیه ۱۲ اصول عملیه و ادله عقلیه (این دورا اصول الفقه خوانند) با این علوم باید ورزش در فقه کند تا حدی که بتواند استفاده حکم بتوسط قواعد این علوم بنماید. غیر از این علوم مورد احتیاج او فقط مقداری حساب و هندسه و هیئت است برای مسائل ارث و قبله و وقت شناسی و سایر علوم مورد احتیاجش نیست ولی اگر تحصیل شود نزد آنها بعنوان فضیلت نام برده میشود اصولی بعد از ادبیات اهمیت فوق العاده با اصول میدهد نصف بیشتر عمر خود را در تهذیب و تحریر و تقریر و احراز قواعد اصول صرف مینماید تمام استادی خود را در تحریر و تطبیق مقررات اصول میداند و همین معنی اجتهاد است

(متشرع و فارغ)

اخباری و اصولی هر دو متشرع نام برده میشوند. چنانیکه خوانندیم آنها در مسائل اعتقادات با هم مخالفی نداشته اند، هیچیک مدعی مقام روحانیت و معنویت که دیگران دست با و ندارند نیستند فقط مدعی همان علوم رسمیه که بتحصیل دست یافته اند هستند. قوه قدسیه برای يك نفر فقیه لازم است و غرض از آن آنستکه بتأیید ربانی حسن انتقال بدلیل پیدا کند که پس از استفاده همان حکم را بدلیل بگوید. يك نفر طلبه اصولی بدلیل بهیچوجه از استاد سخنی نمیپذیرد. استاد نمیتواند بگوید من بر بطن خصوصی که خودم (با خدا، با پیغمبر، با امام، با ملائکه، با روح القدس) دارم این مطلب را فهمیده ام و تو باید تعبداً از من قبول کنی. منحصرأ باید در مقابل شاگرد دلیل اقامه کند.

از همین جهت در مجلس تعلیم شاگردها حق اعتراض با استاد دارند بلکه اهمیت شاگرد با اهمیت اعتراض اوست. من میگویم تو گوش کن، حرف نزن در میان آنها نیست. مجلس درس آنها يك هیئت قضاوت را تشکیل میدهد که همه ناظر بر آن هستند چه بسا استاد سخنی میگوید شاگرد بقوت برهان او را از حرف خودش برمیگرداند و او هم صرف نظر میکند و موافق شاگرد میشود. اصولین و متشرعه راهی برای فهم احکام و عقاید جز تحصیل علوم رسیده نمیشناسند.

و باضت و تهذیب نفس و کمال معنوی را فقط مدخلیت در ترقی معنوی میدهند و سبب زیادی تأیید و تسدید میسرند که بتوانند بدلیل چیز بفهمند اگر کسی مقام معنوی پیدا کند منحصرأ میان خودش و خدا است. حق دعوی ندارد. راه حصول معنویت سرسپردن، دست دادن، تلقین ذکر و عباداتی که از شرع علناً نرسیده نیست. منحصرأ طریق حصول به مراتب عالیه همان عباداتی است که از شرع بطریق ظاهراً رسیده و طبق حسن و قبح عقلی و شرعی بلکه وجدانی از اخلاق ذمییه باید خودداری نمود و باخلاق حسنه که همه آنها عقلاً و شرعاً حکمال و ضوح دارد باید متخلق شد تا معنویت حاصل شود. ارتباط بحق و دعوی آن و موضوعیت برای راهنمایی و تعبد منحصرأ برای چهارده معلوم است. دعوی کشف، الهام، خواب و خلیفه در نزد اصولی ارزش ندارد مدعی این امور را مادام که برخلاف شرع اظهاری ننکرده معارض نمیشوند زیرا منکر این نیستند که مردمی در درجات معنویت ممکن است مقامی داشته باشند بلکه لازم میدانند که مردمی باشند که بهم یسدیل من الاعداء و یفلر شیث من السماء که آنها برکت زمین هستند ولی کسی حق دعوی این مقامات را ندارد. و اگر يك نفر اصولی بمدعی این مقامات برسد فقط

خنده زیرابی میکنند مادا میکه اظهاری برخلاف شرع نکرده جفر ، رمل ،
 اسطرلاب ، کیمیا ، لیمیا ، هیما ، شعبده ، سحر ، طلسمات ، نیرنجات ، تسخیر
 آفتاب ، تسخیر جن ، تسخیر روح ، طبایع حروف ، وفق اعداد ، هیچیک از
 اینها ملاک استفاده علوم و حقایق نیست بلکه قسمت همه اینها را اغلب
 حرام میدانند و از خرافات می‌شمرند .

حاصل اصولی در فهم عقاید و احکام مثل يك نفر حسابگردانما حساب او
 بدو دو تا چهارتا است باید برسد . اصولی مثل يك نفر قاضی خشک دلیل
 میخواهد - حسن قریحه ، ذوق استحسان مناسب گوئی همه آنها در مقابل دلیل
 بی ارزش است . اصولی و اخباری در زمان غیبت کبری برای امام زمان نایب
 خاص هیچوجه و هیچ اسم و رسمی نمیشناهند چنانکه گذشت حتی دعوی
 رؤیت تکذیب میشود مگر اینکه در وقت رؤیت نشناخته باشد و حکم
 نسبت بآنحضرت ندهد . اصولی و اخباری کم کرده (مرد خدا) ندارد ، عقب
 اهل حق نمیگردد ، از سیر و سیاحت خضر آسا برای بدست آوردن اهل حق
 بی نیاز است تعلیم اصولی این نیست که باید مرد راه را بگردی و پیدا کنی زیرا
 کاری باو ندارد و مرد حق هم میانه خودش و خدا مرد حق است کاری بدیگران
 ندارد هر کس هم خودش میتواند چنانکه گذشت مرد حق شود پس متشرع
 کم کرده ندارد تا اینکه بخواهد پیدا کند و هر دمی بدامی بیفتند در عین حال
 چنانیکه گذشت منکر اینکه روی زمین مرد خدا هست نیست . اصولی منتهای
 درجه کمال را همان تقوی و اطاعت کامله از احکام شرع مثل اصحاب پیغمبر از
 قبیل سلمان ، ابذر ، مقداد ، عمار و سایر اصحاب ائمه میدانند .

هیچوقت بفکر اینکه در رتبه ولی شود و همسنگ با ۱۴ معصوم گردد
 نیست . در نظر اصولی قطب عالم همان امام زمان است غوث ، نجباء ، نقباء

ابدال و اوتاد را منکر نیست ولی حق دعوت بعنوان آنها برای کسی
 ایشانند. مردمان نیک و دوستان خدا در دنیا هستند که زینت عالم و بهجت
 عالم و برکت عالم آنها هستند ولی کسی حق دعوت ندارد. اصولی و اخباری
 هیچ عنوان حلول، اتحاد حق با خالق، حلول روحی از بدنی ببدنی
 قابل نیستند.

اینها همه شرح معتقدات متشرعه بود.

متشرعه در معلومات خود فقط سه قسمت را اهمیت میدهند:

۱ - عقائد و اصول دین ۲ - فروع احکام (مقررات و قواعد و قوانین عملی
 دین اسلام) ۳ - اخلاق سایر معلومات سماء و عالم، علم الاشیاء، حقیقت روح و
 نفس، حقیقت اجرام علویه و سفلیه و امثال اینها از محط نظر آنها بیرون است
 متشرعه جز طبق قواعد صرف، نحو، لغت از الفاظ کتاب و سنت نمیخواهند
 چیزی بفهمند. آنچه از کتاب و سنت که دلالت ظاهر طبق آن قواعد دارد
 اخذ میکنند و هرچه از ظاهر مراد طبق آن قواعد نفهمند احراز نکرده تاویل
 هم نمیکند و میگویند علمش نزد اهل بیت است. تصریح میکنند ما نمیفهمیم العلم عند الله
 متشرعه تاویل کردن ظواهر را بغیر معنی ظاهر بهیچوجه جایز نمیدانند
 مگر برای خصوص امامهای معصوم. متشرعه دست از ظاهر لفظ ممکن نیست
 بردارند مگر آنجائیکه دلیل قطعی عقلی یا نقلی برخلاف آن باشد که در
 این صورت باز میگویند العلم عند الله و بالجمله متشرعه بنظر خود و
 مسلیقه خود تاویل روا نمیدارند و خود را، امور باخذ بظاهر دلیل
 طبق قواعد علمیه عربیه میدانند

۵ (عارف)

عرفا يك جامع که بتوان بهمه افراد آنها بآن جامع اشاره کردو تعريف و توصيف همه طبقات آنها را بيك عبارت نمود ندارند . بر حسب مسلك و حد تحصيلات خیلی مختلف هستند . گرچه مجموعاً نسبت به محیط جمعيت ۷۰ ميليونی شيعه خیلی کم هستند ولی در عين حال همان عده کم هم باندازه ای شعبه شعبه و فرقه فرقه هستند که استنقضاء و نگارش حالات و اخلاق و عمليات همه آنها و اينکه هر شعبه را بمختصات آنها معرفي کنيم بسيار مشکل و چندین جلد کتاب لازم دارد . منحصر جامعی که برای آنها بگوئيم که همه طبقات آنها را شامل شود بقسمی که هيچ شعبه از آنها بیرون نباشند شايد عبارت اهل تأويل باشد . همه طبقات عرفاء اينقسمت را دارند که فلان عبارت کتاب و سنت را تأويل میکنند .

تأويل يعنى چه ؟

تأويل مصدر باب تفعيل از اول است بمعنی رجوع . برای فهمانیدن بمردم بازاری مثل خودم چنین شرح میدهم : مردم شیراز عادت دارند بديوان خواجه حافظ تفأل میزنند ، فال میگیرند ، یکی میخواهد زن بگیرد ، یکی میخواهد سفر کند ، یکی میخواهد صلح کند ، یکی میخواهد جنک کند ، یکی میخواهد دکان باز نماید ، دیگری میخواهد دکان به بندد ؟ یکی میخواهد معامله وووو کتاب حافظ را باز میکند ، غزل اول او را هر يك ببیل و اراده خود توجه به مقصد خودش مینماید . در صورتيکه گوینده شعر ممکن است اصولاً بهیچيك از این مقاصد شعر نگفته است . این است معنی تأويل .

تأويل منجمله در باب تعبیر خواب ذکر میشود مثلاً کسی در خواب می بیند

سوار اسب است تاویل میکنند که بر مراد سوار خواهد شد.
 علاوه در يك عبارت یا در خواب كه قابل احتمالات عدیده است بمناسبت
 و ذوق و استحسان بدون اینکه قواعد طبیعی یا قواعد علمیة دلالتی داشته باشد بر
 آن احتمال حمل کردن، معنی تاویل است

مشرعه و عرفا هر دو قائلند باینکه قرآن و اخبار معصومین غیر از ظاهر
 لفظ معانی باطنیه و تاویل دارد بفرق اینکه مشرعه از تاویل ساکت هستند
 و عرفاء بذوق و سلیقه خود تاویلاتی میکنند و چه بسا يك عبارت را دو عارف
 هر يك بوجه مخالف یکدیگر تاویل و توجیه مینمایند.

عرفاء در اغلب متوجه احکام فرعیة نیستند. عمده نظر خود را متوجه عقاید
 و اخلاق مینمایند. در اغلب بحث در سماء و عالم و مباهات روح و امور
 راجعه بماوراء طبیعت دارند.

در بین عرفاء مسلک‌هایی از قرن دوم هجری که مسلمانان تماس زیادی
 بسایر ملل پیدا کردند ایجاد شده از قبیل حلول و اتحاد خدا با خلق، تناسخ
 (روح کسی بقالب دیگری برود).

جبر، وحدت وجود، نحوی كه خدا عین همه اشیاء باشد و از همین راه
 الغیام عقیده جبر چه بسا بعضی از آنها انی انا الله گفته اند و لیس فی
 جمیع سوی الله سروده اند بلکه همه حرکات و متحرکات و نداها را از خدا
 دانسته اند. و بقول سید جمال الدین اسدآبادی در رساله رد نیچریه، طبیعی
 مذہب هستند و بصورت الهی انکار خدا میکنند (کردن خودشان)

در اغلب عرفاء خود را اهل کشف و الهام و ارتباط خاص با خدا، با امام
 مبدانند. عرفاء سعی میکنند ولی (شخص کامل) شوند؛ بخلاف
 مشرعه، سالک در اول امر کم کرده دارد، عقب‌رلی می‌گردد، و چه بسا در دوره

عمر خود چندین نفر ولی بر خورد می‌کنند و معتقد میشوند و دو باره فسخ اعتقاد پیدا مینمایند. راه پیدا کردن ولی (مرد کامل) ریاضت، خواب، مداومت باوراد و اذکار و امثال آن است. عرفاء باووم رسمیه اعتنائی ندارند. به جفر، رمل، اسطرلاب، تسخیر جن، وفق اعداد، طاسمات، تسخیر روح، تسخیر آفتاب وووو کمال اهمیت را میدهند. عبارات آنها اغلب مرموز، مبهم و هر يك از بزرگان آنها طریقه مخصوص خودش دارد. دعوی ولایت در بین آنها بسیار زیاد است. در هر خانقاهی با اسم سلسله ولی بلکه اولیائی خزیده اند. این بساط در حدود قرن ۴ و ۵ و ۶ هجری خیلی زیاد بوده روی همین اساس صفویه توانسته اند مملکت گیری کنند و سلطنت بدست آرند

صفویه پس از استیلاء تا حدی با سلسله‌هایی که مخالف طریقه خودشان بوده مبارزه معنوی کرده اند. بهر حال روی پایه حلول و اتحاد دعوی خدائی در میانه قطبها، مرشدها بسیار بوده - نویسنده نمیخواهم بگویم همه آنها باین عقاید و باین روش هستند قبلا ذکر شد که جامعی ندارند. هر فرقه رویه و طریقه با چند نفری مرید دارند .

*) سرمایه‌های فان)

در میانه عرفاء مردمان خیلی فاضل یافت میشود که معلومات بسیار دارند ولی آن اندازه از سرمایه که باید بکنفر مرشد داشته باشد و بدون او ممکن نیست دعوی ارشاد کند سکوت، خمار شدن، آه سرد کشیدن، چشم متوجه آسمان کردن، کم اعتنائی بخلق، کناره گیری از امور اجتماع، سر بجیب تفکر فرو بردن، داشتن چند نفر ابدال که در حین سکوت مرشد آنها مقاماتی رای مرشد بگویند .

درست معنی : تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد در آنها عالی است . اساس سیر و سلوک تبعیت کامل از مرشد ، عدم اعتراض حتی اگر افحش افعال از مرشد به بیند نباید خود را اذیت کند و بگوید مرشد سیرم میدهد ابدأ کسی حق چون و چرا ندارد . هر عبارت ناتمامی شنید باید ناپختگی نکند و لسان اعتراض باز نماند حتی اصرار برای وصول به مقام کمالی ننماید . رسیدن بهر مقامی منوط باراده شخص مرشد است . تا که از جانب معشوقه نباشد کشتی - کوشش عاشق بچاره بجائی نرسد . که نرسد که نرسد

☆ (شیخی و اصولی) ☆

عنوان شیخی خیلی قدیم نیست فقط نسبت بیرونی از شیخ احمد احسانی که در سنه ۱۲۴۳ فوت شده است منشأ و پیدایش اسم شیخی است . در اینجا لازم است مختصری در بیان هویت و شرح حال شیخ احمد نوشته شود

شیخ احمد احسانی کیست و مسلک او چیست ؟

در قرن اول و دوم هجری مردمی از ملل دیگر رومی ، ایرانی ، سندی ، هندی در میانه مسلمان و شیعه پیدا شدند . بدآب و دیدن ملت‌های سابقه خودشان که در خصوص پادشاهان ، پیغمبران ، بزرگان خود غاو کرده و آنها را بتذاتی می ستودند با کتوت اسلام و در دین اسلام همان عناوین را بخود گرفتند . عنوان ملول حق در خالق یا ارتفاع خلق و رسیدن بمقام حق در باره امام‌های شیعه غاو کردند ، امامان شیعه از آنها کاملاً بیزارى جستند . مردمی علی را

خدا شمرند، علی آنها را عقاب کرد، این پا کدینان !!! همان عقاب را هم از آثار خدائی علی گرفتند. در زمان جعفر بن محمد ۴۰۰ او را خدا شناختند و بعوض حج رفتن و زیارت خانه خدا الیک گویان خانه جعفر بن محمد ۴۰۰ را طواف میگردند. امام از آنها بیزاری جست و نفرین کرد و همه آنها را از شیعه طرد نمود و شیعه را از مخالفت آنها منع فرمود. بهمین روش نسبت به موسی بن جعفر و حضرت رضا را و بهای احادیث از شیعه اسم آنها را اهل غلو و ارتفاع گذاشته اخبار آنها را طرح ورد میگردند و حتی اخباری هم که در ابواب نماز، روزه و غیر آن از آنها نقل شده رد میشود. در قرن سوم و پس از غیبت صغری باز تنه از همان اخبار و بسیاری هم اخباری که دلالت بر غلو و ارتفاع داشت جعل کردند ولی چون مدارک اخبار و علم رجال و درایه فقهای متشرع شیعه در نهایت اتقان و ضبط است آن اخبار در کتب معتبره وارد نشد و اگر هم در کتب معتبره آنها را نوشتند طرح ورد کردند. ولی يك طبقه از عرفاء و از اخباریین همان اخبار را مستمسک قرار داده و معنی و تأویل کرده و بمقصد غلو و ارتفاع ذکر کرده اند. و گذشته از این در دوره فاطمیین مصر در قرن سوم هجری که غلبه و استیلاء بر افریقا و مقداری از آسیا پیدا کردند همان اخبار را برای موقع سلاطین فاطمی مصر بکار بردند و معروف بباطنیه شدند و تا اندازه غلو کردند که از عبادات و طاعات دست برداشته و همه را تأویل بامام (سلطان زمان خودشان) کردند. نماز (شناختن امام) روزه (زبان بستن در مقابل امام) حج «توجه بامام» و و و و این قسمت از اخبار در نظر متشرعین از شیعه اثنی عشری قیمت و ارزشی ندارد زیرا سند و مدرک آنها مقطوع و غیر متصل بمعصوم است.

در اواسط قرون ۷ و ۸ و ۹ بعضی از اخباریین عرفان مسلک شده اند و ذوق

و مطلقه و تاویل در اخبار بنکار برده اند و زیاده بر آن در اطراف موضوع آمده
 اما مقداری زیاد زوی کرده اند. اخباری که در نظر اصولیین ضعیف شمرده
 می‌شده و حتی روایات آنها را قدح می‌کرده اند و بمناسبت تبری صریح آمده
 رد می‌نموده اند که آن اخبار مشتمل بر نسبت خدائی بعلی و فرزندان او بوده
 است. این طبقه از اخبار بین بهمان اخبار تشبث و تمسک می‌کردند. یکی از
 افراد برجسته آنها شیخ رجب بررسی صاحب مشارق الانوار است. خطبه
 طنجیه و خطبه البیان که اصولیین قطع دارند که کذب است (بواسطه اشتغال بر
 کلماتی از قبیل *انا خالق السموات والارضین*) و گذشته از این سند آن تا
 شیخ رجب بررسی قطع می‌شود و گذشته از آن چنین خطبه در ملاء اهل سنت
 که از علی تبعیت از ابی بکر و عمر را می‌خواستند قطعاً نهایت بعد از آن
 دستاویز ایندسته شده است. و چون معاصر با استیلای صفویه و منشأ غرور ملی
 شیهه می‌شده است بادهای تنزی در این پرچم افتاده است. بهر حال بوسیله اعداد
 و طبایع حروف و ذوق و سلیقه و استحسان برای این قسمت اساسهایی گذاشته اند
 در این قرن اخیر شیخ احمد سر آمد این سلسله بوده

شیخ احمد در فروع موافق با اساتید خودش از اخباریین از قبیل شیخ احمد
 آل صفور، شیخ حسین بحرانی بوده است و در اصول عقاید و خصوص باب
 اعمات بهمان مسلک شوب عرفان با اخبار منسلک بوده

شیخ احمد گذشته از مقامات علمی دارای تقوی و زهد در حد قابل اعتنائی
 بوده است. شیخ احمد در مقابل ضریح حضرت سیدالشهدا در حین زیارت سر تا پا
 بارزه در می‌آمده و حالش دگرگون می‌شده و او و پیروانش هیچگاه بالای
 سر حضرت ابی‌عبدالله قدم نمی‌گذاشتند از روی ادب و اینکه شاید قطراتی از
 خون امام یا اصحاب زیر بنها در آنجا باشد از همین جهت اصولیین که بالای

سر مجاس میگرفتند آنها را بالا سری و پیروان شیخ را شیخی میگفتند .
 شیخ احمد خودش هیچ دعوی برای خودش در هیچ کتابی از کتابهایش نکرده
 در مسائل عرفانی ابتکاراتی داشته البته اصولین چنانکه گفتیم از این
 سنخ ابتکارات ساکت بوده اند مادامی که برخورد بظاهر شرع نمیکرده ولی
 يك قضیه بسیار مهم پیش آمد که درست علماء شیعه را بدو قسم منقسم نمود .

○ (تکفیر شیخ احمد) ○

چنانیکه در موقع خود خواهید خواند که دولت تزاری روس پس از
 حرکت سید مجاهد بفکر خورد کردن و در هم ریختن قوای روحانیت شیعه
 برآمد زیرا بعدی قوای روس تزاری در آن معرکه بلرزش واضطراب
 افتاد که عاجی جز این برای خود ندید و البته یکی از وسائل بهم ریختن
 قوای روحانیت و ضعیف کردن آن ایجاد دودستگی است که اگر موجود نباشد
 باید موجود گردد، اگر موجود باشد و در اقلیت است باید کمک داد چنانچه
 سابقا اشاره شد در مقابل منشرعه همه فرقه ها در اقلیت بوده هستند (کسروی
 در یکی از نوشته های خود ۱۵ فرقه در ایران ذکر کرده خوب بود یکی از
 او سؤال میکرد که آیا لا اقل همه این ۱۵ فرقه با هم میتوانند يك مایون از
 ۱۵ مایون ایران را تشکیل بدهند یا نه ؟ البته جواب منفی است) بالخصوص
 عرفان باشوب باخبار از سایر قسمتهای عرفاهم کمتر بوده .

پس از انفصال میرزاتقی خان از نخست وزیری و رسیدن وزارت بیکنفر
 عارف مسلك قلندر بطبع عرفان برخلاف منشرعه در همه جای ایران اقدام پائی
 شد . منجمله شیخ احمد و تبعه او که ذوق عرفان داشتند مورد توجه اخیر
 فتحعلیشاه و نایب السلطنه و بعد از آنها محمد شاه و حاج میرزا آقاسی شدند .

در همان وقت شیخ احمد مسافرت بایران مینماید و در اغلب بلاد ایران با کمال تجلیل و احترام عبور نموده من جمله در قزوین (بلی همان قزوین که سید مجاهد در آنجا پس از برگشتن از جنگ روسیه بمرض اسهال چنانیکه خواهیم خوانند برحمت خدا رفته) بر ملا عبدالوهاب قزوینی وارد میشود، از طرف علی تقی میرزا ملقب بر کن الدوله پسر فتحعلیشاه نهایت درجه تجلیل از او میشود. در مجالس دید و بازدید برخورد بشیخ محمد تقی که بعد از این او را خواهیم شناخت (شهید ثالث، عموی قره العین) مینماید.

در موضوع جسد هور قلیائی (قالب مثال، تعین روح) فیما بین آنها کار بنماز می انجامد و شیخ محمد تقی شیخ احمد را تکفیر مینماید. شاهزاده مجلس صاحب منمقد میکند، در مجلس صالح شیخ محمد تقی رو از شیخ احمد بر میگردد و اندو میگوید: میانہ کفر و اسلام آشتی نخواستند بود

صدای این مجلس همه ایران و عراق و محیط شیعہ را فرا میگردد. علمای بلاد درست دودسته میشوند یکدسته شیخی (طرفداران شیخ احمد) یکدسته اصولی (طرفداران شیخ محمد تقی) •

شیخ احمد پس از این پیش آمد در ایران زیاد توقف نینماید، بکربلا سکه اغلب محل سکونت او بوده میرود و در منزل سید قاسم پدر سید کاظم رفتی سکنی میگردد. پس از چند وقتی که در کربلا توطن اختیار کرده بعزم سکه معظمه حرکت مینماید و تا منزل هدیه سه منزلی مدینه طیبه در سن ۹۰ سالگی در اوائل سال ۱۲۴۳ هجری برحمت خدا میرود.

شیخ احمد دعوی دیدن امام یا نیابت خاصه یار کن رابع بودن، باب الامام بودن بشهادت همه کتب او نداشته •

شیخ احمد خودش ختم نواب خاص را بعلی بن محمد سمری در کتابهای خودش تصریح کرده •

شیخ احمد پس از برگشتن بکر بلا رساله در شرح اعتقاد خود ش طبق
مذهب شیعه اثنی عشری نوشته.

شیخ احمد اعتقاد بامام زمان و غیبت آنحضرت داشته در شرح الزبارة در
ذیل و اوصیاء نبی الله حدیث لوح حضرت فاطمه تا نام ۱۲ امام را
نقل میکنند و پس از آنهم اخباری دیگر و در ذیل و بذلت انفسکم
فی مرضاته کشته شدن هر یک از معصومین را بنام و نشان ذکر مینمایند و
در باره حجة بن الحسن العسکری مینویسد غیب الله شخصی فیه و
الذی یجاب اذا دعی عجل الله فرجه و رزقنا طاعته

شیخ احمد قائل بقیبت امام و اینکه توقیت برای ظهور آنحضرت حرامست
و هیچ کس حق وقت معین کردن برای ظهور امام ندارد و اینکه خود امام
علیه السلام و بدرانش از وقت ظهور آنحضرت خبر ندارند چندین صفحه در
ذیل مرتب گردانده و مینویسد در همان جا میگوید: و غیبت الحجة من
اعظم الابتلاء لطول المدة و عدم التوقیت در همانجا مینویسد از
امیر المؤمنین سؤال شد از وقت ظهور آنحضرت فرمود و الله ما المسئول
باعلم من السائل (قسم بخدا که پرسنده از علی با علی در جهل بوقت
ظهور مساویست).

شیخ احمد در همان جا تصریح میکنند که خود امام زمان هم وقت ظهور خود
را نمیداند و در آنجا دو صفحه قلم فرسایی مینمایند که با اینکه امام عالم بباکان
و ما یکون است «بمسلك شیخیه» چگونه امام زمان وقت ظهور خود را
نمیداند. و در نتیجه از این اشکال جواب میدهد که خدا خواسته است که خود
امام هم وقت ظهورش را نداند «مخصوصا این قسمت را در نظر داشته باشید
که حساس است»

سید کاظم رشتی کیسے؟

اطلاقاً دودستگی بین شیخی و اصولی از همان زمان تکفیر شیخ احمد بستہ شد کہ در ہر شہری دو برادر مثل ملا صالح و ملا محمد تقی در قزوین یکی مشرع و دیگری شیخی شد. ولی این دو دستگی بعد از شیخ احمد بریاست . سید کاظم رشتی درست بعد رشد و کمال رسید و این ولولہ و آشوب سرتاسر ایران را گرفت. این قیر از ترکش توران (روس) بھدف ایران لاپہر لشت .

اوضیح مطاب آنکہ در زمان شیخ احمد عنوان شیخی فقط برای دوستان شیخ احمد در مقابل تکفیر او بود مغایرتی در اصول و فروع احکام بامشرعہ ظاہر نشدہ بود ولی در زمان سید کاظم مغایرت مسلک ہم در اصول و ہم در فروع پیش آمد. مہم تر از ہمہ در دو قسمت : قسمت اول اعتقاد بر کن رابع (بر اسید کاظم چنانیکہ بعداً خواہیم خواند ارکان اسلام و ایمان را کہ سہ بودہ چہار قرار داد ، باین ترتیب رکن اول شہادت ان لا الہ الا اللہ و رکن دوم شہادت ان محمد آرسول اللہ، رکن سوم شہادت ان علیا ولی اللہ و رکن چہارم شناختن کسی کہ واسطۂ فیما بین امام زمان و مردم باشد و عبارت دیگر الہب خاص باشد . این قسمت چہارم در کلمات شیخ احمد تصریح نشدہ و خودش ہم دعوی نکرده ولی بی اشارہ ہم نیست .

سید کاظم اصل مطلب را تصریح کردہ ولی خود را باین عنوان شناسانیدہ و تصریح نکرده فقط اشارہ کردہ ولی باک نداشتہ کہ پیروان او بعنوان رکن رابع بودن او را معرفی کنند بلکہ خیلی مایل بودہ و بسکوت اظہار رضا مہماندہ و اما اینکہ غیر خودش حجتی دیگر و نایب خاص دیگری ممکن نیست

باشد در کلمات او بهیچوجه عین و اثری ندارد، قسمت دوم که البته عین عبارت تناسخ نیست ولی جلوه گذشتگان در آیندگان که مثلاً کسی جلوه موسی شود و دیگری جلوه فرعون به عبارت اینکه جوهره وجود موسی و جوهره وجود فرعون در طبقات بعد جلوه میکنند بوده. نویسنده چون بازاری هستم نه خود این قسمت را فہمیدہ و نہ فرق آنرا با تناسخ دانستہ ام. بہر حال سید کاظم جمع شتات و متفرقات اصحاب شیخ احمد را نمود. ایشان دو قسم کتاب دارند کہ ہر بینندہ تشخیص میدہد دارای دو اسلوب مختلف است. يك قسم از قبیل حسینیه کہ کاملاً شبہت تام و تمام بمقالات شیخ احمد دارد (بعضی اینقسم از کتب را از خود شیخ احمد میدانند و میگویند چون در منزل سیدرشتی سکنی داشته پس از فوت او کتابہایش بدست سید رسیدہ و او بنام خودش منتشر کردہ است).
 قسم دیگر از قبیل شرح قصیدہ کہ پر است از سنخ ملك صمصا صائیل نام و مقایسہ قائل نام و اساس آن مبتنی بر تطبیق حروف ابجد و اعداد آن است کہ بعداً اشارہ خواهد شد و بالجملہ کیمیاء، ایمنیاء، طبایع الحروف، نجوم، احکامی ووو در نزد سید کاظم کمال اعتبار داشتہ. بالجملہ پس از شیخ احمد دوستی شیخ احمد خورده خورده بصورت يك مسلک و طریقہ تازہ نامبرده شدہ در ابتدای امر ہمہ علماء کہ دوست شیخ احمد بودند از اطراف بسید کاظم ہم علاقہ پیدا نمودند ولی چیزی نگذشت کہ در اثر نشریات سید کاظم و عقاید او جمع خیلی زیادی از علماء اطراف از او برگشتند و طریقہ شیخیہ درست يك طریقہ در مقابل اصولین نامبرده شد

حاصل رکن رابع همان کسی است کہ حقایق برای او بالخصوص کشف میشود کہ دیگران باید تعبداً و بدون سؤال لم و ہم از او قبول کنند.
 در اینجا عنوان باب امام - باب احکام - نایب خاص امام درست شد .

در مقام جواب از توقیع علی بن محمد سمری که نایب خاص بعد از آن نباید باشد گفتند نایب خاص دو قسم است نایب خاص منصوص که منحصر در آن چهار نفر زمان شیبت صغری بوده اند و نایب خاصی که از روی اثر شناخته میشود از همین قبیل کشفیاتیکه ذکر خواهد شد و آن شیخ احمد بوده و بعد از او سید کاظم است *

سید کاظم اصحاب خودش را خیلی تجلیل میکرد و لازم آن این بوده که فلان طلبه که در دستگاه اصولیین در صف نعال هم راه نداشته در دستگاه سید کاظم علاوه عیسی، موسی و شعیب میشده و لازمش این بوده که اصحابش در گرم و سوز (محکم) در همراهی او بشوند و نیز در موضوع شیخ احمد مبالغات خیلی زیادی کرده که بعد از این در ضمن بیان تاریخ سید باب بد که آن خواهیم پرداخت. ولی در عین حال در هیچ یک از کتابها و نشریات سید کاظم رشتی و شیخ احمد احسائی بشارتی بظهور سید باب بهیچ عنوان داده نشده است (باینها و بهائیهها نسبتهایی نقل میکنند و شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی را مبشر ظهور باب و بها معرفی مینمایند) در صورتیکه هر دو بطور صریح در کتابهای خودشان قائل بوجود حضرت حجة بن الحسن ۴ و غیبت آنحضرت و بقاء آنحضرت و حرمت توقیت (وقت ظهور را دانستن و معین کردن) بوده اند که قبلا ذکر شده و در سخنان بعد نیز بآن اشاره خواهد شد

محیط اجتماعی و سیاسی

و نسبت آن با وضع دینی ایران در آن ایام

همه گزارشات فردی و اجتماعی مولود مناسبات محیط است .
 هر روز کاری بر حسب اعضاء جامعه بشریت و مناسبات آن مقتضیاتی پیدا
 میکند که خواهی نخواهی پیش می آید .

هر کس بخواهد کاملاً از يك گوشه تاریخ اطلاع پیدا کند باید مناسبات
 محیط آن روز را از هر کجا باشد بدست آورد .

از همین نقطه نظر است ما که میخواهیم يك قسمت از تاریخ باب و بها را
 بنویسیم باید محیط آن روزی را کاملاً از چند سال پیش از آن جلو چشم
 خوانندگان دفیله دهیم :

صفی یه - صفویه در ابتدای امر بعنوان قطبی و مرشدی و داشتن صوفی
 و ابدال و تابع، مملکتی را فتح کرده بودند و چندین صدسال بر همه جای ایران
 استیلا داشتند. پس از آن افغانان تاخته و ایران را بتشنج و اضطراب انداخته
 از سمتی دولت روس، از طرفی دولت روم بر این مرز و بوم حمله و هجوم
 آورده بودند .

پس از آن نادرشاه با يك قدرت و قوت فوق العاده توانست ایران را از
 اجنبی پاک کند. نادر قدرت ایران را به همه اطراف نشان داد و از همه مسایگان
 زهرچشم گرفت . در سال ۱۱۶۱ هجری در گذشت. کریم خان اگر چه ۵۰ قلمرو
 نادر را نتوانست در تحت استیلا در آورد ولی چون از خارجه ها شکست نخورد

آر روی ایران را نبرد در سال ۱۱۹۳ بر حمت خدا رفت
 آقا محمد خان بر سلسله قاجار پس از خونریزیها و استقرار سلطنت در
 سال ۱۲۱۰ تاجگذاری کرده، در سال ۱۲۱۱ بای قلمه شوسی کشته شده.
 شاید اگر میماند ممکن بود آثار مهمی از خود بگذارد.

اشتباه بزرگش اینککه در موقع غلبه بگرجستان فشار بر مردم آنسامان
 زیاد آورد، بی عقبتیها، بی ناموسیها، قتل و غارتهای زیاد منشأ شد که اهالی
 آن سامان اگرچه مسلمان هم بودند مایل بتبعیت دولت روس شده بودند و
 این زمینه بیچارگیهای بعد است که خواهید فهمید در همین جنگ از گرجستان
 ۱۵ هزار اسیر بایران آورد و گرجیها را در بازار ایران بمعرض خرید و فروش
 آوردند و بزرگان خواهیم پرداخت. من جمله از اسراء همان جنگ منوچهر
 خان (که بچه زیبایی بوده و برای خدمت در حرم او را خوجه کرده اند و بعداً
 معتمد الدوله گرجی لقب یافته گزارش او را مفصلاً خواهید خواند) میباشد.
 پس از او فتحملیشاه چهل سال سلطنت کرد (۱۲۱۱ تا ۱۲۵۰)

فتحملیشاه چنانچه اغلب تواریخ نوشته اند ۲۶۰ نفر اولاد از صلب خودش داشته
 از همین نکته اخلاق او کاملاً معلوم میشود.

اولادهای او بسن بلوغ بلکه کمتر باید در يك ناحیه از ایالات و ولایات
 حکومت کنند اگرچه در تحت نظر اتابکان و دایگان باشند که بعنوان نایب
 الحکومه و پیشکار همراه آنها میروند. زیادی شاهزادگان عرصه بر سایر
 رجال ایران تنگ کرد کار بجائی کشید که رجال دولت و وزرای با فکر بعضی
 کاره گرفته گوشه نشستند و برخی را بیپناه جوئی قلع و قمع نمودند و در اثر
 این روش بود که پرورش بزرگان در ایران نقصان پیدا کرده
 والا حاجی ابراهیم شیرازی که بدست او سلطنت آقا محمد خان اول و سلطنت

خود فتحعلیشاه ثانیاً بنیان پیدا کرده بود و بعقل و فکر و دهاء او فتحعلیشاه بر دیگران از عموها و برادرها فائق آمده بود با همه عشیره اش بجرم اینکه هر يك از افراد قبیله اش يك ناحیه از ایران را اداره میکردند در يك روز در سنه ۱۲۱۵ همه بدستور فتحعلیشاه كشته شدند. بعضی از رجال هم فقط باسترضای شاهزادگان کوشیده در اطراف آنها زندگی میکردند .

شاهزادگان بیکدیگر دائمی در تقابل بودند و امرای سگر فتار . بکدام يك از آنها اعتماد کنند که دیگری از آنها نرنجد؟ (قلعه راشاه بمن داده، فتحعلیشاه بمن داده) یکی از بازیهای خوش مزه تا امروز بشمار میرود و حقیقت جریان آن ایام را نشان میدهد. هر شاهزاده در هر قسمتی که حکومت میکرد خود را شاهی معتقد میخواست و قناعت هم نداشت. فتحعلیشاه نمیتوانست شاهزادگان را اداره کند که بهم در نیفتند چون شاهم اگر ۲۰۰ یا ۳۰۰ اولاد داشته باشید و دارای ثروت و مکنات و دولت هم باشید بهمین درد مبتلا خواهید بود. چند نفری از شاهزادگان مانند وزراء دربار فتحعلیشاه، متنفذین محلی از طبقات علماء، اعیان، تجار خیال سلطنت تمام ایران را داشتند و برای پیشرفت مقاصد خود باموری توسل می جستند که مختصراً اشاره میشود

- ۱ - رمل، جفر، جن گیری، وصلت بدختر شاه بریان، کیمیاگری ۲ بیکدیگر فشار آوردن و غلبه بر قلمرو بیکدیگر پیدا کردن. ۳ - از بین بردن رجالی که همراه بابر در دیگر است ۴ - دختر دادن بلاء و ایلخانیهها ۵ - حمله بردن بدول همجوار: عثمانی، روسیه، افغانستان، ترکستان. ۶ - ربط پیدا کردن بهمین

دون همجوار برای وصول بمقصد .

بهر حال شما تدریجاً در ضمن همین چند کلمه تاریخ حقایق را خواهید فهمید. در سنه ۱۲۱۳ پسر ارشد فتحعلیشاه عباس میرزا که نویدولیمهدی داشته

و بلقب نایب السلطنه ملقب بود . با تا بکی سلیمان خان و وزارت میرزا عباس معروف بمیرزا بزرگ نوری مازندرانی حکومت آذربایجان پیدا میکنند (میرزا بزرگ نوری پدر میرزا حسینعلی بها است، فراموش نفرمائید و در نظر داشته باشید).

در سال ۱۲۱۷ محمد ولی میرزا حکومت خراسان یافت و حسینعلی میرزا فرمانفرما حکومت فارس .

در سال ۱۲۱۸ (سی سیانوف) (آش بختر) سردار روسی گنجه را از ایران گرفت و عباس میرزا مأمور جنگ با او شد . در سال ۱۲۱۹ ایروان را هم گرفت و عباس میرزا شکست خورد و حرکت بسوی خوی و تبریز نمود .
در سال ۱۲۲۰ در تهران فتحعلیشاه به ورد و ذکر و چهله نشستن میرزا محمد اخباری برای گشته شدن سردار روسی توسل جست . سردار روسی گشته شد (پیدا ست در ایران چهله نشستن چه اندازه مهم میشود) .

در سال ۱۲۲۱ محمدعلی میرزا دولشاهی پسر رشید و شجاع فتحعلیشاه حکومت کرمانشاه و سر حد عثمانی پیدا کرد . البته بگشته شدن يك نفر صاحب منصب خارجی دولت روس دست برنداشته در همان سال ۱۲۲۱، در بند، باد کوبه، شیروان از ایران گرفته شد .

در سال ۱۲۲۲ روس چون مبتلای بفرانسه و عثمانی و انگلیس بود خواستگار صلح از ایران شد . سفیر انگلیس بعنوان اینکه ناپائون در قرارداد خود با روس ولایات ایران را بس خواهد گرفت مانع صاحب شد . (علماء هم راضی بصلح نشده فتوای جهاد دادند آیا بتحریک انگلیس بود؟ البته مستقیماً چنین چیزی نبوده بلکه غیر مستقیم و بتحریک اهالی گرجستان و شیروان و داغستان که بمجز و لا به استغانه بلماء کنند و علماء برای نجات آنها فتوای جهاد دهند بوده)

فتحعلیشاه هم قطعاً نمیتوانست مخالفت نماید. در این مرتبه فقهاء خودشان حرکت نکردند فقط فتوی دادند.

در سال ۱۲۲۳ محمدعلی میرزای دولتشاهی که حکومت کرمانشاه داشت باستناد فتوای فقهاء بجنک روسیه رفته و فاتح شده است. البته عباس میرزا که حکومت تبریز داشته و در سرحد روسیه بوده خیلی بر خورده است. در همین جنک دولتشاهی که کرج را میگیرد بسیاری از اهالی آنجا را اسیر می آورد. در سال ۱۲۲۶ محمد ولی میرزا هم بیکار نماند. از خراسان بهرات حمله کرد. در همین سال دوباره محمد علی میرزا دولتشاهی حمله بکردستان برده غالب شده است. عباس میرزا هم چون دید خورده خورده به بی کفایتی ولیمهدی او سست میشود حمله بروسیه برده و هشتصد اسیر می آورد.

در سال ۱۲۲۷ دوباره اردوی روس باکنگرویسکی حمله آورد و عباس میرزا شکست خورد. در سال ۱۲۲۸ قشون روس لنکران را از شهرهای ایران گرفت، عباس میرزا کاری نکرد ولی خود فتحعلیشاه حرکت کرده و از تبریز شد. چون روس گرفتار جنک با ناپلئون بود صلح کرد (این مصالحه نامه به عهدنامه گلستان معروف است و در آن آزادی مسیحیان در ایران و آزادی مسلمانان در قلمرو روسیه اعتبار شده است)

در سال ۱۲۹۹ در اثر بی کفایتی عباس میرزا بطهران برگشت. در همان اوقات ملامحمد زنجانی در تهران برخلاف صلح نامه خانه های عیسویان را خراب کرده و غارت نمود (آیا با چندین واسطه بتحریر انگلیسها نبوده که آتش جنک تیز شود؟ خدا میداند)

در سال ۱۲۳۱ محمدعلی میرزا دولتشاهی از کرمان حرکت کرده بختیاری را که جزء ممالک محروسه حسام السلطنه بود ضمیمه متصرفات خود نمود.

شجاع السلطنه غوریان را گرفت.

در سال ۱۲۴۴ قرار صلح عمومی در اروپا که هجج دولتی حق
غلبه بزور بر دولتی دیگر نداشته باشد انعقاد یافت

در سال ۱۲۳۴ دولتشاهی بسمت عثمانی راند، تا بغداد را گرفت. بشفاعت
شیخ جعفر کبیر از قتل عام در گذشته برگشت

در سال ۱۲۳۵ سفیر روس با حوض بلور برای دلجوئی فتحعلیشاه بایران
آمد (چون با عثمانی که مملکت اسلامی بود جنگ داشت و محمد علی میرزا
توانسته بود تا بغداد برود).

در سال ۱۲۳۶ عباس میرزا هم بیکار نشست از سمت تبریز بقسمت
کردستان عثمانی حمله کرده فاتح شد.

در سال ۱۲۳۷ محمد علی میرزا دوباره بسمت عثمانی حمله کرد «البته
چون بدشمنان نمیتوانیم زبان برسانیم بدوستان فشار می آوریم او هم بدلخوشی
ماحوضگی از بلور می آورد و ما را خوشحال میسازد !!!» چیزی نگذشت
محمد علی میرزا فوت کرد پسرش عبدالله میرزا (حشمت الدوله) بجای او
نشست. او نیز کم از پدر نمی آورد.

در سال ۱۲۳۸ قشون عثمانی برای استرداد قلاع خود پیش آمد. عباس
میرزا با شجاعتهای (ساری و اسلان) قشون عثمانی را شکست داد. روسیه هم
کاملاً خوشحال بود و انگلیس خوشدل تر. عبدالله میرزا از کرمانشاه هم نیز
حمله کرد و فاتح گردید ولی باید دید در این جنگهای ایران با عثمانی حال
روس و انگلیس چیست؟

در سال ۱۲۳۹ پسر دیگر فتحعلیشاه حسینعلی میرزا حکومت اصفهان یافته
مردم نپذیرفتند و با حمایت روحانیین برآشفتند و بطهران برگشت.

در سال ۱۲۴۰ فتحعلیشاه خودش با صفهان رفت با مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام و کلباسی سلوکها داشته که معلوم است خیلی معتقد بآنها بوده سید که بحکومت شرعیه از مرتبه تأدیب و تعزیر وحد تا قتل واجب القتل اقدام میفرموده و بهیچ مقامی مراجعه نمینموده، فتحعلیشاه باو میگوید خوب است که قبلا بمأمورین و حکام اطلاع دهید آنها اقدام خواهند کرد جواب میفرماید تا همین اندازه در حدود تأخیر جایز نیست. يك قبرستان از کشته شدگان بعنوان قصاص وحد با مر سید در اصفهان تشکیل یافته .

در سال ۱۲۴۱ مسلمانان گنجه و قراباغ و لنگران و شیروانات از فشار روسیه بعلمای عراق و ایران شکایت مینمایند و آنها برای نجات مسلمانان از دست کفار فتوی بجهاد و دفاع میدهند و خود مرحوم سید محمد مجاهد که مسلم عبدالکل و پسر استادالکل مرحوم سیدعلی بوده از عراق بعزم جهاد و دفاع مهیای حرکت بایران میشود (اول بد بختی ایران و تشبث خارجیان و دست اندازی همسایگان شمالی و جنوبی در همه اوضاع سیاسی و اقتصادی تا امروز همین جا است ، اختلافات شیخی و اصولی، عارف و متشرع تا باری و مسلمان همه از همین جا سر چشمه میگیرند تمه این بحث را کمالاً دقت فرمائید)

حسن مصادفه اعلان جهاد با فوت الکساندر پادشاه روس موافق میشود و نیکلا بجای او جلوس مینماید بطرز پورغ «لنینگراد» شورش میکند . روسیه مبتلای بجنک داخلی میشود . چون در اوایل شوال ۱۲۴۱ سید مجاهد با تجلیلات خیلی زیاد بایران میرسد در یازدهم محرم ۱۲۴۲ با همه شاهزادگان قلعه شوسی را محاصره مینمایند. عباس میرزا بر حسب نوید فتحعلیشاه و سبقت حکومت تبریز خود را ولیعهد میدانسته ولی پسرهای رشید دیگر از قبیل:

فرمانفرما، شجاع السلطنه، حسام السلطنه، حشمت الدوله و ووهريك درهر قسمت از مملکت که حکومت داشتند خود را مستقل میدانستند باینجهت هم عباس میرزا، هم خود فتحعلیشاه بسلطنت عمومی رسیدن عباس میرزا را مشکل می پنداشتند. بعضی از فرزندان باندازه ای قوه و قدرت نشان داده بودند که حتی خود فتحعلیشاه از آنها حساب میبرد. علماء جمع میشوند شاهزادگان از همه جا حاضر شده اند فتوای فقهاء چنان شورشی در مردم ایجاد کرده که سرازبا شناخته برای چهار از اطراف حرکت میکنند. شاهزادگان هم بنوبه خود بخیال این هستند که نردبان را از زیر پای عباس میرزا بکشند بلکه اگر دست یابند او را بکشند و از جمله اموریکه بامر فتحعلیشاه انجام یافته اینستکه هر يك از شاهزادگان باید مهماندار يك نفر از روحانیین بزرگ و مر بو طین بآنها باشند، ولی چطور مهمانداری؟ غلام حلقه بگوش، جانماز بردار، آفتابه بگذار، صف اول جماعت بایست. خود شاهزادگان هم برای بدست آوردن دل آنان در خدمتگذاری بر یکدیگر سبقت می جستند که مقام سلطنت بعدی خود را بچنین قوه که صدها مرتبه از قوه سلطنت زیادتر بوده است تحکیم کنند. بلی، بلی، بلی در همین سفر است که خالصه جات بین روحانیین از طرف دولت و شاهزادگان قسمت میشود. در همین سفر است که محمد میرزا پسر عباس میرزای ولیمهد که بعداً محمد شاه میشود در قزوین مهماندار شخص مرحوم سید محمد مجاهد است و در همانجا املاک خالصه بسه نفر برادر ملا صالح (بدر قره العین) و ملا محمد تقی (شهید ثالث) که بدست قره العین کشته شده و ملا علی میدهد.

در همین سفر است که بعنوان نامزدی (شال و انگشتر) تاجی از طلا بفرق قره العین گذارده میشود و خانم شمس الضحی ملقب بزین تاج شده و دستور اعلام و تر بیت بقسمی که لیاقت خانۀ شاه را پیدا کند برایش داده میشود. بالجمله

شاهزادگان هر يك بفر روزگار آتیه خود هستند.

عباس میرزا هم بلك ندارد نكث ایران، نصف ایران را بروسیه بدهد و شر را برادران را از سر خود کوتاه کند .

عباس میرزا فرماندهی قشون پیدا کرده و با همه شاهزادگان و علماء اطراف قلعۀ شوسی را محاصره کرده اند و مأمورین باطراف گنجه و قرا باغ و شیروانات میروند، هر روز خبر فتح تازه می آورند، همه بلادیکه در ظرف چهارده سال عباس میرزا از دست داده از ابتدای محرم ۱۲۴۴ تا اول ربیع الاول دو ماهه بایران بر میگردد چنان ولوله و زلزله در ممالک روسیه و شیروانات بلکه سایر دول میافتد که جنگهای صلیب بلکه رزمهای اوایل اسلام را بخاطر می آورد. از همه گوشه و کناره های ایران اردو عقب اردو میرسد. مردم با کمال میل املاک، خانه های خود را میفر و شنید که بیول آنها بروند و جهاد فی سبیل الله کنند.

افراد ایرانی برای مدافعه از قطعات مملکت ایران که بدست روسیه افتاده از هیچ چیز مضایقه ندارند. همه جان بر سر دست گرفته برای رسیدن بغیض شهادت و تنهایی کشته شدن در راه خدا رو بفرونت جنگ حرکت میکنند.

دست از زن و فرزند و خانه و زندگی کشیده برای رسیدن بشوای آخرت و حیات باقیه جاودانی بمیدان جنگ نزدیک میشوند. از همه مهمتر وحدت دولت و ملت ایران بعین مثل وحدت روح و جسم باندازه قوت پیدا کرد که همه جامعه ایران بمنزله يك نفر که قدرت حدود بیست ملیون جمعیت داشته باشد خود را نشان میدهد.

دولت نژادی روس اگر چه وسعت خاک دارد، جمعیت و افراد دارد، ولی هیچ قدرت بین افراد خودش چنین وحدت و صمیمیتی نمی بیند.

سید مجاهد چون فرزند برومند استاد الكل و مسلم بین همه فقهاء بوده
 به پیشوائی مورد قبول همه علماء و میشود. ایداً خلاف و اختلافی با او ندارند.
 چنان اتحادی فیما بین علماء است که در موقع نماز جماعت همه بهم اقتدا میکنند و
 شب نشینی آنها در اردو چشم و دل همه سپاهیان را متوجه بآنها نموده و حلقه
 آنها را حصار محکم الهی میشناسند.

سید مجاهد یا یک هیمنه و عظمتی از شهرهای ایران عبور میکنند که هر
 مسجدی که در حوض او وضو میگردد قطره قطره آب او را برای استشفاء
 میبرند و اگر بجمام برای بدن شویی برود آب خزانه جمام جرعه جرعه برای
 شفاء بفروش میرود. چندین نفر مرجع تقلید که هر یک رساله و مقلد داشته اند
 مثل فراقی و شیخ جعفر شفتی و ایروانی و ملامحمد تقی و همه و همه
 برای سید کوچکی میکرده اند.

چنان جوش و خروشی از جهت حس وطنی توأم با حس دینی در مردم پیدا
 شده که در ظرف دو ماه پس آگرفتن بلاد ایران از روسیه سهل است ممکن
 است با استقامت آنها لطمه جبران ناپذیری بروسیه برسد. عباس میرزا چه
 خاک بسر کند؟

برادران هر روزه بامر علماء بسمتی میروند خبر فتحی می رسانند. کم کم
 نام آنها بلند میشود. اسم و رسم فتوحات آنها کار را خراب میکند. عباس
 میرزا چه خاک بسر کند؟ میخواهد سلطنت تمام ایران را پس از فتح ملی شاه
 داشته باشد. هر یک از شاهزادگان در هر ناحیه حکومت داشته و با روحانی
 بزرگ آن ناحیه وارد میدان هستند و هر یک بقسمی خود را در دل جامعه
 ایران وارد کرده اند. عباس میرزا چه خاک بسر کند؟ اگر مردم یکی بودی
 بودی سی نفر، چهل نفر شاهزاده، برازنده، شجاع، قوی، متکی بمقام

روحانیت میخواستند در ایران کرسی سلطنت داشته باشند. نصیب عباس میرزا چه اندازه میشود؟ خدا مرگی بپیمه برادران عباس میرزا بدهد. عباس میرزا حاضر است نصف ایران، ثلث ایران، دو ثلث ایران را بروسیه بدهد بلك ثالث بلکه کمتر برای او بی مداخلت برادرانش باقی بماند. این هیجان نه فقط ارزه باندام دولت روس انداخته بلکه بنوبه خود انگلیس هم دست و پاچه شده بود. سفیر بمیدان جنگ میفرستد که به بیند کار بکجا رسیده و بکجا خواهد انجامید.

فتحعلیشاه بشنیدن اخبار فتح از تهران باردیبل و از اردیبل خوش و خرم رو بتبریز میآید.

راهنمای تاریخ دوره قاجاریه

پس از فتح گنجه محمد میرزا پسر عباس میرزا با امر پدرش برای حفظ گنجه میرود. بسکویج (مداف) بعد از استقرار محمد میرزا حمله بگنجه میکند. محمد میرزا بدون جنگ گنجه را تخلیه کرده بسمت اردوی بزرگ در اطراف شوسی حرکت میکند. قبل از خبر تخلیه گنجه خبر حمله بسکویج به عباس میرزا میرسد.

عباس میرزا طاقت نمی آورد که عزیز دلش، فرزند محبوبش در مقابل بسکویج باشد بدون هیچ مقدمه فرمان حرکت همه اردو با تمام شاهزادگان و تمام علماء و مجاهدین را بسمت گنجه میدهد.

اصلا رعایت اینکه اطراف شوسی را از دست ندهند و حصار آنجا را نشکنند و همچنین مراعات حفظ ارتباط بنمایند و حتی تهیه وسائل بودن در اطراف گنجه را کرده باشند نمی نمایند با تمام اردو بسمت گنجه حرکت میکنند.

در بین راه فرزند فراری خود را سالمأ ملاقات و متوجه مقابله با بسکویج میشوند.

اگرچه مطالب خیلی کهنه نیست که کسی یاد نیاورد ولی تذکرأ بر حسب تحول و ترقی آلات و اسلحه جنگ اوضاع عمومی میدانهای جنگ تغییر پذیر است. در دوره شمشیر و نیزه منحصراً صورت جنگ همیشه تن بتن بوده حتی محتاج بصف بستن نمیشده. پهلوانان هم آورد دست بگریبان یکدیگر میشده اند. در دوره ابتکار زوپین و تیر از کمی دورتر یکدیگر را هدف قرار میداده اند و صف آرائی با فاصله باندازه يك تیر پرتاب معمول شده. در اوایل جنگ با توپ و تفنگ هم شمشیر و نیزه و تیر و زوپین بکار میرفته و جنگ تن بتن در کار بوده و هم صف آرائی در مقابل یکدیگر و زیاده از آن سنگربندی میشده. در این جنگ اوضاع عمومی بهمین روش و کیفیت آخرین بوده.

بسکویج گنجه را گرفته و تهیه سنگربندی کرده، اردوی تازه وارد هم در مقابل صف آرائی نموده و باندازه امکان برای چندروزه سنگر بندی کرده است. بالاخره صف قتال از طرفین بسته میشود، آتشبار های روسیه شروع با آتش فشانی میکنند عباس میرزا چون خیلی برادران را دوست میداشته! و علاقه محبت باندازه ای زیاد بوده! که نمیخواست صدای توپ بگوش آنها برسد یا خدای نکرده آسیبی بشاهزادگان وارد آید امر میدهد که شاهزادگان جای خود را خالی کنند و بنحوی که کسی متوجه نشود بعقب صفوف بروند تا سالم بمانند.

مأمورین این عمل با اینکه عباس میرزا تا کید کرده بود که کسی متوجه نشود اشتباه میکنند. آری اشتباه میکنند! شاهزادگان را هم باهم و بشکل فرار از جلو قشون حرکت میدهند بقسمی که مردم دیگر خیال میکنند فرمان

عقب نشینی است و یک مرتبه شیرازه اردو گسسته میشود و فرار همگانی
 مینمایند فقط در میدان جنگ چند نفر از علماء باقی میمانند که يك نفر از
 وعاظ و سخاوات تبریز کشته میشود. تلفات این جنگ فقط و فقط همین است
 پس از فرار هیچ جا آرام و قرار نمیگیرند تا تبریز بسکویج هم در مدت
 خیلی کمی تا دو فرسخی تبریز میرسد و همه آنچه را که روس از دست داده
 بود دوباره بدست می آورد. عباس میرزا برسیدت بسکویج بدو فرسخی
 تبریز از آنجا بیرون میرود میرفتاح کفتر باز! فرزند حاجی میرزا یوسف
 تبریزی که بعد از پدر پیش نمازی! داشت بر سر منبر رفته مردم را اغوی
 کرده مایل بدوات روس میکنند. و با عموم مردم باستقبال بسکویج میروند،
 بسکویج را وارد شهر تبریز مینمایند. بسکویج شهر را نظم میدهد و از
 خدمت حضرت نایب السلطنه عباس میرزا که در ده خارقان هشت فرسخی مراغه
 بوده خواستگار ملاقات شده خدمت آنحضرت رسیده قرار صلح میدهند.
 ده میلیون پول وجه خسارت دولت ایران بدهد. هفده شهر از ایران
 برای روسیه باشد. روسیه تضمین و تعهد سلطنت برای نایب السلطنه و اولاد
 و اعیان او بنماید. این معاهده با اسم ترکمان چای ضبط شده است. اما حالت
 شاهزادگان در اثر این شکست و این قرارداد، خیال سلطنت از دماغ آنها
 باستانه حسنی فرمانفرما و حسنیعلی شجاع السلطنه و حشمت الدوله دولتشاهی
 و علی شاه ظل السلطان بیرون میرود و همه آنها با همه این نامبردگان ذلیل،
 خفیف، خوار، بی مقدار، سرشکسته و متفرق باطراف ایران میشوند.
 اما علماء و روحانیین: همان سید محمد مجاهد که بناسبت وضو گرفتن در
 حوض بزرگ مسجد قزوین تمام آب او را جرعه جرعه بلکه قطره قطره
 مردم برای استشفاء بردند، همان سید مجاهد که بواسطه رفتن در حمام تبریز

همامی بفروختن جراحه جراحه آب برای تبرک و تشریف یکی از متمولین تبریز
 میشود، همان سید محمد که بحرکت او تمام جهات ایران و روسیه و انگلستان
 بارز افتاده بود وارد تبریز میشود و از تبریز بقزوین حرکت میکنند در
 حالیکه مردم آب دهن بصورت او میانداخته اند و او را سنگسار میکردند و
 واصل او را بضرب سنگ می شکستند که پیاده وارد تبریز میشود و منزل
 میگردد چون مردم تبریز، بلی مردم تبریز!! میخواسته اند هجوم عام کرده
 خانه را خراب و او را سنگسار کنند آصف الدوله برای اینکه مردم بهجوم
 عام میخواهند او را سنگسار و خانه را خراب نمایند لطف می نماید؛ لطف
 می نماید؛ لطف می نماید؛ واسطه ایشان پیش اهل شهر شده و ایشان حرکت
 میکنند و بقزوین میروند و در بین راه بایشان صدمه وارد می آید بطوریکه
 اسهال دموی گرفته و در قزوین فوت مینماید.

علماء بلاد دیگر از راههای بیراهه بشهرهای خودشان بر
 میگرددند در کمال سرشکستگی. این بود راسته تاریخی که در
 دوره قاجار نوشته شده است و اگر کسی غیر از این مینوشت
 ممکن نبود بدست شما برسد. اینک ما وارونه این تاریخ را
 می نویسیم تا شما بدانید از چه تاریخی سلطنت شما، دیانت
 شما، اقتصاد شما، دستخوش مداخلات مستقیم همسایگان شمالی
 و جنوبی شده است.

پای، پای عباس میرزا از موقع استفاده کرد. اضطراب روس، توجه انگلیس.
 شجاعت حسام السلطنه، شجاع السلطنه، فرمانفرما او را خیره نموده بود.
 علامی هم جز این نداشت از همان وقت که اطراف شوسی قلعه بودند و اقبلا
 روانه خود را با روسیه محکم کرده و قرار دادها را بست، و شکست اختیاری

بایران زد برای استقرار سلطنت در خانواده خودش. این شکست تأثیرات خیلی زیاد کرد اگر بالفرض روسیه بقلبه تمام ایران را میگرفت ارزشش کمتر بود از اینکه پادشاهی ایران بمیل روس باشد. يك شکست دینی طبعاً بلحاظ مظلومیت، اراده و عقیده مردم را بروحانین و مجاهدین زیاد میکند. و پایه اینکه دوباره با نیروئی قویتر مهیا شوند میگذارد. مقهوریت بوجهه دینی منشأ متلاشی شدن قوا نیست. آنها که آب دهن بصورت سید مجاهد انداختند و کجاوه او را سنگسار کردند مأمورین عباس میرزا بلکه خصوص ارامنه و بمیل و اراده دولت تزاری بود برای اینکه روحانیت را بالمره از بیخ و بن بکنند که دیگر ایران بقدرت روحانیت نتواند سر بلند نماید.

میرفتاح کبوتر باز نبوده یکنفر کبوتر باز نمیتواند پیشنمازی

کند. بر فرض بکنند مردم يك شهر ممکن نیست باو اعتماد بنمایند. آقای سپهر مورخ دولت است باید پیش آمدها را بنفع دولت بسازد، ولی در این جا خوب نپرداخته است. زیرا باید بقسمی ساخته باشد که قابل قبول باشد. میگویند میرفتاح کبوتر باز اهالی تبریز را بتبلیغ و منبر متمایل بیسکو بیج کرده. چگونه میتوان قبول کرد که يك نفر کبوتر باز بتواند مردم يك شهر آنها را شهر تبریز را متمایل بروسیه کند؟ پس مطلب چیز دیگری بوده. مردم تبریز از خیانت عباس میرزا متأثر شده بودند، از اهانتها ئیکه از طرف عباس میرزا بسید مجاهد شده بودند. بودند، از طرفی هم میدیدند سپاه روسیه بهر جا رسیده خرابیها کرده، غارتها، چپاولها، بی ناموسیها چشم مردم تبریز را ترسانیده بود این است که بتوسط يك نفر روحانی از عباس میرزا و قاجاریه فرار نموده و بسر کرده روسیه پناه برده اند.

روسیه تعهد و تضمین سلطنت عباس میرزا و اعقاب و اخلاف او را نموده

این صورت قضیه بوده. باطناً فتح تمام ایران کرده و يك مأمور دست بسته با اسم عباس میرزا و اعیان او در تحت اراده و اختیار خودش برابران گذاشته است. از این بعد رجال ایران تکلیفشان همین است باید بمیل و اراده روسیه ایران را اداره کنند، باید صدر اصفهانی از اصفهان بر داشته شود منوچهر تخم کشیده خواجه حرم و ایشاک آغاسی باشی (پیشخدمت و معرف باشی) لقب معتمد الدوله پیدا کند و حکومت اصفهان بنماید. بعد از این علماء در همه جا خوار و خفیف باشند، مسجدهائی که برای يك نماز ظهر بیست هزار نفر جمعیت جمع میشدند باید خلوت و تا بیست نفر هم در او بشمار نایستند. این عمل دفعتاً و آنرا ممکن نیست انجام بگیرد تدریجاً علماء را باید موهون کرد.

ملا احمد نراقی که در کتابخانه خود قبل از این پیش آمد نشسته بود و میشنید فلان حکومت رشوه گرفته است او را میطابید و تفریر میکرد و می گفت باید فوراً از کاشان بروید و او هم حرکت کرده میرفت و شکایت بفتحعلیشاه میکرد فتحعلیشاه میگفت زود از حضور بیرون رو و بترسم بمن هم بگوید از تخت سلطنت پائین بیا. همان شیخ احمد نراقی را جلب بطهران میکنند سید محمد باقر حجة الاسلام که در اصفهان بدون مراجعه به هیچ مقامی باید حدود تفریرات (قوانین خلاف و جزای شرعی را) اجراء کند شخص فتحعلیشاه برای سرکوبی او از طهران بعد از این جنک با اصفهان حرکت میکنند همان محمد میرزا که سابقاً خواندیم که در قزوین ملك خالصه بهلا محمد صالح و ملا محمد تقی و ملا علی داده و دختر ملا محمد صالح (قره العین) را شال و انگشتر کرده بقزوین می آید و ملك خالصه را که چندی قبل بهمین خیال که از آنها پس خواهند گرفت آنها فروخته بودند تصرف میکنند و

پولش را از آنها مطالبه می نماید و دستور میدهد که باید از قزوین بیرون روند و امثال این اعمال.

بطور خلاصه از زمان صفویه وحدت و یگانگی بین دوات و ملت بهمین وسیله بوده که روحانیین که از طرفی محل اعتماد سلاطین بوده اند که آنها خیال سلطنت ندارند و از طرفی مورد علاقه دیانتی مردم بوده اند امور عمومی مملکت از طرف روحانیین و اگذار بسلاطین و از طرف سلاطین بروحانیین میشده که در اثر آن وحدت ملی ایران محفوظ میمانده اینک صورت قسمتی از حکم شاه طهماسب صفوی برای محقق کرکی شارح مقاصد که از فقهاء مرجع تقلید مسلمانان در آن اوان بوده نقل میشود که زینت این کتاب بشود البته با حذف مقدمات

در این زمان زمان کثیر الفیضان منعمالی رتبت و ارث علوم سید المرسلین حارث دین امیر المؤمنین قبله الاقیاء المخلصین قدوة العلماء الراسخین حجة الاسلام والمسلمین هادی الخلائق الی الطریق المبین ناصب اعلام الشرع المتین مطبوع اعظام و لاة فی الاوان مقتدی كافة اهل الزمان، المبین للحلال والحرام نائب الامام لا زال کاسمه العالی علیا که بقوه قدسیه ابضاح مشکلات قواعد ملت و شرابع حقه نموده علماء رفیع المکان اقطار و امصار روی عجز بر آستانه علومش نهاده با استفاده علوم از مقتبسات انوار فیض آثارش سرفرازند و اکابر و اشراف روزگار سر اطاعت و انقیاد از او امر و نواهی آن هدایت پناه نییچیده پیروی احکامش را موجب نجات میدانند همگی همت بلند و نیت ارجمند مصروف اعتلاءشان و ارتقاء مکان و ازدیاد و مراتب آن عالیشان است مقرر فرمودیم که سادات عظام و اکابر و اشراف فخام و امراء و وزراء و سایر

ارکان دولت قدسی صفات مومی‌الیه را مقتدا و پیشوای خود دانسته در جمیع امور اطاعت و انقیاد بتقدیم رسانیده آنچه امر نماید بدان مأمور و آنچه نهی نماید بدان منهی بوده هر کس را از متصدیان امور ممالک محروسه و عساکر منصوره عزل نماید معزول و هر که را نصب نماید منصوب دانسته در عزل و نصب مزبورین بسند دیگری محتاج ندانند و هر کس را عزل نماید مادام که از جانب آن متعالی منقبت منصوب نشود نصب نکند.

بلی بهمین روش که شاه طهماسب پسر شاه اسمعیل صفوی بنیان حکومت ایران را گذاشته بود اداره میشد تا روز خیانت عباس میرزا.

* (آثار این شکست) *

وحدت ملی ایران

از روز خیانت عباس میرزا کاخ وحدت ملی ایران در هم شکسته و خورد شده آن یگانگی و وحدت که در بین روحانیت و دستگاه دولت بود که با هم یکدست و یکدستان حفظ قومیت و ملیت ایران را مینمودند و مثل روح و تن تشکیل یک حکومت مقتدر بکمال اقتدارات معنوی و صورتی میدادند از پادر افتاد فاصله و اختلاف فیما بین روحانیت و دستگاه دولت پیدا شده از طرفی مأمورین دولت باقسام مختلف در خرابی و اضمحلال روحانیت سعی و کوشش کردند از طرفی دیگر روحانیین آنها را فاسق و فاجر خواندند از طرفی مأمورین دولت اعلان و اظهار و اچهار بمنکرات شرعیه کردند ریش تراشی، شراب خواری، قمار بازی علانیه کردند شعار سلطنتی ایران که قبل از آن

عمامه و دستار و ریش بلند و حفظ صورت تشریح بود بسبب تابیدار و ریش تراشیده و تظاهر بفسق تبدیل یافت. باندازه بر فساد اخلاق تجری میکردند که اگر بالفرض يك نفر روحانی بآنها نزدیک میشد از روحانیت در انظار مردم ساقط میگردد.

اما از اینطرف هم همان روحانیین که كلك بسلاطین ایران را حكومك بدین اسلام میسر دهند اعانت به آنها را اعانت ظلمه شردند. اگر يك نفر قبول استخدام دولت را میکرد او را بدین شناخته حتی از آمد و شد باو امتناع میکردند و معر معاش او را حرام میشناختند. چرا چون از راه اعانت بظالم و ظلم پول تحصیل کرده.

پادشاه فعلی ایران گاهلا بهات نزدیک شده و میشود. سخن ما بالنسبه بمحیط اجتماعی آنروز است. تا قبل از آن پادشاهان ایران خودشان مسجد ساخته و بنماز جماعت (مثل سایر پادشاهان ممالک اسلامی دیگر که تا امروز هم چنین رفتار میکنند) میرفتند پادشاه مصر، پادشاه حجاز، ترکیه افغانستان و سایر ممالک بنماز جماعت حاضر میشوند ولی از همانروز حضور پادشاهان ایران در نماز جماعت موقوف شده شاه نشینهای مساجد متروک ماند بلکه خراب شد.

اصولا این فاصله باندازه تقویت شد که امروز اگر کسی بخواهد تصور کند که پادشاه ورعیت در يك صف دره قابل خدا باید بایستند يك تصور دور از قصد یقی است. این فاصله بین دولت و ملت ایران اگرچه مطلوب روس بوده ولی مسلم است که انگلیس هم از آن ناراضی نبوده.

در اثر این پیش آمد باید اسلام و ایران هر دو باهم تا امروز نیست شده باشند

ولی چهار چیز ادامه حیات ایران و اسلام را در ایران داده است :

۱- حقیقت دیانت که بر پای خود استوار است و با نداشتن ناصر و معین بلکه با بودن مغرب و مخالف به ملاحظه اینکه دیانت حق بر پای خود استوار است (ذالك الدين القيم) باقی مانده است.

۲- اگرچه سیاست خارجی پادشاهان ایران را خواهی نخواهی برخلاف روحانیت و روحانیت سوق میداده ولی از آنجا که آثار دیانت در شخص خود آنها تمرکز پیدا کرده بود در مواردی که طبع و ادراکات دون شعوری مثل اشتباهی صادق که برخلاف وضع انسان را جلو گیری میکنند یا با اقدام صالح و ادار مینماید پادشاهان ایران باز هم تا حدی موافقت با دیانت میکردند و طبعاً مجبور و مجبور با احترام روحانیت بودند.

۳- توده ملت ایران که تربیتهای اسلامی در آنها کاملاً تأثیر داشته و تا امروز مظاهر آن پیدا است مانع از تأثیر اقدامات برخلاف وضع روحانیت و دیانت بودند.

۴- سایر دول و ملل اسلامی که صلابت و استقامت آنها در دیانت، انعکاس در ایران داشته است.

اگر این چهار قسمت نبود این یکصد و پنجاه سال بس بود برای اینکه بالمره نام و نشانی از ایران و اسلام در ایران نمانده باشد.

آرتش در ایران

تا قبل از معاهده ترکمنچای دولت ایران بر حسب قوت و نیروی آرتش هم کردن با سایر دول قویه بوده. میتوانسته است با روسیه، عثمانی، هندوستان جنگ کند و گاهی غالب و زمانی مغلوب باشد و بطور کلی هم کردن با آنها بوده است ولی پس از معاهده نامبرده که تعهد سلطنت از طرف روسیه تزاری

در خانواده عباس میرزا شد متدرجاً پادشاهان ایران خود را از تقویت ارتش و تهیه قشون و ندارك اسلحه بی نیاز میدیدند و فقط همت آنها باینکه نسادهای داخلی ایران را جلو گیری کنند مصروف بود و خود را محتاج بتهیه قوا برای مدافعه از خارجه نمیدیدند و در اثر این سنخ خیال ارتش ایران در حدی ضعف پیدا کرد که در آخر اوقات ناصرالدین شاه اگر همراه یکی از حکام يك عده از قشون بقسمتی از ایران اعزام میشدند ۶۰ ساله ها - ۵۰ ساله ها یاد دارند که سر باز بیچاره ایرانی در آنجا که مأموریت داشت بساید بعمله گی هیزم شکنی، قصابی امرار معاش کند. قشونی که تا قبل از آن با کمال شرافت و بعنوان مجاهد فی سبیل الله شناخته میشد با کمال بیچارگی و ذلت با حقوق بسیار ناچیزی که آنها اغلب بسرباز نمیرسید بلکه کفایت معاش سر جوته ها، دهباشیها هزاره ها را نمیکرد در اطراف بلاد متفرق بودند. آری، آری سلطنتی را که دولت تزاری تعهد بقای او را کرده چه احتیاج بقشون دارد!!! ♦

فرهنگ ایران

بس از خیانت عباس میرزا و فوت شدن او چنانچه خواهیم خواند و بعد از نخست وزیر حاج میرزا آقاسی اصول قلندری در ایران استقرار یافت. چپله نشستن، طاسمات، نیرنجات، رمالی، جفاری، جن گیری و اگر از این معلومان ترقی میکردند شعر گوئی، قصیده سرائی، غزلیات، مدح خاقان و سلطان بن سلطان و در ضمن بهاریه و تشبیب و سوق دادن افکار عمومی به بچه بازی و وزن بازی بوده است ♦

درست در همان اوقات که کشف اشعه رنتژن و الکترون در سایر دول و ملل

میشده و ابتکار تلگراف و استخدام قوه برق و صناعت ماشین آلات و تهیه چهار
دودی (گشتیهای بزرگ) میکردند در ایران بهمان اموری که ذکر شد
مشغول بودند.

آری دولتی را که روس تزاری تعهد سلطنت او را کرده چه احتیاجی باین
ترقیات دارد !!!

فنون ریاضی از کلمات خواجه طوسی حتی در قرون اخیر نوشته جات شیخ بهائی
با اروپا سفر کرده و بر حسب تاریخ البرناله فرانسوی تا ۲۵۰ سال قبل در بران
بهمان زبان عربی تحصیل میشده ولی در ایران بالمره متروک مانده و بجای
این علوم طلسمات و این آداب و رسوم بکار رفته است.

اقتصاد ایران

پس از معاهده ترکمنچای و خیانت عباس میرزا راه تجارت روسیه با ایران
باز شده ظرف سازی، کارخانجات بافندگی، کاغذسازی، بلورسازی، استخراج
معادن مس و آهن و سایر صنایع داخلی ایران بمبارزه صنایع روسیه بالمره
از بین رفته، کارخانه کاغذسازی کرمان بسته شده، کاغذ خانباغ از روسیه
آمده. کارخانه شالبافی اصفهان و بزد متروک مانده و بجای آن اقمشه خارجی
وارد شده.

پس از آن در ایران از معدن مس و آهن که قبلا در خود ایران استفاده
میشد بالمره نام و نشانی نمانده و بالجمله بواسطه عدم رعایت صادرات و واردات
و بی ملاحظه‌ای در تقویت صنایع و محصولات داخلی، ایران را تا اندازه‌ای
محتاج بخارجه کردند که يك سوزن لباس دوزی یا يك دانه میخ برای نجاری
در ایران تهیه نمیشده.

حاصل اینکه دولت ایران که از هر جهت تا قبل از جنگ آخر روسیه هم کردن با ملل راقیه بوده بعدی بذلت افتاده که شرافت ملی خود را از دست داده. بلی پس از همان معاهده است که خود سپهر در تاریخ قاجاریه تصریح میکنند که پس از اینکه حاج میرزا آقاسی کناره گرفت و بحضرت عبدالعظیم پناه برد بمن پیغام کرد که سفیر روس را ملاقات کنم اگر او مایل است بمانم که دوباره بر سر کار آیم والا راه خود را بگیرم و بروم.

آری، آری پس از آن معاهده ضعف دولت ایران باینجا رسیده که در وقت حکومت ولیعهد ایران ناصرالدینشاه در تبریز در همان ایام که تازه وارد تبریز شده بوده يك سك از خانه يك نفر ارمنی مفقود میشود در اثر آن چهل نفر از اشراف تبریز را قونسلگری روسیه گرفته حبس میکنند همه اهل شهر تبریز اعتصاب میکنند، دکان می بندند، تجارتخانه ها را می بندند تا مدتی دولت ایران جرئت اینکه در مقابل قونسلگری روس برای گشیدن يك سك گفت و شنیدی بنماید نداشته تا بعداً از مرکز (طهران) برای تحقیق موضوع سك گم شده مأمورین و بازرسیها می آیند تا اشراف تبریز را از حبس نجات میدهند و اعتصاب تبریز خاتمه پیدا میکند.

بلی میخواستند بولیعهد جوان بفهمانند که سك ارمنی خیلی خیلی شرافت دارد.

بس است بیش از این اسباب ملال و افسردگی خوانندگان نشده و باصل مطلب پردازیم.

این امور از ابتدای محرم ۱۲۴۲ واقع میشود. البته همسایه جنوبی هم (انگلیس) بیکار نمی ماند در سال ۱۲۴۳ و ۴۴ همه اطراف ایران يك مرتبه

• غشوش میشود خوانین قشقائی و ممسنی و بختیاری در فارس بیکدیگر میریزند
 از سمت خراسان حسین خان سالار نهضت میکنند • برو جرد بلوی میشود ،
 پسر فتحعلیشاه که با وصلت دختر شاه یریان میخواسته سلطنت کند و دختر شاه
 یریان موهای ابرو و مژگان و ریش و سیبیل و سر و صورت او را تماماً نوره
 میکشد پیش اهل برو جرد خوار میشود از زیر بار حکومت و سلطنت او
 بیرون میروند • در اصفهان انقلاب میشود حکومت را بیرون میکنند • در کردستان
 حاکم بیرون میکنند • حتی یزد ترسو هم بر حکومت خودش غلبه میکند
 علی الاجمال شاه ایران در بغل روس است و متنفذین محلی در بغل انگلیس
 تا که این وضع ادامه دارد خرابید فهمید •

اینکه در حالات شیخ احمد خواندید که در سفر آخر اقبال زیادی باو شده
 متدرجاً وجه آنرا خواهید فهمید که فقط برای شکست جبهه اصولیین بوده
 است. فتحعلیشاه تا قبل از این جنک بفقهاء اصولیین کمال احترام میکرد
 و شاهزادگان در همه جامطیع آنها بوده اند مخصوصاً محمد علی میرزا دولتشاهی
 دو مرتبه شهر زور کردستان را میگردد و جمعی از سنیان را با سارت می آورد
 ولی بخواهش آقا محمد علی پسر آقا باقر بهبهانی که از بزرگان علماء
 کرمانشاه است شهر زور و تسوابع او را پس میدهد و هم چنین یکایک از
 شاهزادگان در هر کجا بودند رعایت فقهاء و اصولیین را مینمودند

اما از این تاریخ : برای شکست جبهه اصولیین در هر کجا زمینه ای

فراهم میشود •

فتحعلیشاه قبلاً با صوفیه کمال مخالفت را داشته (مبادا بیاد مردم قطب و
 مرشد بودن صوفیه بیاید) ولی از این بیمد قلندرها، مرشدها از هر کجا
 مورد ملاحظت میشوند تا آنها بهجو اصولیین (علماء قشر) اقدام کنند •

همسایه جنوبی هم از هر دو جهت استفاده میکنند در همین اوقات آقامحمد خان کرمانی را که رئیس طایفه باطنیه بوده است در کرمان بجمع آوری اردو و نهضت دینی و جنگ با قاجاریه تحریک میکنند که بعد از این خواهیم فهمید در سال ۱۲۴۵ احمدعلی میرزا بخراسان میرود فتحعلیشاه با حسینعلی خان فرمانفرما برای رفع اغتشاش (ساختگی) بین قشقایی و ممسنی بشیراز آمده در ممسنی در طمام شاه سم میکند که بنجاه نفر از آن خورده و تلف میشوند ولی از قضا خود شاه آنروز غذا نمیخورد.

در سال ۱۲۴۶ حشمت الدوله حاکم کرمانشاه با عمویش حسام السلطنه والی لرستان جنگ میکند حسام السلطنه شکست میخورد. بسوء رفتار شجاع السلطنه اهالی یزد و کرمان آشوب میکنند کرمان از او انتزاع میشود در سال ۱۲۴۷ فتحعلیشاه با عباس میرزا بلرستان میرود دو باره جنگ بین حشمت الدوله و حسام السلطنه برپا میشود.

در سال ۱۲۴۸ محمد میرزا بهرات میرود، کامران میرزا را شکست میدهد نایب السلطنه عباس میرزا در همین سال فوت میشود آیا ارزش داشت هفده شهر ایران را بدهد برای سلطنت و بسطت هم نرسد؟

فوت نایب السلطنه سفیر روس بتعزیت بایران می آید و بر خلاف مصالح ایران با بودن اعمام رشید و شجاع از طرف دولت ولایتعهد به محمدشاه بی حال مریض داده میشود این است اولین مداخله مستقیم خارجی در سلطنت ایران.

پس از این هر کس دولت روس بسطت او موافقت کند پادشاه ایران خواهد شد.

در سال ۱۲۴۹ نایب السلطنه از خراسان بر میگردد ۲۴ معلم انگلیسی از

طرف دولت انگلیس برای معلمی قشون وارد میشود.
 البته در هر موقعیتی که روس داشته باشد باید انگلیس هم کم نیاورد.
 در سال ۱۲۵۰ فتحعلیشاه باصفهان می‌رود و با علماء که قبلاً حسن سلوک داشته
 خیلی سوء سلوک میکنند و بطهران بر می‌گردند چند روزی نا گذشته از حرم
 فتحعلیشاه خبر می‌آورند که شاه بفتناً فوت کرد (بعضی را عقیده آنستکه برای
 اینکه تردیدی پیدا نشود او را مسموم کرده اند) علی ای حال علی شاه
 ظل السلطان پسر فتحعلیشاه در طهران جلوس میکنند شجاع السلطنه با فرمانفرما
 در شیراز. محمد شاه را قائم مقام از تبریز بحکم ولایتعهد بتخت می‌نشانند.
 عموهای شاه را بعضی بتهدید، برخی بتطبیع و بعضی را بکشتن و جمعی را
 بمیل کشیدن از بین می‌برند تا اینکه محمدشاه را در طهران بتخت بنشانند.

منوچهر خان گرجی (معمدالدوله) نیز برای خاموش کردن
 فرمانفرما و شجاع السلطنه مأموریت پیدا میکنند در شولکستان شجاع السلطنه
 شکست می‌بخورد و با فرمانفرما خود را بارک شیراز می‌اندازد معمدالدوله
 آسوری مسیحی تازه مسلمان پاك و پاکیزه که بی‌پته و بی‌پدر در ایران قدم
 نهاده موفقیت می‌یابد از لفر انگلیسی جدا میشود خود را بارک شیراز
 می‌اندازد و بدون خونریزی شجاع السلطنه و فرمانفرما را قانع کرده بطهران
 می‌برد فرمانفرما و با گرفته و باسهال می‌میرد شجاع السلطنه راهم کور میکنند
 و سلطنت محمدشاه استقرار می‌پذیرد.

در سال ۱۲۵۱ قائم مقام الملك فرهانی وزیر که محمدشاه را به نیروی قلم و
 فکر سلطنت رسانید و اعمام و سایر گردنکشان را از دیدار کور یا بگور
 فرستاد بمیل دولت روس در باغ نگارستان مجبوس و پس از گرسنگی سه
 چهارروزه زندگانی را بدرود گفت و يك نفر قلندر و عارف و از دنیا گذشته

و مخالف با مجتهدین و کم شعور یعنی حاجی میرزا آقاسی رئیس دولت محمد شاه شد زیرا در کودکی محمد شاه را نوید سلطنت داده بود (البته مملکتی که بر شد بودن صفویه سلطنت کردند و بر شد بودن نخست وزیر شدند و بچه‌ها نشستن آتشختر روسی را کشته‌اند، همه اعالی و ادانی بفکر جن گیری، مرشدی، چله نشینی، تسخیر آفتاب خواهند افتاد در نظر داشته باشید که همین اوقات است که میرزا علی محمد در بوشهر منشی گری خالوی خود رازمین گذاشته مشغول تسخیر آفتاب میشود چنانچه مفصلاً خواهید فهمید)

در همان اوقات میرزا آقاخان نوری خوبشاوند میرزا بزرگ نوری که همراه پدر محمد شاه به تبریز رفته و در قرارداد صوری و معنوی روسیه دخیل بوده وزیر امور خارجه شد.

در سال ۱۲۵۲ معتمد الدوله (همان گرجی که در زمان امردی از گرجستان با ۱۵ هزار نفر دیگر آغا محمدخان قاجار با اسم اسیری آورده و بامراء خود قسمت کرده و در ایران کارشان بخیرید و فروش کشیده و برای کلفتی، نوکری، پیشخدمتی آنها را فروخته‌اند و کینه دیرینه با ایران و اسلام دارد) مسأور خوزستان میشود و محمد تقی خان بختیاری را مقهور میکند و پسرش را گرو میگیرد. در همین سنه خسروخان گرجی (یک نفر ارمنی دیگر) حاکم اصفهان میشود و در آنجا بسخت گیری بروحانیین و خصوص مرحوم سید محمد باقر حجة الاسلام زمینه آشوب را فراهم میکند

در سال ۱۲۵۳ پراطور روس بتفلیس می آید ناصرالدین میرزای ولیعهد را که در طفولیت حکومت تبریز داده بودند با امیر نظام و امیر کبیر بحضورش میفرستند و پراطور روس انگشتی باو میدهد از آن طرف ترا که گران و بموت شورش میکنند مستمر مکنیل وزیر مختار انگلیس بایران آمده

تحریرك بفتح هرات و آوردن كامران میرزا مینماید و در خفیه با واطمینان میدهد که قشون ایران را بر میگردانم و كمك تقای هم بكامران میرزا میدهد (نگرک میگوید بگری، باهو میگوید بدو) ولی در عین حال ایرانیان استقامت میکنند و امر محاصره شدت می یابد ابلجی روس هم که در میدانگاه حاضر بوده با تعرض خارج میشود

البته شاه ایران هم خیلی ترسناک میشود.

در سال ۱۲۵۴ در اثر شورش اهالی اصفهان بواسطه فشار خسرو خان گرجی، معتمد الدوله سابق الذکر حکومت جنوب پیدا میکنند و با اختیارات تامه با اصفهان وارد میشود. هنوز هرات محاصره و در شرف فتح است جنوب هم که بدست معتمد الدوله است دولت انگلیس چگونه تحمل کند؟ قشون بخلیج فارس وارد و دولت ایران را مجبور بدست برداشتن از هرات میکند

در سال ۱۲۵۵ معتمد الدوله از سید محمد باقر حجة الاسلام شکایت کرده شاه با قشون با اصفهان می آید بی احترامی بسید میکند. شیخ محمد تقی اردکانی را که از علماء بوده و پناه بیست خانه سید برده بود از خانه سید زور بیرون میبرند تا کار بجائی میرسد که سید محمد باقر طلب مرگ خود را چهار آدر حضور مردم از خدا مینماید و پس از برگشتن محمد شاه سه روز فوت میشود.

یکصد و پنجاه نفر از پیروان سید (حجة الاسلام) را سیاست میرسانند بعضی را بدار زدن و کور کردن و برخی را بنفی بلد نمودن. در همان سفر امام جمعه بیسواد که بعداً او را خواهیم شناخت برای امامت جمعه اصفهان درست میشود. بحسن سیاست حاجی میرزا آقاسی در همه اطراف ایران بعوض محکمان و علوم حقیقه طلبیات، نیر نجات، کیهیاگری، تسخیر جن، تسخیر آفتاب، شبده بازی و قلندری رواج میگردد که هنوز نسخه های مختلفه خطی و چاپی

از این سنخ مقالات که اصولین حرام میدانستند در دست است و در همه کتابخانه‌ها یافت میشود.

آقاخان محلاتی در همین سال از بهر کرمان قصد گرفتن ایران بلکه تمام جهان مینماید. آیا بتحریر دولت انگلیس بوده؟! قضاوت با خوانندگان است.

آقاخان پس از شکست خوردن به هندوستان میرود و در آنجا بساط خود را کاملاً پهن میکند و بواسطه وجود شیخ محمد کریم خان در کرمان که مرکز دعوت او بوده پیازش سر نمیگیرد ولی در هندوستان تا امروز حدود سی میلیون تبعه دارد که اولادزاده‌ها را در هر سال بنقد و در سال گذشته بیربلیان وزن کردند و اتفاق نمودند. البته این در حدود یکصدسال بعد از جریان اصل موضوع است برگرسیم بمطلب

حاجی میرزا آقاسی باندازه برای صدارت کامل عیار بوده که در همین سنه امتیاز دریای خلیج فارس را که از طرف انگلیس مطالبه میشود میگوید: آب شور برای چه میخواهیم، بدهید ببرند، اماله کنند، (تنقیه کنند) در سال ۱۲۵۶ در کردستان ایران دودسته دینی تشکیل میشود یکی علی‌اللهی که علی را خدا میداند، یکی کرد یزیدی که علی را کافر و مستحق لعن می‌شمرند و در همان سال بیکدیگر ریخته انقلاب میکنند.

در سال ۱۲۵۷ محمد تقی خان بختیاری و شیخ سامر خان عرب بساط ساخته بهوای تجزیه عربستان و ارستان می‌افتند

بتحریر کی بوده خوانندگان با هوش میدانند!

مخصوصاً معتمد الدوله «گرچی» مأمور میشود از طرف کی؛ آنها را شکست میدهد.

در سال ۱۲۵۸ متمدالدوله در اصفهان بین امام جمعه و ملاهاشم فتنه میکند و باندازه دامن با آتش میزند که مردم از نماز و جماعت سرپیچ میشوند .
 در سال ۱۲۵۹ مرض فقرس محمدشاه شدت میکند شاه از اندرون بیرون نمی آید و کسی تماس با او پیدا نمیکند حاجی میرزا آقاسی که منفور عموم بوده همه اختیارات را پیدا مینماید و در اثر آن از همه جای ایران در بک سال صدای شورش و انقلاب بلند میشود .

در ۵۵مین سنه سید کاظم رشتی فوت میکند و پس از شش ماه میرزا علی محمد اولی دعوی جانشینی سید کاظم در کن رابع بودن و بعد انیابت خاصه امام و سپس باب الامام و بعداً باب العلم را مینماید و پس از آن چنانچه مفصلاً بیان خواهیم کرد از پنجم جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ که عمر او طبق تصریح خودش ۲۵ سال بوده است با تناقض صدر و ذیل اولی دعوی نیابت امام و ثانیاً امام و ثالثاً پیغمبری بنحو خفا و بدون اظهار و علانیه می نماید و بعد از این خواهیم خواند .



سید باب کیست

وارزش او چیست؟

سید باب میرزا علی محمد شیرازی اسم پدرش میرزا رضای بزاز و مادرش خدیجه در اول محرم ۱۲۳۵ در شیراز تولد یافته. پدرش در شیرخوارگی او فوت شده در تحت تربیت میرزا سید علی برادر مادرش «خال او» تربیت یافته. پس از ایام شیرخوارگی و طفولیت بروش آن روز در مکتب خانه که در تکیه معروف بقهوه اولیاء و فعلاً مسجد است در نزد معلمی بآک دین بسا عده دیگر از اطفال آن محله برای تحصیل خواندن و نوشتن اورا سپرده اند تا حدود سن ۱۵ در نزد همان معلم خواندن و نوشتن را می آموزد (خودش در ضمن کتاب بیان میگوید درس نخوانده) در صورتیکه در تفسیر کونین خطاب ان یا معلمی میکند و درس خواندن خود را اذعان؛ و بهائیان هم مختلف میگویند. همان معلم مثل سایر معلمین شهرستانهای آن روزی و تا چهل سال قبل مقداری صرف و نحو عربی باو تعلیم مینماید.

در این مدت موضوع قابل ذکری نیست الا اینکه میگویند میرزا علی محمد بکوقت در مکتب خانه با اطفال گفته خواب دیده ام با امام جعفر صادق (بقول بهائیه) و امام زمان (بقول شیرازیها) کشتی گرفته ام معلم اورا تادیب میکند (اگر خواب اساسی جز خیال نداشته باشد خیالات او از همان طفولیت استکشاف میشود) فی الجمله استاد بهار روش آن روزی پای اورا فلک کرده چوب کاری می نماید (بعد از این بهمین جهت بوده که در کتاب بیان چوب زدن اطفال را در مکتب خانه تحریم کرده است.)

باینها میگویند بعدها معلم باو ایمان آورده و در راه او کشته شده است (۱)
 نگارنده با اینکه در این کتاب فقط بر حسب دستور خودشان تحقیق و
 تحری کرده ام و اینک آنچه بدست آمده می نویسم و هیچ مایل نیستم تکذیب
 بیجا نمایم صریح میگویم دروغ میگویند فقط این حرف را میتوانستند ب مردم
 غیر شیرازی بگویند و اگر این ضعیف این کتاب را نمی نوشتم شاید صدسال
 بعد از این بخود مردم شیراز هم میتوانستند مشتبه کنند. حقیقت مطلب این
 است که آن معلم بی اسم و رسم و بی فامیل نبوده که بشود چنین دروغی در باره
 او گفت. آن معلم مرحوم ملا زین العابدین که پسر او مرحوم شیخنا و فامیل
 آنها فامیل مختاریهای امروز شیراز هستند بوده. همه اهالی شیراز فامیل
 مرحوم شیخ موسی تاجر معروف بعطار و شیخ محمد واعظ پسر مرحوم شیخنا

۱- در مقاله سیاح که برای اثبات مدعای خودشان نوشته اند تصریح میکنند
 که سید باب در میان مردم مشهور بعدم تعلیم و تعلم بوده. شیخنا و فامیل
 نویسنده خیلی تعجب میکنم که کسی که بعداً باید میرزا خندا شود و حتی
 این کاوش گر و فحس کن و تحقیق نما را میخواهد بهر وسیله است در سلك
 اغنام بیوردچرا دروغ باین بزرگی گفته است؟ آیا تصور نکرده است
 که اغنامی هم در شهر شیراز (حول کعبه) باید داشته باشد و آنها این دروغ
 را از خدایزاده خودشان نمیتوانند بشنوند و هضم کنند.
 علاوه بر این تناقض در کلمات این طایفه فراوان است هر موضوعی را وجوداً
 و عدماً تصدیق و اثبات و نفی و سلب می نمایند و بهر دو صورت میخواهند برای
 خود استفاده کنند اگر صرفه داشت میگویند درس نخوانده و اگر صرفه داشت
 میگویند درس خوانده و معلم بعد از آن باو ایمان آورده و حتی در راه او
 کشته شده است يك بام و چند هوا را خوب ملاحظه فرمائید؟

را میشناسند. مرحوم حاجی شیخ محمد کریم مختار تا چند سال قبل زنده بوده
چندین سال عضو انجمن شهرداری شیراز شده. این فامیل صغیراً و کبیراً و
ذکوراً و اناثاً همه نمازخوان و روزه گیر و اهل عبادت و اطاعت هستند و حتی
یک نفر هم در میانه آنها بابی و بهائی یافت نمیشود پس حق دارم صریحاً
بنگویم دروغ میگویند.

خوانندگان محترم برای اطلاع بیشتری ممکن است بسنگ قائمی که بفاصله ۹/۸
متر از پائین قبر محمود دهدار در شیراز نصب شده و متعلق به مرحوم شیخ
زین العابدین معلم سید باب است که در تاریخ رجب ۱۲۶۳ بر رحمت ایزدی پیوسته
است مراجعه فرمایند.

بهر حال حد تحصیل او در نزد معلم مکتبی خودش گفتیم مقداری صرف و
نحو است آن اندازه از صرف و نحو عربی که در آن ایام در نزد معلم در مکتب
خانه خوانده میشده در حدی نبوده که شاگرد یک نفر ادیب و کامل در صرف
و نحو و لغت بشود بلکه اگر کسی میخواسته ادامه تحصیل دهد باید در غیر
مکتب خانه و بیدرسین بالانری رجوع کند. آن اندازه از تحصیل شاگرد نمی-
توانسته است مجاوره عربی کند یا شرح و ترجمه عربی نماید یا عبارت عربی
انشاء کند اگر هم میکرده چنانچه بعد خواهیم دید خیلی مغلوط و بی رویه
بوده. توضیح مطلب اینکه یکی از ارکان علم صرف اشتقاق و تمرین اشتقاق
است. در اینجا شاگرد باید ورزیده شود در اینکه از یک لفظ طبق قواعد
الفاظی مشتق کند خواه آن الفاظ در لسان عرب استعمال شده باشد و معنی داشته
باشد یا نداشته باشد فقط باید وزن (ف-ع-ل) در او محفوظ بماند مثلاً برای
تمرین ضرب را بهم افعال باب خودش صرف میکند و بهفت فعل ماضی ،
مضارع، امر، نهی، جحد، نفی، استفهام میبرد و در هر یک چهارده صیغه

جمعا ۹۸ صیغه است میگذارد ممکن است برای تمرین بیاب افعال، تفعیل،
 مفاعله، افتعال، استفعال، انفعال، افعلال؛ افعیلال و سایر ابواب ثلاثی مزیدهم
 ببرد که در این صورت ۸ نود و هشت وجه که ۷۸۴ وجه و صیغه است اشتقاق
 میشود ولی اینها مورد استعمال و معنی داشتن در لسان عرب نیست فقط باب
 مفاعله و تفاعل از ماده ضرب بیشتر استعمال ندارد و اگر اوزان صفت مشبیه
 و صیغه مبالغه و اسم فاعل و اسم مفعول و اسم آلت و اسم زمان و مکان را بر او
 اضافه کنند از يك ماده ضرب هزار صیغه اشتقاق میکنند.
 آن صرف و تمرین فقط برای کلاس اول خوب است و اما شناختن اینکده
 کدام يك از این صیغه‌ها مورد استعمال در لسان عرب دارد یا ندارد تقریباً
 برای کلاس ششم علوم قدیمه خوب است.
 حد تحصیل سید باب تا کلاس ششم علوم قدیمه نمیرسیده. از همین جهت
 تشخیص اینکده چه صیغه مورد استعمال دارد و چه صیغه ندارد بهیچوجه نمیداده
 مثلا از لفظ بهاء نمیدانسته که باب افتعال ابتهی، یبتهی، ابتهاء، مبهتهی، مبهتهی
 استعمال ندارد و همچنین نمیدانسته است (باه) بمعنی آلت رجوایت (ایر) است و از
 ماده (بوه) نه از ماده (بها) و آن ناقص است و این اجوف یعنی حرف عله در وسط
 واقع شده از روی این غلط و اشتباه خدا را (باه) میخواندند و میگویند الله باه
 و همچنین در فن نحو در لسان عرب فتحه و کسره و ضمه در آخر کلمات تغییر
 دهنده معنی است و این قسمت را بعد از خواندن عوامل در کتب نحو و اعراب
 باید خوانند. سید باب بآن اندازه نخوانده بود از همین جهت عباراتی که از او سر
 میزد همه مغلوط بود و اگر بقلطها اعتراض میشد جواب نامربوط اینکده بعد
 از آمدن من غلط و صحیح یکی است و عبارات از قبیل و نحو زیسته‌اند
 میداد (البته پس از دعوی)

برگردیم به طایفه در سن ۱۵ سالگی که موافق با ۱۲۵۰ هجری میشود
 از طرف خالوی خودش برای منشی گری حجره تجارتهی بوشهر نامزد میشود
 (منشی تجارتهی یکی از خواص او اینست که خیلی تند نویس باشد زیرا گاه واقع
 میشود که در یک شب برای بیست خصوصاً در آن ایام که هر از ماهی یک مرتبه بیست
 میرفته باید صد کاغذ که هر یک دارای سی سطر است بنویسد. منشیهای تجارتهی
 همین خصوصیت بر یکدیگر مزیت پیدا میکردند) میگویند سید باب که در
 شش ساعت ۱۰۰۰ بیت تقریباً ساعتی ۱۶۶ بیت، دقیقه ۳ سطر تقریباً میتواند
 است بنویسد (خودش هم دعوی کرده) *کتابخانه ملی*

در آن تاریخ که پس از شهرت عمل میرزا محمد اخباری و دوره وزارت حاجی
 میرزا آقاسی است. بلی در همان تاریخ که شاهزاده در بروچرد بدست مرد شیادی
 یک خالایی بین او و دختر شاه پریان میکرده جوهرات خود را از دست میدهد
 همه را بفکر چهله نشستن و تسخیر جن و آفتاب وارواح نمودن انداخته بود.
 شاهزادگان، اعیان، اشراف، تجار هر کس دماغی ضعیف داشته و فراغتی پیدا
 می کرده متوجه این افکار می شده است. *کتابخانه ملی*

عین - آیا میرزا علی محمد میجنون بوده؟ *کتابخانه ملی*
 حاج - از مرتبه جنون تا مرتبه نبوغ در عقل امر اتالی است: بلاهت، سفاهت،
 غیباوت، کتم فهمی، فهم متعارف، وجود ذهن، استعداد قوی، ذکاوت، حسن قریحه،
 قوه حدس و نبوغ. هر کس از این قبیل اشخاص در عمر خود دیده است و از
 کردار او رفتار و گفتار آنها بعد ادراک آنها پی برده است. لازم نیکرده که
 هر کس ادراکش از حد متعارف کمتر باشد او را میجنون و دیوانه بخوانند.
 میرزا علی محمد عمل تسخیر شمس و امثال آن اقدام میکرد. اگر چه گفتیم که در
 آن عصر از طبقات مختلف و حتی شاهزادگان مشغول باین اعمال میشدند

ولی پیداست که ۵۵ه آنگسانی که در آن عصر و بعد از این مشغول این امور غیر متعارف شده و میشوند ادراک متعارف نداشته و ندارند و در تحت تأثیر نود واقع میشوند

خود ما دیدیم که فرزند یک نفر صاحب املاک و عقار بفکر کیمیاگری بگدائی افتاده یا بفکر تسخیر زمین یا آفتاب بر روزگار سیاه و هذلت گرفتار شده

میرزا علی محمد طبق این عمل نشان داده که ریاضت نه برای تقرب بخدا و استحقاق ثواب بوده بلکه برای این بود که بتواند باین روش کارهای فوق العاده انجام دهد و بالجمله دیوانه نبوده اما عاقل کامل قابل اعتماد هم تصور نمیشود. شعور راست و درستی که او را مانع شود از اینکه با سر برهنه و شکم گرسنه در مقابل آفتاب سوزان بوشهر نایستند داشته.

این سنخ از مردم پس از مدتی که مشغول عمل میشوند برای گردن باری و رفع نگرانی بغمز و لذت و اشاره اول بدیگران و بعد خورده خورده حتی بخودشان هم گول میزنند. مثلاً بیک نفر کیمیاگر که برسد و بگویند بکجا رسیده ای هیچوقت صریحاً بشما نمیگویند بهیچ نرسیده ام زیرا گردنش باز است. میگویند ۱۰ میگذازم ۹ بر میدارم یا ده میگذازم بازده بر میدارم ولی خیلی مشقت دارد. این از لوازم ابتهاج ذات بذات است که جبلی هر ذی شعوری است که رفع نفعه از خود بشاید

نویسنده از جنون و عقل میرزا علی محمد پس از تحقیق و تعری بیش از این نفهمیده ام که اگر بلاهت نداشت اینگونه اعمال از او صادر نمیشد. پس با اینکه جنون نداشته و فقط تا آن تاریخ آثار بلاهت از او بروز میکرده بعد از این اعمال آیا تأثیر آفتاب سوزان بوشهر مغز او سستی گرفته و دیوانه

شده یا نه ؟

ج- تحقیق و تجری نگارنده تا همین اندازه بود که نوشتم تشخیص اینگونه امور با دکترهای حاذق است .

بهر حال پس از ۵ سال ماندن در بوشهر بنفقه سید علی خالوی او روانه عتبات میشود . بعضی میگویند قبل از رفتن به عتبات بشیر از آمده وزن گرفته و حتی يك اولاد بنام سید احمد یافته و اولاد او هم مرده و بعداً به عتبات رهسپار شده و برخی میگویند خالوی او به ملاحظه اینکه خیالات او را از نداشتن زن و عمل درویشی دانسته در صدد زن دادن با او بر آمده . چون چندان مداخلتی در اصل مطلب ندارد در صدد تحقیق بر نیامده ایم .

برای استشفاء یا برای درس خواندن بهر حال با سابقه این اعمال بکار منشیگری حجره تجارت خالویش نبینخورده و او هم او را از سر خود دفع و رفع کرده است .

وارد عتبات که میشود در اول امر متوجه علماء اصول میگردد ولی حد تحصیل او یعنی همان مقدار صرف و نحو مختصر کفایت برای کتابهای اولی و سطحی فقه و اصول هم نمیکند زیرا که اقل تحصیلات برای این قسمت کمتر از ادبیات کامل تا حد درجه استادی فایده ندارد .

يك نفر طلبه اصولی باید بانندازه ای تسلط بر صرف و نحو داشته باشد که اگر لازم شود بدون مراجعه بتواند کتاب کامل صرف و نحو را املاء کند . ناچار چون موقعیتی برای خودش در طلاب فقه و اصول نمی بیند اعراض نموده بدرس سید کاظم رشتی (که خود او از علوم عربیه و ادبیه بی اطلاع نبوده ولی برای شاگردانش چندان لازم نبوده و اساس تحصیل فقط بقابلیت پیدا کردن و مورد توجه واقع شدن بوده) میبرد .

گرچه بایه تعلیمات سیدرشتی قبلاً تذکر داده شده ولی برای روشن شدن مطلب قسمتی هم اینجا ذکر میشود: *بعضی از اهل غلو در مقام امیر المؤمنین آن خطبه را از آن سرور دین میدانند* اول کسیکه نقل کرده شیخ رجب برگی در مشایخ الانوار است. نوعاً اخبارین و اصولیین آن خطبه را از حضرت علی ع میدانند. در آن خطبه لفظ طنج ذکر شده. بهمین مناسبت او را طننجیه میگویند. چنانیکه در سوره البقره لفظ بقره ذکر شده و سوره بهمان اسم ذکر میشود و در سوره حجر لفظ حجر ذکر شده و سوره را بنام حجر میخوانند در سوره رعد لفظ رعد نام برده شده سوره رعد میگویند زیرا تسمیه و اسم گذاری فقط برای تشخیص مسمی از غیر مسمی است. این است مقال اصولیین.

اینک برای شما عبارات سید کاظم را در وجه تسمیه طننجیه مینگاریم:

و انما يقال لها الطننجيه لاشتمالها على اكرار الوجود وادواره المنحصرة في كرتين والدائرة المتعاكسة السترين المتجاوي السطحين المتقابلين الميلين في حال اجتماعهما فترقتان وفي افتراقهما مجتمعتان وهما الطننججان اي الخليجان المنشعبان من البحر المحيط وذلك البحر هو الماء الذي خلق الله منه بشراً فجعله نسباً وصهراً فجري خليجان احدهما من باطنه وهو الماء العذب الفرات السائغ شرابه ومنه انشعبت اربعة انهار فالنهر الذي من الماء من ميم بسم الله الرحمن الرحيم والذي من العسل المصفى من هاءها والذي من اللبن الذي لم يتغير من ميم الرحمن الى آخره. اصولیین حروف را فقط برای ترکیب کلمات و کلمات را برای ترکیب جمله ها و جمله ها برای فهماندن معنی است امور را احتمال میدهند و الفاظ را يك امور جملی و وضعی برای فهماندن معنی بیش نمیدانند و معتقدند

که مسلمانان باید مثل سایر اہم بحقایق معانی بپردازند تا بتوانند قوه برق الکتریک و سایر عوامل طبیعیہ را استخدام کنند و صنایع محیر العقول ایجاد نمایند و از لفظ بافی بالمرہ انصراف پیدا کنند

یک قسمت دیگر از شرح خطبہ برای شما نقل میکنیم. سید کاظم در ذیل الحمد لله چنین مینویسد:

مادة الحمد بیان الشكل المربع و صورتہ شرح شکل المثلث فعند الجمع هو السبع المثانی والقـرآن العظیم فاستنطق منها لید قال الله تعالی قالت الیہود یدالله مغلولہ .

این عبارت بدست یک نفر آدم حساسی کہ داده میشود از اول خیلی بی ربط بنظر میآید ولی برای کسیکہ بمسئک شیخیہ آشنا و بعلم طبایع حروف نزدیک باشد اگر چه از خود علم و معلوم ہم بخندد و دواوش اینستکہ: حمد مرکب از سه حرف است کہ این سه حرف با خود چهار است یا مراتب عالیہ چهار است

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک - ل - م - ن
 ۱-۲-۳-۴ ۵-۶-۷ ۸-۹-۱۰ ۲۰-۳۰-۴۰-۵۰

زیرا کہ (ح) در جدول ابجد عدد هفت است کہ تقسیم بدو چهار میشود و (م) عدد ۴۰ است کہ تقسیم بدو چهار میشود و (د) خود چهار است:

غرض از اینکہ حمد شکل مربع است اینستکہ مرکب از سه حرف ۴ است و از ۵. این جا معنی اینکہ صورت شکل مثلث است معلوم میشود چون سه حرف است کہ چهاری است آنوقت جمع میکنند سه و چهار را سبع میشود کہ هفت باشد. سبع را مثانی یعنی دو مرتبہ میگویند تا چهارده میشود آنوقت عدد (د) ۱۰ = د = ۴ پس عدد (د) ۱۴ است از این مقدمات میخواید نتیجہ بگیرد کہ حمد یعنی بدو خوانندگان عزیز اگر دلشان خواست کمی بخندند اگر

هم نخواست ما بآنها حرفی نداریم. بعد از کشف اتم دیگران می آیند و میخندند چه خندیدنی؟

باز اگر مایلید از تحقیقات سید کاظم برای شما نقل کنم بشرطی که بد-گمان بعالم ملکوت نشوید و از اقرار بوجود ملائکه صرف نظر نکنید يك قسمت از تحقیقات ایشان را در ملائکه موکله بعالم بالا برای شما از همان کتاب شرح خطبه طنجه نقل مینمائیم :

میگوید والاشخاص والاعوان والخدام ورؤساء الملائكة فی کل سماء معلومون (اگر از آن آقا پرسیده میشد از کجا میدانید میگفت بکشف والهام) فالملك الاول ملكه الکلی اسمائیل والملك الثاني شخائیل وسمون وزیتون و شمعون واطیائیل والسماء الثالثه سدبائیل وزهر بائیل والرابعة صاصائیل و کلیائیل وشمائیل والخامسة کاکائیل ومرنائیل والسادسة سمجائیل و مشرائیل والسابعة قرنیائیل ورفقائیل والثامنة حراسها کثیره وکذاک الرؤساء بجمعهم انهم اصناف الاول اسماء الملائکه الکلیه هکذا شراحیل، نهفائیل، شراطیل، شحکیل، سهرائیل، صرصائیل، سرتبائیل، شمکائیل، مهکائیل، متنائیل والثانی فاسمائهم هکذا: معائیل؛ بکائیل، احقائیل، افرائیل، خزائیل، وتیائیل، ریائیل؛ فرصائیل، اروائیل، هلدائیل؛ رشائیل، فرهائیل، لقبائیل تا آخر حدود صد اسم دیگر که شما را خسته خواهد کرد.

اگر مایل باشید سیخ تفسیر مرحوم سید کاظم را هم بدانید يك قسمت برای شما نقل میکنیم :

مقدمتاً در قرآن در قصه حضرت ابراهیم اشاره باینستکه چون در بابل که مرکز تبعه تنگلو ش حکیم و ستاره پرستان بود حضرت ابراهیم در معبد های ستاره پرستان عبور کرد و هر کدام از آنها چه آنها که ستاره زهره می پرستیدند

وچه آنها که مهتاب پرست بودند و چه آنها که آفتاب پرست بودند همه آنها را عبور فرمود و اعراض نمود و متوجه بدر گاه خدای بی همتای غیب گشت که این آیات است و این قصه در همه کتب آسمانی بهین نحوه مذکور است و از همین جهت توحید بحضرت ابراهیم نسبت داده میشود.

فلما جن علیه الليل رای کو کبا قال هذاری فلما افل قال لا احب الا فلین . فلما رای القمر بازغا قال هذاری فلما افل قال لان لم یهدنی ربی لا کونن من القوم الضالین . فلما رای الشمس بازغا قال هذاری هذاکبر فلما افلت قال یا قوم انی بری عمماتشر کون انی و جهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین .

سید کاظم بعد از اینکه ابراهیم را شیعه علی میخواند بواسطه قوله تعالی و ان من شیعته لا ابراهیم آنوقت تفسیر میکند این آیات را: زهره را (عثمان) و قمر را (عمر) و شمس را (ابوبکر) تاویل می نماید و این است عبارات او :

(فلما جن علیه الليل بعد غروب الشمس النبوة و طلوع الاحمدية فی المرتبة الختمیه و ظهرت الاختلافات و ظهر قوله تعالی عزوجل و ما محمد الا رسول قد دخلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم رای کو کبا و ذلک هو الثالث یعنی عثمان) تا میگوید فلما رای القمر بازغا فهو الثانی (عمر) ای قمر الضلالة ابوالشرور العلة صوریه لكل الکفار والمنافقین و الخبیثات و النجاسات تا میگوید فلما رای الشمس بازغا و هی الاول (ابوبکر) و انما عبر عنه بالشمس لانه ابوالدواهی و اصل الشکوک و الشبهات و منشأ الضلالات و هو النقطة اللتی تدور علیها و حی الجهل الکلی)

باز در مسئله بیعت برای آشنا شدن شما بسنخ گفتارهای سید کاظم میگوئیم

ثم ان الله تأكيداً للمهد وتماماً للمحنة واكمالاً للمنة اظهر تملك الارض
 الملتى اخذ البيعة عن الخلق لال محمد ص « بالولاية ولفسه بالرؤية وبنى
 عليها بيتاً مرعياً نسبة الى نفسه » اينجا يك خانه چهار ديوار و چهار ستون درست
 ميکند (فالرکن الاول باذاء الست بربکم وهو سبحان الله والرکن الثاني
 باذاء و محمد نبيکم وهو الحمد لله والرکن الثالث باذاء و علی وليکم والائمة
 الاحد عشر من ولده و فاطمة سلام الله عليهم اولياتکم و امنائکم وهو لاله الا
 الله علی تر به اثني عشر حرفاً والرکن الرابع باذاء اوالی من والا و اعادی من
 عادا وهو الله اکبر و المجموع تمام الاسم الاعظم) اين است سنخ تعليمات سيد
 کاظم رشتي .

با اين تعليمات سه بنيه و اساس پيشرفت برای خودش درست کرده و بالجمله
 سه صناعت در دستگاہ سيد کاظم ديده ميشود: ۱- برداختن عبارات بی معنی و
 برخ اين و آن کشيدن باينکه معانی خيلى دقيقه دارد و شما بآن حد نرسيده ايد
 و خودش در هر دوسه صفحه يك مرتبه تصريح باينکه هنوز اهلى برای اينکه
 تحقيق زيادترى کند نمى بيند کرده و همين مطلب را ملکه راسخه پيروان خود
 قرار داده که مدعى معلوماتى بشوند که ديگران نميدانند و بالجمله مثل بچه
 آدم کلمه اى که بگويد من فهميده ام و تو هم بفهم ندارد بلکه همه من فهميده ام
 و کسى را يارای فهم آن نيست ميباشد و لازم اين قسم تعليم اين است که عقلاى
 بی غرض دور ميکشد و عقلاى باغرض برای استفاده جمع ميشوند و يك مشت
 بله کم شعور را خر و منتر مى نمايند

دستگاہ دوم- چنانچه گفته شد شيخ احمد هيج دعوى رکنيت، باييت و امثال
 آنها بصراحت نکرده ولى سيد کاظم همانطور که معمول است در محافلى که
 بله و سوراچران جمع ميشوند وقتى که يکى از آنها برای خودش چاهى ميخواهد

اشاره میکنند که آقا (یعنی پهاو دستی من) چاهی میل دارند تا اینکه میزبان
 چاهی برای این و آن هر دو بیاورد یعنی شیخ احمد را از عنوان اینکه يك
 نفر از علمای شیعه است بالاتر میبرد و او را در رتبهٔ اتمام با احمد مرسل
 بلکه باطن احمد مرسل نشان میداده (یعنی مشتى قلیان نکشیده است).
 اینجا شمارا متوجه میکنیم عبارت سید کاظم در شرح قصیده در ذیل این شعر:
 بضجیع حضرتک الجواد محمد وحفیدها وهو الامام الافضل
 میگوید پیغمبر دو اسم داشته يك اسم در زمین و آن محمد است و يك اسم
 در آسمان و آن احمد است. با اسم زمینی در زمین در قوس نزول سیر کرد تا
 ۱۲۰۰ سال در هر ماه يك روز داشت و در ۱۳۰۰ قوس صعود سیر میکنند و
 بنام احمد «شیخ احمد» روز نمود پس شیخ احمد مروج و رئیس در رأس این
 ماه است که مظهر قوس صعود و باطن پیغمبر میباشد پس شیخ احمد باطن
 پیغمبر خواهد شد «مشتى قلیان نکشیده اند»
 وقتی رو بصعود شیخ احمد باطن محمد است پس از شیخ احمد معلوم است
 که مقامی بالاتر از او خواهد بود البته ما باختصار و ترجمه در سایر عبارات
 سید کاظم را از سر خوانندگان رفع کردیم.
 دستگاه سوم - البته کسی که خودش باید این جاه و جلال را داشته باشد
 بشاگردهای رند خودش هم باید القابی بدهد زیرا که باید پای منبر مظهر
 اتم پیغمبر، سلمان، اباذر، مقداد، عمار نشسته باشند بلکه چون مظهر اسم
 پیغمبر آخر الزمان است باید شعیب، هود، صالح، موسی، عیسی و پیغمبران
 دیگر در آنجا جلوه گری داشته باشند
 از همین جهت بآنها با کمال غلو لقبهایی میداد و زمزمه اینکه جوهره
 لطیفه روح گذشتگان در آیندگان جلوه گری میکنند داشت.

رنود حق پرست که در آنجا بودند اعتباراً تی میبردند ولی سفها، بلها که در آنجا بودند آه میکشیدند، گریه میکردند، ریاضت میکشیدند که يك اسم و عنوانی پیدا کنند و راه اسم و عنوان پیدا کردن کرنش، تعظیم، خشوع، خضوع؛ نسبت به حضرت ایشان، حضرت آقا بود. همان اساسی را که قطب و ابدال و مرشد و اوتاد و غوث و نجبا و نقبا درست میکنند برای خود بصورت شیخی درآورده بود. درست در نظر بیاورید که اشاره کردیم دستگاہ شیخیه و باطنیه از يك چشمه آب میخورد.

بالاخره میرزا علی محمد بچنین دستگاهی با آن حالت آشفته و آن حد از تحصیل و آن سنخ فکر وارد شد.

آیا با بودن شیخ محمد مقانی؛ شیخ محمد کریم خان، حاج میرزا شفیع تبریزی و سایر کسانی که اولاً حدود بیست سال دوره درس شیخ احمد رادیده و بعد اطراف سید کاظم بودند البته ممکن نبوده است جایی برای تازه وارد بگذارند. دو بیست، سیصد نفر با هیکل های تمام عیار و سوابق زیاد و هر يك با اسم و نام و شهرت تمام پای منبر نشسته هر وقت حضرت ایشان، حضرت آقا؛ آقای مطلق وارد میشدند کرنشها، تعظیمها می نمودند اینها هم ممکن بود عقب بروند تا تازه واردی جلو بیاید؛ آنهم آن تازه واردی که تا اینجا او را شناخته ایم؟

تا مدتی چنانکه دأب شیخیه در مجلس درس بود که کسی حق صحبت نداشت و باید سراپا گوش باشد وزیر اب زمزمه ذکر کند و با دلی بر حسرت متوجه مظهر اسماء الله و ظهور ارایاء الله باشد و بآه و گریه استمداد از عالم غیب کند تا اینکه مطالب آقا را بفهمد سید باب بسکوت و بهت گذرانید. پس از آن چند وقتی از درس غیبت کرد (چهل روز) بعداً دوباره وارد مجلس درس

شده و گاهی زیراب میگفت (فادخلوا البيوت من ابوابها). (ادخلوا الباب سجدا) معلوم بود که خودش بخودش لقب باب العلم میدهد.

در همان اوقات شیخ محمد مقانی و شیخ محمد کریم خان و ملا حسن گوهر از اول باو متوجه شدند که چه حرفی است میزند او را یافتند که سرش بوی قورمه سبزی گرفته است ولی چون از این عناوین در آنجا زیاد بود فقط بسخریه واستهزاء تلقی کردند. لقبهایی در همه جا می بینیم که در اغلب بسخریه داده میشود ولی متدرجاً علمیت پیدا میکند و نام طرف مقابل میشود، خواه بخوبی، خواه بدی. مثلاً دیده ایم فلان ذغال فروش را که يك وقتي خواسته اظهار طبابتی کند حکیم گفته اند یا خودش خود را حکیم خوانده و بعد این بسخریه بنحو علمیت او را اسم شده است و از این قبیل در همه جا بسیار است. در همان اوقات زمان سید کاظم بهمین نحوه گاهی بمیرزا علی محمد اسم باب و ذکر بسخریه گفته شده است

استفاده از موقع، استفاده از اشخاص

البته اشخاص بله و سفیه خودشان بواسطه کمی شعور نمیتوانند از هیچ موضوعی استفاده کنند ولی ممکن است اسباب دست مردم با شعور شده و از وجود آنها استفاده‌هایی بنمایند.

۵ (برای تشریح)

البته در دوره‌های سابق که امور اقتصادی در تحت کنترل نبوده این قسم وقایع بسیار اتفاق می افتاده ولی امروز بصورت دیگری اتفاق می افتد. چهار نفر تاجر ایرانی در یکی از قسمت‌های هند واقع شده بودند و بواسطه خسارتی نزدیک بورس شکست میشوند يك نفر بله ایرانی وارد میشود آن چهار

نفر کنکاش میکنند، ایرانی تازه وارد را در تحت اختیار خود آورده اورا بحمام برده، لباس تجارت پوشانیده، شهرت میدهند که يك نفر تاجر درجه اول که در همه شرکتهای ایرانی شريك و در همه بانکها سهیم است تازه وارد شده و خیال معامله دارد. مجلس میگیرند، تهیه آمد و شد میکنند، فقط بتازه وارد دستور العمل میدهند که سکوت اختیار کند و با سر تصدیق آن چهار نفر را بنماید.

مهراسم طلا و آدرس برای او درست میکنند. پس از آمد و شدهای خیلی وزین و مجالس خیلی رنگین خورده خورده متمولین هند را متوجه کرده که آقا صاحب، خیال معامله دارد. با آقا صاحب بمغازه و متجر آنها میروند آقا صاحب بامضاء خودش خریدها میکند و حوالهجات بر سر بانکها مینماید و امضاء کرده بدست بستانکارها میدهد و آنها هم تنخواه زیاد تحویل او میکنند. پس از تحویل و تحول و قبل از رسیدن موعد وصول بروات آقای بله را خرج مختصری میدهند و روانه بمبئی میکنند که همراه حمالهای گمرک مشغول بحمالی شود.

تجار رنگون حوالهجات را باطراف میفرستند پس از چندی نکول همه بروات می آید. حاجی آقا صاحب هم از رنگون رفته است. پس از کاوش و تحقیق او را در بین حمالهای بمبئی پیدا میکنند.

در مراحل بدوی استنطاق از او سؤال میشود که شما خرید کرده اید یا نه؟ همه را اقرار میکنند. در موقع سؤال از پرداختن پول فکرش باندازه ای بهم ریخته میشود که از بلاهت فقط بمقالات جنون آمیز تمسک میجوید. گویند آخر حرفش در استنطاق که قابل شنیدن بوده این است که من حواله کردم آنها پرداخته اند بمن چه.

پس از چند روزی حبس، آقای بله با تصدیق همه اطباء بجزون او، از محبس خارج میشود.

اگر خواننده فهمید که آن چهار نفر تاجر که نزدیک بورسکست بودند سر و کارشان بکجا انجامید؟

با کمال عزت و آبرو مدتهای مدید بعد از آن تجارت کردند و گاهگاهی ناسف میخوردند که بیچاره آقا صاحب دیوانه شد. گاهی هم برخ این و آن میکشیدند که معلوم نشد دارائی او چه شد. راوی روایت میکرد که تا آخر عمر و بعد از سی سال هروقت هم قرعه با هم میشدند با یک لبخند میگفتند: بیچاره آقا صاحب بلی خدا کند که مردم کم فهم اسباب دست مردم زرنک نشوند والا خودشان بکشتن میروند و هزاران نفر بی گناه را بکشتن میدهند و دیگران عیش میکنند.

برگردیم باصل مطلب: سید باب بدرس سید کاظم حاضر میشده خورده خورده زمزمه فادخلو البیوت من ابوابها میکرد. بعضی میگویند و یادداشتهای کینیاز دالکور کی هم مؤید آنست که شخص نامبرده که بلافاصله بعد از وزیر مختار دولت روسیه در تهران میشود در آنوقت با اسم شیخ عیسی لنگرانی در کربلا بوده و بتجریک او سید باب دماغش باین خیالات گرم شده است. بهائیهما میگویند این مطلب دروغ است زیرا که کینیاز دالکور کی در حدود هشتاد سال بعد سفیر بوده و بر حسب تاریخ درست نمی آید ولی این اشتباه است زیرا بتصریح ناسخ التواریخ جلد قاجاریه (صفحه ۴۸۵) سطر آخر و صفحه ۵۰۳) دالکور کی در وقت فوت محمد شاه و وزیر مختار دولت روسیه بوده و اول کسی است که فوت محمد شاه را بناصرالدین شاه در تبریز گزارش نموده و معاصریا فرنٹ شارژدفر سفیر دولت انگلیس بوده

دالکور کی دیگر در تاریخ ۱۸۸۸ میلادی بسفارت روسیه در تهران منصوب شده که معاصر درو مند سفیر انگلیس میباشد و این سفیر غیر از دالکور کی مزبور است . این ضعیف که يك نفر ساعت ساز هستم از آرشیو دولت تزار اطلاع ندارم مخابرات سری و رمزی دولت روس و ایران را نمیتوانم تحقیق کنم و تحری نمایم از همین جهت تصدیق و تکذیب را با خوانندگان میگذارم و میگذرم ولیکن اگر سید باب در کربلا هم اسباب دست کسی نشده بعداً خواهیم دید که با دلیل و برهان اسباب دست دیگران شده است . آیا مدت تحصیل سید باب در نزد سید کاظم چه اندازه بوده؟ آیا در وقت فوت سیدرشتی در کربلا بوده یا بوشهر یا شیراز یا بین راه مکه؟ هیچیک محل نظر ما نیست گفتارها هم مختلف است . قدر مسلم آنستکه در دستگام سیدرشتی اهمیتی پیدا نکرده و حتی اجازه معمولی که استاد بشاگرد میدهد از طرف سیدرشتی نداشته و لقب باب و ذکر را خودش بخودش داده

سیدرشتی ملا محمد مقانی و حاجی میرزا شفیع تبریزی و شیخ محمد کریم خان را اجازه داده و اینست صورت اجازه سیدرشتی برای شیخ محمد کریم خان:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب عالم فاضل کامل المسدد المؤید بتأیید الملك المنان محمد کریم خان حکم ایشان مطاع و ترجیح ایشان متبع و راد برایشان راد بر خدا و رسول و ائمه طاهربین سلام الله علیهم میباشد بر کافه ناس امتثال او امر ایشان لازم و اذعان و انقیاد مرا حکام ایشان را منتهم و امضای حکم ایشان بر هر کس لازم و مخالفت ایشان در آنچه بذل جهد نموده و ترجیح داده بعد از استیضاح تام حرام . جائز التقلید و نافذ الحکم هستند هر کس خواهد تقلید ایشان کند که فائز و ناجی خواهد بود انشاء الله تعالی . والله سبحانه و العالَم والواقف

کتاب العبد کاظم ابن قاسم الحسینی الرشتی انتهى

البته اجازہ مفصل عربی دیگر ہم باو داده کہ ما بواسطہ اختصار بہین یکی قناعت کردیم.

جای این سوال است کہ با اینکه در دستگاہ سیدرشتی چنانچہ سابقاً گذشت لقب دادن، اعتبار دادن زیاد بودہ چرا سید علی محمد معروم مانده جواب آن واضح است. ہر لقب و اعتباری کہ دادہ میشود بنا توجہ بموضوع و محل و شخصیت دادہ میشود.

وقتی کہ سیدرشتی با اینکه تا حدی کہ ذکر شد ادبیات داشته و میدیدہ است کہ سید علی محمد بہمان اندازہ کلاس یک و دو از ادبیات را بیش ندارد و سایر شاگردانش ہم اگرچہ در همان ادبیات باشد تا حدی تحصیل کردہ بودند چگونہ ممکن بودہ مہت خودش را باز کند و بکسی کہ مقالات او در سخنان بعد از نظر خوانندگان میگذرد اعتباری بدهد

برگشت بہ موضوع سیدباب

مقالات سیدباب، سیدباب بوجوہ حضرت حججہ بن الحسن

در بدو امر معترف بودہ

بہر حال سیدباب یا بعد از فوت سید کاظم رشتی یا قبل از فوت او بیوشہر می آید ولی مقداری از تفسیر سورہ یوسف را کہ نوشته بیست و پنج سالہ بودہ اینک برای اطلاع خوانندگان چند کلمہ از تفسیر سورہ یوسف را مینگاریم: سیدباب در ابتداء سورہ یوسف وعدہ میدہد کہ آن سورہ را بہ ۱۲۰ سورہ

تفسیر نماید ولی چندقطعه از آن بیشتر در دست نیست! علمت اینست که ابواسطه
افتضاح آن میرزا حسینعلی بها دستور جمع آوری آنها را داده است بااصولا
موفق بنوشتن آن نشده است و فقط مثل کتاب بیانات وعده بخودش داده
چنانیکه در کتاب بیان وعده میدهند که نوزده واحد بنویسد که هر واحدی
۱۹ باب داشته باشد در صورتیکه بازده واحد که هر يك از آنها هم تمام نوزده
باب را ندارد بیشتر ننوشته و سراغ نداریم و این خود دلیل است بر اینکه
بخودش دائماً وعده میداده که اینقدرها بنویسد ولی موفق نشده بهر حال
این قسمت بدون اشکال از تفسیر سوره یوسف و گفته سید باب است:

اذ قال یوسف لایه یا ابتانی رأیت احد عشر کواکبا و الشمس
والقمر رأیتهم لی الساجدین (قرآن) (وقد قصد الرحمن من ذکر
یوسف نفس الرسول و ثمره البتول حسین بن علی بن ابیطالب مشهوداً قد اراد
الله فوق العرش مشعر الفؤاد ان الشمس والقمر والنجوم قد کانت ساجدة لله
الحق مشهوداً) میگوید تا بتفسیر این آیه میرسند:

قال یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدواک کیداً ان
الشیطان لالانسان عدو مبین (قرآن)

(اذ قال علی یا بنی لا تخبر مما اریک الله من امرک لاخوتک ترحموا علی
الفهم و صبر الله العلی و هو الله کان عزیزاً حکیماً) میگوید تا در شرح:

اذ قالوا لیسف واخوه احب الی ائینا منا و نحن عصوة ان ابانا
لفی ضلال مبین (قرآن)

(اذ قالوا احروف لاله الا الله وان یوسف احب الی ائینا منا بما قد سبق من
علم الله حرفاً مستشراً بالسر مقنعاً علی السر محتججاً) بالجمله یوسف را بحسین
بن علوی تعبیر میکنند و برادران حسود را بیازده امام دیگر و درست از روی

بی التفاتی علی را گاهی یعقوب پدر یوسف و زمانی برادر یوسف میخوانند
 و متوجه نیست که یازده امام حضرت امام حسین را در چاه نیانداختند و اذیتی
 بآن حضرت ننمودند • اینجا است که خواننده اگر می بیند که کینباز
 دالکوری می نویسد قلیان میکشیده و در قلیان اسراری بوده اسراری بر
 انکار نخواهد کرد •

در همین تفسیر سوره یوسف خود را از طرف امام زمان معرفی میکنند
 و عبارات آن اینست :

(و لا یقولوا کیف یکلم عن الله من کان فی السن خمسة وعشرونا سمعوا
 فورب السماء والارض انی عبدالله اتانی البینات من عند بقية الله المنتظر امامکم
 هذا کتابی قد کان عند الله فی ام الكتاب بالحق علی الحق مسطورا وقد جعلنی الله
 مبارکاً اینما کنت و اوصانی بالصلاة والصبر مادمت فیکم علی الارض حیا)
 تا اینکه میگوید: (وان الله قد انزل له بقدرته من عنده والناس لا یقدرون
 بحرفه علی المثل دون المثل تشبیراً)

چنانچه می بینیم با غرض بصر از غلطیهای عبارتی در اینجا کتاب خودش
 را از طرف بقية الله منتظر میداند و در عین حال میگوید کسی مثل يك حرف (ا-ب-ت
 ث-ج-ح-خ-د-ذ-ر-ز) نمیتواند بیاورد بیچاره بگوشش خورده که قرآن تعدی
 نوده که کسی مثل يك سوره یا يك آیه نمیتواند بیاورد و او هم خواسته است از پیغمبر
 عربی هاشمی تقاید نماید برای اینکه عامیهای مثل خود هم بفهمند میگویم
 مثلاً بنائی عمارتی میسازد طاقها، رواقها بنا میکند میگوید هیچ بنائی نمیتواند
 يك طاق مثل طاقی که من زده ام بزند ولی يك نفر بانه دیگر آجرهایی روی
 هم بی ملاط (گل) می چیند و میگوید هیچکس نمیتواند يك آجر مثل این
 آجر بیاورد. البته معلوم است که همه بهمین حروف تهجی تلفظ میکنند و لفظ

حروف همه مثل هم است. چنانکه آجر همه طاقها هم آجر است و مثل یکدیگر است و اگر آجر کمالی دارد مربوط بآن شخص نیست بلکه مربوط بکوره آجرپزی است.

حرف هم اگر کمالی دارد مربوط بواضع حرف است نه آنکه استعمال حرف میکند. خلاصه برگردیم باصل مطلب: سید باب تفسیر سوره کوثر نوشته است و در آن تفسیر هم تصریح بدوازده امام با اسم و رسم و خصوص امام دوازدهم و اینکه آنحضرت حجة بن الحسن است و بیان تولد و غیبت صغری و غیبت کبری و نواب اربعه مینماید و پس از آن برای خودش دعوی میکند که من نایب خاص آناری آنحضرت هستم (قبلا گفته شد که در کلمات شیخیه دیده میشود که نایب خاص را دو قسم تصور کرده اند یک قسم نایب خاص منصوص و آن همان چهار نفرند که قبلا ذکر شده و یک قسم نایب خاص آناری که نصی درباره آنها نیست ولی از آثار میتوان آنرا شناخت)

در تفسیر سوره کوثر سید باب درست بهمه آنچه شیخیه ملتزم هستند ملتزم است. اینک عبارت تفسیر سوره کوثر:

(ولك حق ان تفسیر الكوثر بمحمد صلعم) فی مقام ثم بعلی ثم بفاطمة (بعد یکی یکی ائمه را نام میبرد) تا میگوید: ثم بالقائم فی مقام الجوهریة فی الظاهر والباطن تا میگوید: وانك یا ایها الناظر ان كنت من اصحاب الكاظم تعرف حکم ركن المغزون بمثل ما تعرف ارکان الثلثة) باز میگوید: (ان الذی يقولون من الناس فی ایام غیبتہ الكبرى بان الذی رأیته کذب کذب اذا کذب ولكن اذا شاء الله لامره لامره ولكن لا يعرفه الا اذا شاء الله من بعد تا میگوید: فلما ايقنت بذلك فلاشك فی وجود امام الغائب القائم المستور سلام الله علیه لولم یکن لم یرک ما سواه وان امره ظاهر بمثل هذا الشمس فی

وسط الزوال فان المنكرين من المسلمين ساقطون اقوالهم عن درجة الاعتبار لان الشك في وجوده عليه السلام يازم انكار قدرة الفهار ومن شك في الله انه مرتاد واما المسلمون من فرق الاثنى عشرية فقد ثبت عندهم يوم ولادته روحی وروح من فی الملكوت الامر والخلق له الفدا وغيبته الصغرى ومعجزات ايامه وآيات سفراته والایات النازله فی کتاب الله والاحادیث المرویهة عن رسول الله والائمة الاطهار والاخبار المعمرین من الناس فی حقه به مثل ما اعتقدوا فی حکم رسول الله ولا ریب فی ذلك

اگرچه تا بحال بر عایت اینکه خوانندگان ملول نشوند وهم ترجمه عبارت غلط مشکل است ترجمه نکرده ایم ولی این قسمت را ترجمه مینمائیم:

(پس چون یقین کردیم با آنچه گذشت پس شکى نیست در وجود امام غائب قائم که از نظرها پنهان است زیرا اگر او نباشد هیچ چیز نخواهد بود و بی گمان امر او مانند آفتاب در وقت ظهر آشکار است و قول بعضی از مسلمین (بعض از اهل سنت) که وجود او را انکار کرده اند از درجه اعتبار ساقط است زیرا شک در وجود او انکار قدرت خداست و هر که در خدا شک کند مرتاب است و اما مسلمین از فرقه ۱۲ امامی ثابت کرده اند روز ولادت او را که جان من و جان هر کس در ملکوت امر و خلق است فدای او باد و ثابت کردند غیبت صغری و معجزات ایام او را و شواهد نواب خاص او را و آیات نازل در کتاب خدا در باره او و احادیث مرویه از پیغمبر و ائمه اطهار در باره او و اخبار معمرین از مردم در حق او طبق آنچه اعتقاد دارند در حکم پیغمبر و هیچ شکى در این نیست) تمام شد ترجمه قسمت اخیر

پس از آن میگوید: فاذا لاحظت ما نزل فيه فاعرف ان له كان غيبتان باذن الله وقد حضروا بين طلعت خلق لا يعلم عدتهم الا ما شاء الله وان في غيبته

الصغری و کلاء معتمدون و نواب مقربون و ان مدتھا قضیت فی سبعین سنة واربعین و عده ایام) ترجمه: پس چون ملاحظه کردیم آنچه درباره او نازل شده پس بدان از برای او دو غیبت است باذن خدا و بتحقیق که طلعت آن حضرت را دیدار کردند جمعی که عدد آنها را نمیدانند مگر خدا و بد رستیکه در غیبت صغرای آنحضرت و کلامی بودند محل اعتماد و نایبهای بودند مقرب و مدت غیبت صغری گذشت در هفتاد و چهار سال و چهل و چند روز) .

سید باب پس از آن بیان غیبت کبری میکند و کسانی که دعوی باییت کرده اند ناحق میسرود بالخصوص (حسن شریعی) - (محمد زریعی) - (هلال کرخی) - (محمد بلالی) - (حسین منصور حلاج) - (محمد شلمغانی) را نام میبرد و نفرین میکند که خدا عذاب آنها را زیاد کند پس از آن میگوید: (ان الیوم لیس الحق لیکون لاحد حجة الا انفسی وان الله قد اظهر امره بشأ ن لم یقدر احد ان یتأمل او یشک فیه لان قد اختار بحفظ دین رسوله و اولیاءه عبداً من الاعجمی) .

ترجمه: امروز حق نیست غیر از من بر کسی حجتی باشد چه آنکه خدا ظاهر کرده امر خود را چنانکه یک تن نتواند در آن تأمل یا شک کند زیرا خدا برگزید برای حفظ دین رسول خودش بنده ای از فارسی زبانان از خوانندگان تمنا میشود که این چند قسمت را بدقت مطالعه فرمایند .

تاریخ مختصر دعوت باب

ناگفته شدن

این تاریخ را بدو علت باختصار مینویسم یکی آنکه مطالبی که خلاف و اختلاف در او هست حذف میکنم و آنچه را محقق وبدون گفتگو است که هم خود باینها و بهائیهها وهم دیگران نوشته اند متذکر میشوم
 ۲ - اینکه بزبانی نوشتن اسباب دردسر خوانندگان و تصدیع خاطر آنان نشده باشد.

سید باب از بوشهر دعوت آغاز کرده ولی بین الخفاء والظهور (بلکه مخفی و حتی سفارش میکرد که نامش را نبرند ولی وعده علانیه (آشکارا) دعوت کردن بخودش و پیروان میداده چنانچه در تفسیر سوره یوسف میگوید: (فسوف يعلم الله علانیه من الحق الی الحق قریبا) و کسانی را که باطراف میفرستاده مأمور ببیشارت بوجود خودش مینموده ولی دستور میداده که بابها را بگذرانند و شخص او را معرفی نکنند و اگر کسی هم بمناسبت خطبیر آنها تفرس میکرد جلوگیر نباشند

شیخ علی بسطامی را بسمت عراق عرب روانه کرده که با قره العین در آنجا برخورد مینماید، ملا محمد صادق خراسانی و ملا علی اکبر اردستانی را بسمت شیراز میفرستد و همچنین اشخاصی را بکرمان و خراسان فرستاده است. با هر یک از آنها تفسیر سوره یوسف ودعوت نامه بنام علماء هر محل ارسال نموده است.

البته در اغلب علمائی را اختصاص بنامه ودعوت میداده که کم مایه در فن

اصول و بالخصوص شیخی مسلک بوده اند.

بهر حال دو نفر فرستاده نامبرده او بشیراز می آیند و شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز را دعوت میکنند. شیخ ابوتراب از نگارشات او غلطهای زیاد گرفته و فرستاده های او را طرد نموده و ضمناً علماء شیراز را جمع کرده متعرض حکومت وقت حسین خان مراغه ای صاحب اختیار ۱۶ می شود.

در تاریخ دوم شعبان ۱۲۶۱ علماء در محضری جمع شده از حکومت وقت جلوگیری سید باب و فرستادگان او را میخواهند. حکومت دو نفر فرستاده را گرفته ریش آنها را سوزانیده، گوش آنها را مهار کرده در شهر شیراز گردانیده و بعداً در زندان حکومتی شیراز محبوس مینماید و سید باب را در تاریخ ۱۶ شعبان همان سال بشیراز احضار میکند.

در تاریخ بیستم رمضان او را تحت الحفظ بشیراز میرسانند. ابتدا او را در منزل پدری خودش سکنی میدهند (کوچه ششمیر گرها) ولی در تحت نظر بوده. در همان چند روزه سیدیحیی پسر سید جعفر کشفی دارایی وارد شیراز میشود (سیدیحیی بر حسب گفته تار بهائیان بعنوان مأموریت از طرف محمدشاه و بر حسب ظاهر حال برای تحقیق شخصیت باب خودش بشیراز آمده) سیدیحیی بدیدن تفسیر سوره کوثر تعلق بیاب پیدا میکند.

در همان ایام ملاحسین بشرویه بشیراز میآید (یا مستقیماً از مشهد خراسان یا از کر بلا) (ملا محمدعلی بارفروشی هم یا بعد از رسیدن به باب در طریق حج چنانیکه بهائیان میگویند یا بصرف موافقت با بشرویه) در شیراز ملاقات او را در همان چند روزه درک میکند و بتفسیر سوره یوسف باو علاقمند میشوند. پس از چند روزی که سید باب در منزل پدرش بوده در مقام دعوت بعضی

اظهارات بلندی میکرده از قبیل اینکه منحصرأ من رکن رابعم ، منحصرأ من حجت بر خلقم (چنانیکه در شرح سوره کوثر گذشت).

ولی این دعویها را بالخصوص با کسانی در میان میآورد که از آنها بدگمان نبوده حتی اگر علماء کسی را میفرستاده اند که دعوی او را بفهمند خودداری میکرده و زیادتر از اینکه من جانشین سید کاظم هستم ، دعویش این بوده که من حجت بر خلق هستم و غیر از من کسی نیابت از امام ندارد و باید همه مطیع من باشند.

از همین جهت در میان مردم گفتگو بسیار شده و علما در امرش دچار حیرت شده اند که این چگونه دعوی است؟ با کسانی که میگفته قائم هستم بعنوان قائم وصفی و اینکه برای پیشرفت دین اسلام قیام کرده ام سخن میگفته است. حسین خان صاحب اختیار تمهیدی میکند و او را بگفتار و اظهار و ادا مینماید تمهید او از این قرار است: که او را بیارک حکومتی طلبیده و نهایت درجه کرنش و کوچکی نزد او نموده و او را تعظیم و تجلیل بسیار کرده و استغفار و توبه از رفتار سوء با فرستادگان او نموده و با اتکاء بیک خواب جعلی اظهار عقیدت کامله با او مینماید سید باب هم (مغل آمده) بی پروا اظهار دعوت کرده و وعده سلطنت روم را بعد از غلبه بر دنیا باو داده است.

حسین خان در عین حال نزد علماء فرستاده و قرار میدهد که سید باب را در محضری حاضر نماید و علماء هم تا حدی مسامحه کنند که باب دعوت خودش را بقلم خودش بنویسد تا بعداً جای انکار نماند و پس از آن هر حکمی در باره او کنند بموقع اجراء گذارد.

از آن طرف بسید باب اظهار میدارد که من با همه قوا و قشونی که در تحت اختیار دارم حاضر برای نصرت و یاری شما هستم اگر امر کنید همه علماء را

قلع رقوم خواهم کرد ولی مناسب این است که برای اتمام حجت در يك مجلس علماء را جمع کنم و شما آنها را دعوت کنید .

سید ساده با کمال اشتیاق میپذیرد، علماء جمع میشوند، شروع بدعوت میکنند علماء از او خواستگار نوشتن میشوند ؛ بی محابا مینویسد، پس از فراغت از نوشتن بدست علماء میدهد و آنها فوراً غلطهای عبارتی او را گرفته و صاحب اختیار هم از جلد بیرون آمده شروع بفحاشی و بدگویی بسید باب مینماید و میگوید تو که از عهده نگارش چند سطر بی غلط بر نمی آئی چرا دعویهای گزاف مینمائی ؟ آنها هم چند سطر که دعوی خود را میخوانی تقریر کنی و بالجمله از علماء در حکم او استفتا میکنند .

مرحوم شیخ مهدی کجوری که از علماء اصولی و از شاگردان بزرگ شریف العلماء بوده و سابقاً هم خود سیدرشتی را در کربلا تکفیر کرده بوده او را تکفیر و کشتن او را واجب میدانند

شیخ ابوتراب بعنوان اینکه سید صفیه است بتوبه علنی و الزام بترك دعوت اکتفا میکنند و از مجلس برای اقامه جماعت بز میبخیزند و به مسجد و کیل میرود . حکومت سید باب را چوب کاری کرده و به مسجد و کیل میفرستد . پس از نماز شیخ و با حضور انبوه جمعیت که کثیری از آنها تا حدود سی چهل سال قبل از این در سن ۸۵ - ۹۰ سالگی که در آن وقت بوده اند نقل میکردند :

پس از دست بوسی از علماء و شیخ، سید باب بمنبر رفته و اظهار میدارد اصولاً من دعوی نداشته و ندارم و اگر هم از زبان من چیزی بیرون رفته توبه میکنم و حتی بتلقین عبارات رکیکی هم بخودش نسبت میدهد و با التزام سیدعلی خالوی او بمنزل او سپرده میشود بشرط اینکه آمد و شد با او نشده و دعوت ننماید (عبدالبهاء در مقاله سیاح اقرارضمنی در این

خصوصاً نموده است. منزل سیدعلی دودرب دارد یکی درست بازار مرغ
و یکی در سمت کوچه پشت مسجد نو.

در همان اوقات و با از سمت هندوستان و افغانستان بخوزستان و کرمان
و بالاخره بتمام ایران سرایت کرده تا حدی که ادارات بی بند و بار دوره
استبداد بواسطه و با از هم پاشیده شده و حتی خود حکومت از شیراز بسمت
قلات دوفرسخی شیراز فرار مینماید. معتمدالدوله گرجی ارمنی که قبلاً معرفی
شده از اصفهان دوازده سوار میفرستد و سید باب را از شیراز میبرند. از
آنطرف حکومت پس از اطلاع البته بخود خیلی می بیچد که حبسو او را با اصفهان
برده اند ولی ضمناً شری هم از سر او رفع شده بود. بهمین مناسبت سید یحیی
را هم خودش از شیراز بیرون نموده و التزام میگیرد که در فارس نماند
ناگفته نماند که ملاحسین بشرویه ای قبل از این وقایع از سید باب دستور
گرفته و با مقداری کاغذ برای اصفهان و طهران و کاشان و خراسان حرکت
کرده و در اصفهان ملا محمد تقی هراتی را که از اتباع سید رشتی بوده و
در ضمن وقایع سال ۱۲۵۵ گفتیم که بملاحظه اسلای بمالیات در خانه مرحوم
سید محمد باقر حجة الاسلام متحصن بوده و محمد شاه او را بیرون آورده،
ملاقات او را متوجه بیاب و جانشینی او از سید کاظم مینماید. ملا محمد تقی
بر منبر رفته و علی رؤس الاشهاد دعوت بیاب میکنند و معتمدالدوله کاملاً از او
پشتیبانی نموده و مانع از نفوذ سایر علما میشود.

در این وقت که باب را بسمت اصفهان می آورند امام جمعه که قبلاً گفتیم
بدستور حاجی میرزا آقاسی و برای جلوگیری از نفوذ سید محمد باقر و
کلباسی در اصفهان درست شده بود، از طرف معتمدالدوله مأمور پذیرائی
میشود و با استقبال شایانی باب را وارد منزل او مینمایند و مردم برای دیدار،

آمد و شد میکنند. تا چهل روز در منزل امام جمع میماند. در این مدت خود را کاملاً نگاهداشته و اظهار هیچگونه دعوتی نمینماید فقط بند کمر خواندن، ورد خواندن و سکوت میگذراند تا بالاخره علماء اصفهان برای بدست آوردن دعوی او، او را بنوشتن تفسیر **والعصر** وادار میکنند.

سکوت شکسته میشود و بواسطه غلطها و بیمايگی کاملاً مفتضح و ضمنناً دعوی او هم از خلال تفسیر سوره **والعصر** معلوم میشود و شاید چون افتضاح او برخلاف سیاست معتمدالدوله بوده فوراً او را دعوت ببارك اياتی (عمارت خورشید) مینماید که بیشتر از آن نوشته‌ها و گفتار او بدست مردم نیفتند و افتضاح بار نیاورد ولی همان تفسیر سوره **والعصر** منشأ غلط گیری و بهروز دعوی او بعنوان نایب خاص بودن، مخصوص بالهام شدن میشود.

علماء فشار بمعتمدالدوله میآورند، مجلس مناظره تشکیل میشود، مجلس منجر برسیدن موقع نهار و اشتغال باب بنوشتن لوح میشود و بواسطه بی ربط نویسی و کثرت غلط که آن لوح فقط مشتمل بر يك مقدار زیاد اشتقاقات غلط و غیر مستعمل و بد و ن ارتباط با اصل مقصودش بوده علماء با استهزاء و تمسخر بعد از صرف نهار و گذشتن وقت از منزل خارج میشوند.

پس از آن مجلس علماء فشار برای قتل سید باب میآورند. معتمدالدوله متعذر میشود که دولت مرکزی طهران سیدباب را طلبیده و باید اورا روانه طهران بنمایم.

روزانه در انظار عموم او را سوار کرده بسمت طهران میفرستند ولی شبانه او را برگردانیده در عمارت دولتی با نهایت پذیرائی مخفی نگاه میدارد تا پس از چندی که معتمدالدوله میمیرد و برادرزاده اش بجای او حکومت اصفهان پیدا میکند و بودن باب را در اصفهان منافی با وضع حکومت خودش می بیند

و از آنطرف از طهران تا کید میشود ناچار او را پس از سیزده ماه توقف در اصفهان روانه آذربایجان مینمایند.

در بین راه در قلعه کنا ره گرد بیست روز برای مکاتبه بدربار و تقاضای حضور بطهران توقف مینماید و چند روز در حوالی زنجان مانده و در تاریخ آخر رجب ۱۲۶۳ به تبریز وارد و پس از چهل روز در قلعه ماکو چند فرسخی تبریز او را محبوس می نمایند ولی محبوسیه ۴۳ یا ۴۴ رسیاست یا به سامحه آمد و شد باو میشده و سید حسین یزدی ملازم او بوده سپس او را به مجلس ولیعهد میبرند، با علماء مناظره میکنند، منتهمی بچوب خوردن میشود و پس از آن او را بقلمه چهریق برده حبس میکنند

محمدشاه در ۶ شوال سال ۱۲۶۴ فوت میکند ناصرالدین شاه در ۲۵ ربیع الثانی ۶۵ در طهران تاجگذاری مینماید. جنک قلعه شیخ طبرسی بوسیله ملاحسین بشرویه و ملا محمد علی بارفروشی که از بایان بودند در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه پس از فوت محمدشاه واقع میشود و پس از آن جنک زنجان از جمادی الثانی ۱۲۶۵ تا ذیحجه ۱۲۶۵ خاتمه مییابد و بواسطه نهضت های بی دریغ بایه ناصرالدین شاه با اعدام سید باب تصمیم میگردد.

بالاخره سید باب در بیست و هفتم شعبان ۱۲۶۵ در تبریز اعدام شده است این است تاریخ مختصر دعوت باب که از پنجم جمادی الاول ۱۲۶۰ در خفنا شروع شده و در رمضان ۱۲۶۱ بشیراز آمده، در اوائل ربیع الاول ۱۲۶۲ باصفهان رسیده و در آخر رجب ۶۳ بتبریز وارد شده و پس از حبس در ماکو عودت بتبریز داده شده و مجلس مناظره تشکیل یافته و ثانیاً در قلعه چهریق محبوس گردیده و در شعبان ۱۲۶۵ اعدام شده است

بهایان کشته شدن او را در شعبان ۶۶ نوشته اند و کلاماً از روی غرض

ودروغ و اشتباه است و بهیچ تاریخچه درست در نمیآید چنانیکه خواهید خواند
مجموع مدت دعوت او که جمعاً از پنجم جمادی الاول ۱۲۶۵ تا رمضان
۱۲۶۱ مخفیاً و از رمضان ۱۲۶۱ تا شعبان ۱۲۶۵ بوده چهار سال و سه ماه میشود.

مذرت و تکذیب

نویسنده نتیجه تحقیق و تجری خود را مینویسم. نظر حب و بغض را کنار
گذارده ام. حساب دودوتا چهارتا است، ربطی به محبت و عداوت ندارد.
این حساب این هم شما.

کتاب مقاله سیاح قلم شخص عبدالباها است در صفحه ۵۷ مینویسد:
در خلال وقوعات زنجان امیر کبیر فرمان بقتل باب داد و نیز میرزا حسین
زنجان که از جمله اسراء زنجان است و عکس او در بین اسراء زنجان گراور
شده و مشهور است و در طهران با میرزا حسین علی بهاء بانکار باب جان در برده اند
در تاریخ حجة زنجان مینویسد (تا اینکه روزی سپهر شعبده باز برای فرقه
بابیه سر حقه دیگر باز کرده و غربال قضا خاک عزا بر سرشان بیخته و خبر
شهادت سید باب رسید) بنابراین مقال قضیه اعدام سید باب در بیت وقایع
زنجان بوده یعنی جمادی الاول ۱۲۶۵ فتنه زنجان شروع شده چهار ماه بعد
و قبل از خاتمه کار زنجان باب اعدام گردیده (در تاریخ شعبان ۶۵).

مؤید دیگر اینکه عزیر الله خان مکرری که ما مور رفتن به روسیه
برای استقبال نیکلا بوده در وقت فتنه زنجان در زنجان بوده و بعد از
کشته شدن باب در مراجعت به تبریز رسیده و با فوج بهادران بطهران
برگشته، پس تمام دعوت علنی سید باب از شیراز تا اعدام از بیستم رمضان
۱۲۶۱ هجری تا شعبان ۱۲۶۵ هجری بوده که مجموعاً چهار سال و یک ماه کم

(سال و ۱۱ ماه) میشود.

آقای عبدالبهاء (عباس) با اینکه خودش تصریح کرده که در خلال وقوعات زنجان فرمان اعدام باب صادر شده اعدام او را در صفحه ۶۳ از همان کتاب یعنی ۶ صفحه بعد پیش از ظهر ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ مینویسد.

آیا این نویسنده ضعیف حمل بر اشتباه کند یا تعدد؟ و برای چه یکسال بر عمر

باب افزوده؟ آیا برای زمینه دعوت پدرشان و وفق با ۱۳ سال است یا برای درست کردن دعوت هفت ساله میرزا علی محمد؟ چه باک هم دارد که برای هر دو منظور باشد یا هر سه مقصد که سنه ۹ و تسع در بغداد باشد والا سنه ده میشود.

تکذیب دیگری با سندرت

چنانکه همه متفقند دعوت باب در شیراز بیستم رمضان ۱۲۶۱ بوده شش ماه طبق تاریخ ناسخ در صفحه ۴۲۹ و تاریخ باب الا بو اب در صفحه ۱۴۱ در شیراز بوده است (از رمضان ۶۱ تا اول ربیع الاول ۶۲ - ۶ ماه).

آقای عبدالبهاء در صفحه ۲۱ مینویسد چهار ماه در اصفهان مانده و معتمد بر حمت یزدان پیوسته بنا بر این فوت معتمد جمادی الثانیه ۶۲ میشود و حال آنکه بدون شبهه فوت معتمد در ربیع الاول ۶۳ بوده است یعنی یک سال و دو ماه بعد از آن.

میرزا حسینعلی با این بزرگی برای چه گفته اند آیا نمیخواستند روابط میرزا حسینعلی بهارا با معتمد پامال کنند؟

تکذیب پر افضح

بدون هیچ شبهه ورود باب بتهربز در زمان ولیعهدی ناصر الدین شاه

قاجار بوده و مجلس اول مناظره با حضور او بعمل آمده است.
 خروج ناصرالدین شاه از طهران ۱۹ صفر ۶۳ چهل روز در بین راه بوده.
 ورود بتبریز غره ربیع الثانی ۶۳ شده است.
 فوت محمدشاه شوال ۶۴ بوده. تاجگذاری ناصرالدین شاه در اواخر شوال
 شده که مجموعاً حکومت ناصرالدین در تبریز یکسال و نیم طول کشیده است
 (از غره ربیع الثانی ۶۳ تا آخر شوال ۱۲۶۴)
 بنا بر اینکه چهارماه سیدباب بیشتر در اصفهان نمازده باشد و دو ماه هم
 برای ورود بتبریز فرض نمائیم باید شعبان ۱۲۶۲ بتبریز رسیده باشد که هشت
 ماه قبل از ورود ناصرالدینشاه باشد!
 يك دروغ گفتن در فن تاریخ همین يك قلم زیاد کردن در محاسبات است
 یا يك صفحه طفره رفتن در نمره گذاری همین کتاب یا دفتر پلمپ است که
 باید همه تاریخهای جلو و عقب را خراب کرد و دروغ ساخت تا اینکه آن
 يك دروغ با بر جا گردد و آخر هم نخواهد شد و اهل تحقیق و تجری او را
 پیدا میکنند.

(تکذیب بنیان گن)

☆ (حساب دودوتا چهارتا) ☆

آقای عبدالبهادر مقاله سیاح میگوید سیدباب چهارماه در اصفهان بوده
 در صفحه ۲۵ گفته است نه ماه در ماکو بوده. در صفحه ۲۸ نوشته است سه ماه
 در قلعه چهریق محبوس شده و پس از آن مجلس مناظره تشکیل یافته.
 بنابراین با ۱۵ ماه فاصله بین مجلس مناظره در تبریز و اعدام باب سه سال
 و سه ماه میشود (از رمضان ۱۲۶۱ تا ذیحجه ۱۲۶۴) پس بحساب ایشان باید

اعدام سید باب در ذیجه ۶۴ باشد و حال آنکه خودشان اعدام او را در شعبان ۶۶ نوشته اند و تحقیق مطلب این است که هر دو دروغ است. ورود باب به تبریز آخر رجب ۶۳ و مجلس مناظره یازده ماه بعد یعنی در تاریخ جمادی الاول ۶۴ بوده و بعد از ۱۵ ماه که از تاریخ انعقاد مجلس مناظره گذشته است در شعبان ۱۲۶۵ اعدام شده است و ذیلا خلاصه صورت این تاریخ را بنظرخواهندگان دقیق می رسانم

۱- از رمضان ۶۱ تا اول ربیع الاول ۶۲ در شیراز و راه اصفهان ۶ ماه

۲- از ربیع الاول ۶۲ تا آخر ربیع الاول ۶۳ که معتمد الدوله مرده و

مسلم است که بعد از مردن او سید باب را از اصفهان به تبریز برده اند

مدت توقف باب در اصفهان ۱۳ ماه

۳- اول ربیع الثانی ۶۳ تا دهم جمادی الاول ۶۳ بین راه

اصفهان به تبریز و چهل روز پشت دروازه تبریز توقف داشته ۲ ماه

۴- ۱۰ رجب ۱۲۶۳ او را برای ماکو حرکت داده اند و در

ماکو مانده است ۱۱ ماه

پس از ۱۱ ماه که او را برای مناظره به تبریز آورده اند و بعد بچهاربِق

برده اند تا روز اعدام شدن ۱۵ ماه

مجموع مدت ادعا از شیراز تا اعدام در تبریز ۴۷ ماه

این صورت که کاملاً با تاریخ موافقت دارد گفته های دروغ عبدالبهاء را در

مقاله سیاح ظاهر و آشکار میسازد و جای هیچ شبهه و انکاری برای خوانندگان

باقی نمی گذارد

قیمتهای زیاد داشته‌های کینیازدالکوری

و بر گذاری بقضاوت خوانندگان

یادداشت‌هایی از کینیازدالکوری (دالگورکی) در دست است که ادعا می‌کنند که این یادداشت‌ها عیناً در مجله شرق (ارکان رسمی دولت شوروی) در اوت ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ مسیحی نشر یافته است و چون مجله رسمی دولت روسیه است مدرک کامل برای این یادداشت‌ها است که در صورت تحقق قابل هیچگونه انکاری نیست ولی چون نویسنده دسترس به تحقیق آن نداشتم خلاصه آن را با بنظر خوانندگان میرسانم ممکن است با از روی قرائن و مقارنات یا از روی مدارک تصدیق یا تکذیب نمایند قضاوت با خود آنان است

کینیازدالکوری کی چنین میگوید: من در ژانویه ۱۸۳۴ مسیحی وارد تهران شدم. بنوان مترجمی سفارت در طهران برای تحصیل عربی که در تکمیل لسان فارسی مدخلیت دارد و معلم گرفتم تا مقدار مهمی تحصیل کردم که شایسته مجالس علماء شدم در این وقت که عمل خودم را بدوالت خودم اطلاع دادم فرخص شدم باین که بصورت مسلمانان در آیم و در مجالس و محافل راه پیدا کنم همین عمل را انجام دادم ضمناً بخانقاه میرزا احمد گیلانی رفتم و آمد پیدا کردم بصورت یک نفر مسلمان با عبا و عمامه و روش دینی کامل. حتی زن مسلمان گرفتم، اولاد پیدا کردم. در آن خانقاه که حتی مثل میرزا آقا خان نوری آمد و شد داشتند از بچه مستوفیها میرزا حسینعلی نوری (بهاء) میرزا یحیی اصبح ازل و ازل) با من مزبوط شدند از هر جا خبری میشد بهم اطلاع میدادند (جاسوسی میکردند) کینیازدالکوری در این جا شرح مفصلی از اقدامات خودش مینگارد من جمله علی‌ظلم السلطان را تحریک کردن بسلطنت طلبی و بعد او هم را هانش را به

اسیری دادن، و شدت احتیاج درباریها را بخودش تحکیم کردن، و پس از ورود محمد شاه بطهران باو نزدیک شدن (که همه این امور بر حسب قرائن تاریخی تأیید میشود)

بالجمله میگوید پس از ۵ سال در طهران مأمور بودن و اشتغال بر احوال و دامن بدوات روس در لباس مسلمانی موفق شدم موجب برای میرزا حسینعلی و میرزا یحیی (بهاء و ازل) قرار دادم و آنها را از مستخدمین صمیمی دولت روس ساختم.

از آنطرف شاهزاده رکن الدوله و امام وردی میرزا و سایر کسانیکه باعلی ظل السلطان قیام کرده بودند برای محمد شاه لواودرست کرده بودم و او را بوجود آنها مرعوب نموده بودم و محمد شاه هم کاملاً مطیع دولت روس شده بود در همین اوقات بود که برای دوستان خودم بی دربی منصبها از دربار میگریفتم معتمد الدوله گرجی را از مقام خواجه حرم بودن و پیشخدمتی بمأموریت پیشکاری فارس رسانیدم (طبق تاریخ فارسنامه معتمد الدوله گرجی در سنه ۱۲۵۱ وزارت و پیشکاری مالیه فارس را داشته است)

یک روز میرزا حسینعلی در گرمی هوا و وقت ظهر آمده بود که مرا ملاقات نماید ولی من در دوفرسنگی شهر بودم پس از آمدن بشهر در صندوق نامه هایم یک نامه از میرزا حسینعلی دیدم که نوشته بود و چنین را پورت داده بود که دیشب غروبی قائم مقام صدرا عظم بخانه حکیم احمد گیلانی آمده بود و من بوسیله کل محمد نو کر حکیم بعنوان اینکه تماشای صدرا عظم کنم وارد اطاق قهوه خانه شدم حکیم باقائم مقام صحبت میکرد که این شخص (محمد شاه) لایق سلطنت نیست، نو کرا جنبی است، نو کر روس است باید او را از بین برداشت و یک نفر پاک طینت مثل زنده روی کار آورد و وسائل کار را بتوسط و کمک اعیان

وسردارها باید فراهم کرد و همسایه جنوبی دولت انگلیس هم حاضر است همه جور با ما کمک کند. حکیم احمد هم تصدیق میکرد.

پس از خواندن این راپورت فوراً سفارت رفته بدون اینکه مطلب را با دیگری بمیان بگذارم بدولت خودم راپورت کردم و از آنجا بیاب همایون رفته و بیغام کردم که مطلب لازمی دارم محمدشاه را ملاقات کردم و راپورت را با او هم گفتم شاه گفت با اینکه اینهمه بصدر اعظم محبت کرده ام و تمام اختیارات را با او داده ام میخواهد مرا وادار کند که با دولت امپراطوری روسیه مخالفت کنم و شهرهای ایران را واپس بخواهم و حتی وعده مساعدت دولت انگلیس را هم بمن میدهد. ولی من بدولت انگلیس اعتماد ندارم. عرض کردم باید او را از میان برداشت. گفت این کار آسانی است ولی همان حکیم احمد ممکن است بوجه روحانیت هزار فتنه کند. عرض کردم کار او هم بهپده من. او را هم من از بین میبرم. محمدشاه اظهار ممنونیت کرد و یک انگشتر الماس بمن انعام داد آمدم بمنزل زهر قتالی تهیه نموده میرزا حسینعلی

(بها) را خواستم یک اشرفی فتحعلیشاهی باو دادم و زهر را باو داده که داخل

گلاب قند باو بخوراند. او هم عمل را انجام داد.

در بیست و هشتم صفر ۱۲۵۱ حکیم مرد، قائم مقام را هم بنگارستان بردند و در سلخ صفر ۱۲۵۱ (چنانیکه در تاریخ مختصراً اشاره کردیم) کار او هم یکسر شد با این که چندین نفر مثل آصف الدوله و الله یار خان داعیه صدارت داشتند حاجی میرزا آقاسی ایروانی را که معلم ولیعهدی شاه بود (و چنانچه داب معلمین شاهزادگان است که چاپلوسی کنند و معلم هر شاهزاده در هر دوره طبعاً و عده سلطنت بشا گرد خودش داده و چندین مرتبه هم دعا کرده است) و یک نفر قلندر پیش نبود بصدارت معین نموده راپورت عملیات خود را بدولت خودم دادم

راپورت دوم تأثیر زیادی در دولت روسیه کرد و در اثر آن پول زیادی به اختیار من گذاشتند و اختیارات زیاد تری بمن دادند من هم مغارج خوب میگردم و از آن طرف اقدامات مؤثر و این که هر يك از دستگاه دولت که با روسیه موافق بود حکومتهای خوب برایش فراهم میگردم و هر کس با همسایه جنوب هم راه بود

بهر نجوی بود یا بنگارستان میرفت یا به سلخ

تا اینکه مرض و با بطهران آمد عیال من، اولادی که از او داشتم، پدرش همه مردند حال من دگرگون شد، مرخصی گرفته خود را بدر بار تزار رسانیدم و مخصوصاً لباسهای زن و بچه خود را همراه برده و پوشا نیدن بزنی و بچه در روسیه و نمایش به تیکلا خیلی او را متوجه کردم خصوص خودم هم لباس عمامه و رد او نعلین پوشیده با آن زن و بچه نمایش دادم. و در حضور امپراطور تقلید علماء ایران را در آورده و با اعصاب و جگر خود را کنک زدم و او هم صدای شغال در آورده نمایش غربی شد ضمناً گزارش عملیات پنجساله خود را داده و فهماندم که من شخصاً در ایران رسیدگی کرده ام محمد شاه همه جور حاضر خدمتگذار هست ولی در مقابل باقی ماند، نفوذ روحانی من نمی تواند عرض اندام کند

(البته دولت روس هم هنوز زلزله که از حرکت سیدم جدا شد بر روس افتاده بود فراموش نکرده بود) پیشنهاد کردم ماموریت دهند با این تحصیلاتی که در علوم دینی مسلمانی کرده ام و میتوانم بصورت بکنفرملای بشام منی بعقبات بروم اجازه دهند بعقبات رفته مشغول فتنه دینی شوم که بهر آنکه از بهر قیمت باشد از نفوذ روحانیین کاسته نمایم اجازه گرفته روانه عقبات شدم با اسم شیخ عیسی لنگرانی. در تمام این مدت مکاتبه خودم را با میرزا حسینعلی ترک نکرده بودم در عقبات بلرسم سید کاظم رشتی رفتم و متوجه بودم که چه گونه عنصری را میتوانم صید کنم و آلت دست خود قرار دهم در آنجا برخورد

بسیار علی محمد باب نمودم سید در درس سید کاظم می آمد ولی در باطن اعتقاد بسید کاظم نداشت مخارج او فقط جزئی چیزی بود که از خالوی او باو میرسید، دل بدرس نمیداد، قلیان میکشید، و چیزی مثل موم در او میریخت و میگفت اسرار است. فقط علاقه بقلیان داشت (در نامه حاج میرزا آقاسی که علماء اصفهان نوشته بچرس و بنک کشیدن باب اشاره کرده است و این مؤید سخنان کینیازدالکور کی است علاوه بر این آقای شوقی امام فعلی بهائیان نیز در کتاب تاریخی که بانگلیسی نوشته عکس قلیان سید باب را گراور کرده و کتاب تاریخ ایشان نیز ثابت میکند موضوع قلیان سید باب که در گفتار دالکور کی است «بلکه کلیه سخنان این سفیر» بهیچگونه مورد تردید نیست) با او خیلی انس گرفتم و در خلوت با هم طعن بسید کاظم میزدیم که با اینکه مطلبی ندارد خوب مردم را خر کرده است در آمدت هم در خانه پیش من از علم حساب ۴ عمل اصلی را بزحمت یاد گرفت و خیلی تند هوش و باذکات بود که با هزاران زحمت من توانستم چهار عمل اصلی (جمع - تفریق - ضرب - تقسیم) یاد او دهم میگفت من کله ریاضی و حسابی درستی ندارم بکوقت قلیان خود را بمن داد باندازه دهان و امعاء مرا خشک کرد و تشنگی شدید آورد و تا صبح مرا خندانند تا بالاخره بشریت آبله و وودوغ مرا علاج کرده (البته کسیکه این اسرار را داشته باشد فن حساب و ریاضیات را نمیتواند درک کند) با سایر همدرسهها که می نشستیم مدح از سید میکردیم که اتصال به عالم بالا دارد، مداز او معلوم نیست کی جاگیر او شود، تنها که می شدیم تشویق میکردم میرزا علی محمد را که خودت جایگیر او باش از تنگدستی و اینکه جایگیر او شدن خرج زیاد دارد شکایت میکرد خوردن خورده و ندرم نرمانک باو فیهاندم که مخارجش اهمیت ندارد و حتی دولت روس حاضر است برای کمک

همین که نزدیک قبول شد او را گوشزد کردم با این که یک دولت بزرگی کمک باشد باید دعوی بالانری کرد او را مهیا کرده روانه ایرانیش نمودم. از آنطرف همسایه جنوبی راه بسرمین برده بود و میت رسیدم گرفتار عثمانی شوم. خودم فرار بروسیه کردم و گزارش عمل خود را داده منتظر بودم بهمان عنوان منشی سفارت مأموریت طهران بیابم ولی علمم در نظر دولت تزار ارزش پیدا کرده بود بعنوان سفارت مأمور ایران شدم (از نظر تان فرود که گفتیم در وقت فوت محمد شاه کینیازدالکور کی گزارش فوت او را در تبریز قبل از کار گزاران ایران بناصرالدینشاه داده است و ناسخ التواریخ بهمین نام و نشان تصریح مینماید) پس از ورود به تهران معلوم شد سیدعلیه محمد باب شروع بدعوت کرده و در شیراز گیر افتاده معتمدالدوله (گرچی ارمنی حکومت اصفهان) را بگریزانیدن و نگاهداری او دستور دادم و پس از آن او را از سمت جنوب بشمال ایران بردم و بعنوان او بقیسط حسینعلی بها، در تهران و جاهای دیگر هر اندازه توانستم هیاهو و جنجال راه انداختم ولی گرفتاریک نکته بودم و آن کمی سواد و اطلاع سید علی محمد بود که مشت همه را باز میگردد و آنچه بافته بودم بنبه میشد خصوص نشریات او که منتشر میشد و سر رشته از دست مایرون میرفت از همه گذشته در مجالس مناظره با علما افتضاح بار میآورد علاج در این دیدم که با این که نتیجه که می شده از وجود او گرفته شود گرفته شده و وجود او دیگر لازم نیست او را بکشتن دادم و پس از او شیونها بنام او بلند کردم تا نوبت بتیراندازی ناصرالدین شاه رسید البته این عمل آخر خیلی مفید بود عنوان حمله بشاه از طرف دین تازه بهم چا خبر میرسانید پس از قربانی ها که از ایرانیها برای این منظور داده شد میرزا حسینعلی طبعاً بسفارت پناه آورد با دستورات کافی او را از کشته شدن نجات داده با عده به بغداد رساندم

در آنجا او خوب بازی کرده چون دست پرورده خودم بود بصورت بکنفر سنی و درویش در آمده منم بیکار نماندم هی عقب هم مردمی را در طهران متهم کرده فرار بیفداد دادم هر که متهم میشد علاجی جز این نداشت . خورده خورده در بغداد دور میرزا حسینعلی جنجال شد از آنطرف مبلغ زیادی باطراف فرستادم بمیرزا حسینعلی دستور داده بودم که میرزا یحیی را در پسر برده نشاند و خودش متولی امامزاده شود و نوشته جات بیمعنی باب را تا توانستم جمع کرده و بجای آن لوحهائی بعنوان میرزا حسینعلی نشر میدادم و پول زیادی برای این مذهب خرج میکردیم معلوم بود که اهل علم ممکن نیست با این الواح گول بخورند ما هم کار بکار آنها نداشتیم تا میتوانستیم از مردم بیسواد استفاده مینمودیم در آن مدت یک قسمت کار سفارت خانه منحصر بتهیه الواح و انتظام کار باینها بود آقای کینیازدالکور کی باین جمله کتاب خود را ختم میکند (اختلاف جدید را در دین اسلام نمودم تا خود آنها با دکان جدید خود چه کنند؟)

ه (شوخی با مزه) ه

اگر کینیازدالکور کی زنده بود نویسنده با او شوخی میکردم میگفتم اگر مقال شما راست باشد و شما ابن امامزاده را ساختید مردم میگویند حریف شما از شما زرنگتر بوده شما امامزاده ساختید او بفوریت متولی آن شد شما کشتید ، بکشتن دادید ؛ بنا نهادید ؛ شالوده درست کردید ، خرج کردید ، ولی حریف شما اولاصبح ازل را ربود بعد از آنکه بمرضگی اورا تشخیص داد بیها و عبدالبهاره نزدیک کرد

از شما چه پنهان میگویند عبدالبها بجا سوسگری در عکا بر علیه حکومت

عثمانی و بر له همسایه جنوبی با اندازه خدمت کرد که لقب و نشان سری ۱۵ گرفت و با اندازه تشویق شد که از سماء مشیت با مر پروردگار لوح دعا برای جرج خامس نازل کرد ولی از آنجا که این امامزاده شمالا اول بر نك آمیزی تربیت شده بود چیزی نگذشت که سر از امریکا بیرون کرد و تا امروز هنوز با د تموز امریکا میوزد و بعنوان صلح عمومی نفحات عالم قدس بمشام جهان بیان میرسد تا کی مسلك کمو نیزم از هر دو بز ند

(قرائن مقال دالکوری)

(سفیر روسی در ایران)

اگرچه خوانندگان متوجه شدند که نویسنده که بکنفر ساعت ساز بازاری هستم و راهی بتحقیق مجله شرق و آرشو سفارت کبرای تزاری ندارم و نمیتوانم در این موضوع از روی مدرک تحقیق و تحری بنمایم ولی قرائنی را ذیلا در دسترس خوانندگان میگذارم و قضاوت را بخود آنان برگذار مینمایم

۱- بکنفر طلبه کربلا که مخارج او را خالوی او تأمین میکرده چگونه و بچه خرجی میتوانسته است چندین نفر را از ابتدای امر بفرستد آیا این مبلغین که در اغلب از همان سنخ طلبه ها بودند همه ملیونر بوده اند که قربه الی الله از جیب قنوت خودشان خرج کنند و بشمال و جنوب ایران شهر بشهر بگردند و تبلیغ نمایند ؟ یا این که باد قیك بوده اند و اصولا مخارج

۱۶ سردرانگلیسی بمعنی آقا است چون عبدالبهاکوی افتخار را در جاسوسی و خدمت بانگلیسها از سایر جاسوسان ربوده بود باین لقب و نشان مفتخر و سرافراز شده است

نمیخواستند یا ملائکه و از خورد و خوراک بی نیاز بوده اند یا در همان ابتدای امر که هنوز چندان کسی اسم سید باب را نشنیده بیت‌المالی تشکیل شده بوده و پولهای درستی بآنها داده میشده یا کمینازدالک؛ رکی راست میگوید؟ ما میبینیم شیخ علی بسطامی بعتبات رفته و آنجا بساقره العین مصادف شده و شیخ علی بسطامی را تبعید کرده اند و بعد از آن يك عده که کمتر از چهل نفر نبوده اند زن و مرد حرکت کرده اند و سر از یربا یران شده اند و در هر ده و قریه سروصداها بلند کرده اند و قبل از ورود بکرمانشاه سه منزل یکی زنانه یکی مردانه، یکی برای تبلیغات برای آنها اجاره شده است و در آنجا مدتی مشغول بتبلیغ بوده اند آیا حرکت چهل نفر با این سنخ مخارج و مصارف بی مایه و بی پول در ابتدای امر ممکن بوده یا نه؟ ما سؤال میکنیم امروز که اغنام شیرده بشم و کشتک میفرستند اگر يك همچنان نهضتی را بخواهند ایجاد کنند تمکن مالی آنها اجازه میدهد یا نمیدهد؟ قضاوت با خوانندگان است

☆ (سید باب در بوشهر) ☆

سید باب بوشهر میرسد میگویند (ص ۱۳۰ مفتاح باب‌الابواب) که سید خال برسیدن باب بوشهر و اظهار دعوت از او نفرت و انزجار پیدا کرده و باب ناچار در منزلی دیگر مأوی و قرار گرفته و در مدتی که کمتر از پنج ماه نبوده در بوشهر بوده و فرستاده باطراف میفرستاده اگر این مطالب درست باشد بسا دو شاهد (۱- در ورود بشیر از سید خال در ابتدا او را در منزل خود نپذیرفته و پس از چوب کاری و توبه بضمائم او باب را در منزل خال سپرده اند و بعد میگویند خال تا آخر عمر تصدیق او نکرده و حتی در طهران از جمله تبری جویندگان بوده و کتاب

ایقان را میرزا حسینعلی بهاء و یحیی ازل بنخیاال خود شان برای هدایت او نوشته اند و بالاخره هم مؤثر نشده است)

در این صورت باید سؤال کرد مصارف ماندن در بوشهر، باطراف مبلغ فرستادن از کجا تأمین میشده؟ از این که از مردم سرشناس پولدار در ابتدای دعوت کسی باو ایمان نیاورده بوده و اگر بود يك علف خود رو و بیكس و کار بنیام و نشان نبود و البته اهالی شیراز و بوشهر چنین مرد پولدار، خراج را شناخته بودند ولی شناخته نشده حرفی نیست آیا مناتهای روسیه در کار نبوده؟ با اینحال صدق مقال کینیازدالکور کی ثابت نیست؟

* (باب در اصفهان) *

موضوع رفتن باب باصفهان را کثیری از اهل اطلاع مینویسند معتمدالدوله گرجی اورا مخفیانه از محبس شیراز که همان خانه خال بوده باصفهان گریزانیده و بتوسط ۱۲ نفر مأمور مسلح از چنگ حکومت شیراز بیرون برده اند خود عبدالبهاء (ص ۱۷ مقاله سیاح) چنین مینویسد (حکومت باب را در شب طلب نمود و چون از قضا در آن شب علت و با اشتداد حرارت هوا حسینخان را مجبور فرار نمود باب را بشرط خروج از شهرها کرد و در صبح آن شب باب با سید کاظم زنجانى قصد اصفهان نمودند و پیش از ورود باصفهان مکتوبی بمعتمدالدوله حاکم ولایت مرقوم و بااطلاع حکومت در محل مناسب منزل خواست حاکم محل امام جمعه را معین نمود و چهل روز در آن جا اقامت کرده) در این جا شخص عاقل متعجب میشود که:

۱- در آن شب چطور یکمرتبه و با اشتداد پیدا کرده و در صورت اینکه آنرا و با اشتداد یافته باشد شامه حکومت چه اندازه قوی بود که فوراً درک کرده

واز شهر فرار نموده است.

۲- در صورت التزام سیدباب به بیروت رفتن از شهر آیا مأمور اجراء داشته است یا نه ؟

۳- آیا سیدباب با آن هیاهو و هو و جنجال در بین راه بهمه جا جواز حرکت از شیراز را داشته و اراده میداده که هیچکس تصور فرار نکرده و مانع او نشده یا این است که در بین راه بخواندن ذکر می کرده را کور کرده، یا این است که خبر حبسی بودن او بگوش هیچکس نرسیده بوده است. از این تردیدات چیزی نمی فهمیم ولی چند سؤال داریم:

۱- برای چه حکومت اصفهان ۱۲ نفر مأمور از اصفهان میفرستد که باب را از شیراز بر بایند و با اصفهان ببرند. کمتر سابقه داشته که حکومت فارس مقصر و حبسی داشته باشد و حکومت اصفهان در قلمرو حکومت فارس بدون هیچ سببی مداخله نماید و او را بر بایند. چند احتمال در اینگونه امور فرض میشود که عقل نگارنده هیچیک را باور نمیکند:

۱- رشوه. آیا يك نفر سید، بی چیز آنهم برای چنین امر مهم و بزرگی چقدر میتواند رشوه بدهد مخصوصاً برای متمدن الدوله که آنقدر پول اندوخته بود که با نداشتن وارث بواسطه خواجه حرم بودن و معلوم نبودن عشیره او مالیه او مورد گفتگوها شده و حتی در مرض موت تاریخ جابری نقل میکند که همی میگفته: هفت کرور پول، هفت کرور پول، هفت کرور پول بچه رشوه ای میشده او را باین عمل وادار کنند.

دوم- صرف ارادت و ایمان و عقیده که منعکس در عبارات عبدالبهاء است اگر شما باور میکنید که يك نفر خوجه ارمنی که اظهار اسلامیت میکرده و حدود سی سال در ایران بمراتب مختلفه وارد در عمل استبدادی آن دوره و

زدن ، کشتن ، بردن و خوردن بوده ندیده و ناشناخته باین اندازه ایمان پیدا کرده باشد که اقدام بچنین عملی بنمایدمن هم قبول میکنم .

سوم- اینکه آنچه نقل کردیم از مقاله سیاح درست باشد و معتمدالدوله او را نه بوده باشد باز بر این تقدیر باشکال دیگری بر خورد میکنیم و آن اینستکه فراری یا مطرود از طرف حکومتی چگونه مورد لطف حکومت دیگر واقع میشود .

آیا گزارش فارس بدرگز (طهران) نرفته بوده ؟ آیا معتمدالدوله از اوضاع فارس هیچ اطلاع نداشته- اصولاً يك نفر روحانی بدون هیچ سابقه فرض میکنیم که معتمدالدوله مرید او شده بود مکاتبه کردن و از او منزل خواستن چه مدلولی داشته؟ مگر آنکه سابقه ارادت غائبانه و ایمان غلیظ باشد یا سیاست دولت روس و گرجستان مقتضی شده باشد که سید باب را از چنگ حکومت فارس بیرون آرند و در کنف حمایت معتمدالدوله گرجی نگهدارند . نویسنده چیزی نمیفهمد آیا خواننده کدام یکی را ترجیح میدهد و بنظر او انساب می آید؟ فرض کنیم کمال ارادت را هم پیدا کرده باشد و گرفته چرا گول زده و او را روانه طهران نکرده و مخفیانه او را درارک ایالتی محفوظ داشته و پی رد کرده است این است عبارت آقای عبدا لبهاء ص ۲۱ مقاله سیاح در این خصوص : (لهذا او را با جمعی سواران خاص خویش از اصفهان بخارج فرستاد و چون بمورد چه خوار رسید پنهان امر رجوع با صفهات فرمود و در خلوت سر پوشیده خویش مأمور و مأوی داد و جز خواص تابعان و معتمدان نفسی از باب مطلع نبود . مدت چهارماه براین منوال گذشت معتمد برحمت یزدان پیوست) .

(قبلا دانستیم که قطعاً بارعایت تاریخ ورود باب بتبریز و تاریخ مکاتبه حاج

میرزا آقاسی و تاریخ فوت معتمد مدت توقف باب در اصفهان چهارماه نبوده
 و سیزده ماه بوده) در اینجا دقت فرمائید :

کنترل آمد و شد باباب باین نحو از دقت که نفسی مطلع نشود عمل يك
 نفر سیدباب است یا يك نفر گرجی ارمنستان؟ و نیز این پی گم کردن فقط
 برای اغفال علماء اصفهان بوده یا مرکز را هم اغفال نموده؟ آیا مرکز
 اغفال شده بوده و نمیدانسته یا در تحت تأثیر دولت روس واقع شده بوده و
 نمی توانسته دم بزند. خصوص که بودن سیدباب در اصفهان درست مقارن همان
 وقتی است که بشرویه کاغذ برای شاه و رئیس الوزراء برده بود و مطرود
 شده بوده .

آیا شاه و رئیس الوزراء از حال باب از معتمد الدوله جو یا نشده بودند؟
 آیا او چه جواب داده است؟ آیا شاه مملکت ایران نمیتوانسته بيك نفر گرجی
 ارمنی که حکومت داده چون و چرا کند؟ اگر صورت اخیر بوده باید
 بر حال ایران آن روزه امروز گریست .

تاریخ جابری ص ۲۶۰ مینویسد در وقت ناخوشی معتمد گرجی حاج میرزا آقاسی
 حکومتی برخلاف میل معتمد با اصفهان فرستاد حکومت تا يك منزلی اصفهان
 آمد و جرئت ورود با اصفهان نکرد و همان جا ماند تا معتمد مرد پس از مردنش
 هم گرگین برادرزاده اش بحکومت اصفهان منصوب شده است .

آیا برخلاف میل دولت ایران و بتأثیر دولت روس بوده؟
 و بالجمله این ۱۳ ماه با این حال خیلی کارها میشد بکنند اگر ارادت معتمد
 یا سیاست روس بوده هرچه که بوده موضوع از وضع تبلیغ دینی بیرون
 رفته و در ارگان سیاست افتاده . بست و بندهای باطراف و هو و جنجالها راه
 انداختن، صدور الواح کردن و بسیاری از این وقایع در همین اوقات بوده .

اطلاع بر حال باب که در منزل معتمد است داشته. پس اینکه ظاهر عبارت عبدالبهاء میرساند که حاجی میرزا آقاسی از وجود باب در اصفهان اطلاع نداشته دروغ است و زورش نمیرسیده.

۲ - در همان زمان معتمد حکم بحرکت دادن او بماکو صادر شده بوده ولی معتمد اجرا نکرده بوده .

۳ - گر کین همان حکم را در مقام اجراء گذاشته. اینجا جای سؤال است که چه شد که گر کین با اینکه برادرزاده معتمدالدوله بود سیاست اورا تعقیب ننمود؟ ممکن است خوف داشته که بهیچان عمومی باب بدست دیگران بیفتد و خیمه شب بازی عمودش شکسته شود و نتوانند از زبان او نشریه بسازند. و البته بردن باب از اصفهان بعد از این مدت صلاح آنها بوده است .

باز آقای عبدالبهاء مینویسد: (حاج میرزا آقاسی دستورالعمل داد که باب را خفياً با لباس تبدیل در تحت محافظت سواران نصیری بطهران برند در بین راه امر جدید صادر کرد که او را بماکو برند در صورتیکه در نوشته سابق فکری که از ابتدا در نظر حاجی میرزا آقاسی بود همان بردن بماکو بوده که بلاء نوشته بوده .

طبق نوشته آقای عبدالبهاء: (سید اب خلیلی مایل بوده بطهران برود؛ مکاتبه کرده، خواهش کرده ، حاج میرزا آقاسی قبول نکرده).

آیا نفرستادن سید باب بطهران و مخفی حرکت دادن و مستور داشتن در ماکو و چهریق بصلاح دولت ایران بوده یا نبوده؟

در صورتیکه صلاح نبوده . آیا کسی حاجی میرزا آقاسی را اغفال کرده و باشتباه انداخته یا دولت ایران را مجبور باین عمل کرده اند . هه محل نظر است .

گروندگان هم او را مستور داشته اند و فقط کسانی که محل اعتماد معتمد بوده اند او را ملاقات میکردند.

از عبارت سابق چنین بدست می آید که خصوص معتمدین معتمد او را ملاقات میکردند چنانکه بعداً هم در گفتار بعد خواهیم فهمید.

آیا شما تصور نمیکنید که یک عده خاصی که پانی دین سازی باین شکل درست کرده باشند؟

حکم روانه گردن باب باذر بایجان

بعد از فوت معتمد باب را از اصفهان باذر بایجان فرستاده اند. اصولاً یک نفر را از اول نقطه جنوب (بوشهر) با آخر نقطه شمال (چهریق) تبعید کردن منشأ خیلی توهمه است.

آیا نمیخواسته اند او را در سر حد روسیه و ارمنستان نگاه دارند تا اگر مسلمانان بخواهند او را بر بایند راه فرار داشته باشد؟

آیا بآن قدرتی که از امانه در آن روز در ایران داشتند که در تاریخ گذشته ذکر شد ممکن بوده است که یک نفر محبوس در آنجا بدون نظر آنها باشد؟

آیا با رقابتی که بین روس و انگلیس بوده این عمل برای این نبوده که از سر حدی که دسترس انگلیسهاست باب را بسر حدی که محل نفوذ روسهاست برسانند؟

همین امروز هم اگر شما بشنوید که یک نفر روحانی یا سیاسی را از محبس شیراز با اصفهان و از اصفهان با آخر نقطه شمال برده اند خیلی توهمه است خواهید کرد.

«پند از معتمد و پیر راه»*

فرض کنیم معتمد الدوله گرجی راستی ایمان آورده بود و او را سیزده ماه در اندرون خود حفظ کرد و جواب سر بالا بدولت ایران داد و از هو و جنجال روحانیین اصفهان هم جلوگیری کرد و آنها هم هر اندازه بدولت مرکزی فشار آوردند ضعف دولت در مقابل قدرت معتمد الدوله نتوانست عرض اندام کند و حتی بهزل او و نصب حاکم دیگر هم چنانیکه گذشت اعتنا نکرد با همه این احوالات پس از فوت معتمد هم خیلی کارها اتفاق افتاده که قابل دقت است.

مگر اینک، همانطور که میرزا جانی میگوید: هر کس که باب را میدبندد یا نام او را میشنیده معتمد الدوله میشده

آقای عبدالبهاء ص ۲۱ مقاله سیاح مینویسد: (پس از فوت معتمد برادر - زاده اش حکومت پیدا کرده و بوجود باب در خلوت معتمد الدوله راپورت بجاجی میرزا آقاسی داده) در صورتیکه تاریخ جواب حاجی میرزا آقاسی بعلماء اصفهان ۱۱ محرم ۶۳ بوده و فوت معتمد ربیع الاول ۱۲۶۳ است و در آن نامه چنین نوشته شده:

(چون اکثر این طایفه « شیخی » را مداومت بچرس و بتنگ است جمیع گفته‌ها و کرده‌های او از روی نشئه حشیش است که آن بدکیش باین خیالات باطله افتاده و من فکری که برای او کرده‌ام اینستکه، او را بما کو فرستم که در قلعه ما کو حبس مؤبد باشد).

این نامه بچند موضوع دلالت دارد:

۱- قبل از فوت معتمد حاجی میرزا آقاسی بتوسط گزارش علماء اصفهان

در صدر همان نامه حاجی میرزا آقاسی سید باب را واجب القتل می‌شناسد چه شده که با این حال فقط حبس آنهم در چهریق و ماکو برای او قائل شده‌اند؟ مگر دولت استبدادی آن روزی که شاهزادگان بزرگ را میل می‌کشیده‌اند، میکشته‌اند چه مانعی داشته که رئیس دولت و صدراعظم بنظر خودش اقدام کند؟ آیا مجبور نبوده؟

نویسنده چیزی نمی‌فهمم خوانندگان درست دقت کنند

از اصفهان باب را بلباس مبدل (لشکری) حرکت داده‌اند باز معتمدین در بین راه می‌توانسته‌اند او را ملاقات کنند و بشناسند ولی غیر از آنها حتی گروندگان باو نمیتوانسته‌اند او را ملاقات نمایند

آقای عبدالبها ص ۲۴ مینویسد: (باب را در قلعه کلین بیست روز برای وصول و ایصال کاغذ او بدربار توقف داده‌اند و بعد هم بامحمد بیگ چاپارچی دست بر، نامه رسان) او را روانه نموده‌اند که اگر تابعان پیغامهایی کنند توسط محمد بیگ واقع شود شما از اینک حتی تابعان نباید بدون واسطه باو صحبت کنند حدس نیز نیند که یک کمپانی دین درست کنی بوده ملاقات باب را بخودش محدود مینموده؟

باز در ص ۲۶ مقاله سیاح مینویسد: (پس از رسیدن بماکو علیخان ماکوئی از فرط محبت بخانواده نبوت بقدر مقدور رعایت مینمود و بعضی را اذن معاشرت میداد) • جای دقت است که آن بعضی که اجازه ملاقات داشته‌اند چه اشخاصی بوده‌اند. بهر حال بهمین تفصیل و منوال که بعض اشخاص خاص سید باب را ملاقات کنند و دیگران اگرچه از گروندگان هم که باشند ممنوع باشند مدت محبس ماکو و چهریق سپری شده تا او را اعدام کرده‌اند اعدام باب پس از مسافرت عزیزخان مگری بروسیه و بردن هدیه از طرف

ناصرالدین شاه برای نیکلا پادشاه روسیه و عبور از زنجان در آن انقلاب و جنگ بزرگ بایه بوده (چنانچه قبلا اشاره شده)

آیا این مسافرت هم مدخلیتی در کار باب داشته یا نه؟
 آیا مطلب همان بوده که چون روسها دیدند اگر باب زنده بماند بواسطه شریات بی با، بواسطه احتمال قوی اینکه بدست دیگران بیفتد و هرچه خرج کرده اندیابافته اند پنبه میشود و بقاء او را گذشته از اینکه لازم ندانسته اند مضر هم شناخته اند بوده که موافقت با عدم او کرده اند.

کینیاژ دالکور کی میزی یسد: (ولی چه باید کرد کاری را که با آن همه زحمت راه انداخته نمیتوانستم از آن دست بردارم و انگهی مبلغ زیادی از برای این کار خرج شده بود) یعنی کار دین سازی و ایجاد اختلاف در ایران) •
 برای این قسمت بوده یا رعایت پادشاه ایران که بیش از این فتنه و جنگ و انقلاب داخلی در ایران نباشد؟ با آن مسافرت بهیچوجه مدخلیتی در این موضوع نداشته بلکه من باب المصادفه عزیزخان در حال جنگ بایه بزنجان عبور کرده و بعد از کشته شدن باب از راه تبریز بایران برگشته همه محل دقت است •

کینیاژ دالکور کی در وجه بردن سید باب بآذربایجان و کشتن او میگوید (وزیر مختار انگلیس کاملا متوجه عملیات من بود و مقتضی نبود بیش از آنچه میکردم بکنم بهلاوه اگر سید را بطهران می آوردند و سئوالاتی از او میشد یقین داشتم با آن سادگی که دارد مطالب را میگوید و مرا رسوا مینماید پس بفکر افتادم که سید را در خارج از طهران تلف نموده پس از آن جنجال بر پا نمایم) •

هرچه بود سیدباب را در تبریز اعدام کردند. باین ترتیب که او را بتوسط بند بدیوار و جرز سر بازخانه بالا کشیدند. تیراندازی بسمت او شروع شد. تیر خطا رفت ببند رسید. سیدهم افتاد دوباره او را به بند بالا کشیدند و تیر- باران کرده کشتند. مباشر هم با ارمنیها بودند یا لاقل صاحبمنصب ارمنی در کار بوده بعد هم تقاش روسی نقش نعل او را در کنار خندق تبریز برداشت.

آقای عبدالبها در صفحه ۶۲ مینویسد: (پس از تیر به بند اصابت کردن سام خان مسیحی «فرمانده فوج همان که اول شلیک کرد و تیرش عمدتاً به بند خورد یا دستور داشت معجزه ای برای باب درست کند» گفت: ما را «یعنی ارمنیها» از تیر اندازی معاف کنید یعنی این کرامت مؤثر افتاد که آنها معاف شوند و دوباره تیراندازی بیاب نکنند) • خوانندگان گرامی آیا شما چیزی از این مطلب می فهمید؟

ولی سه احتمال دارد: ۱- کرامت سید ۲- خطا رفتن تیر ۳- عمدتاً بیاب نزدن و بریسمان زدن برای درست کردن کرامت
آیا شما کدام احتمال را نزدیکتر بذهن میدانید؟

اگر سام خان حقیقتاً کرامت تشخیص داده بود نام او را در تاریخ بایه میدیدیم که يك نفر از پیروان صمیمی باب شده باشد در صورتیکه پس از این قضیه ابداً نام سام خان در بین نیست.

در اینجا يك نکته دیگر را باید متذکر باشم و او این است که اگر پس از تیر به بند خوردن توانسته بود سیدباب قوت قلب بخرج دهد سیاست دولت روسیه کاملاً مؤثر می افتاد و درست همه منقلب میشدند و فقط مثل سام خان که اهل سر بود میمانست مطلب از چه قرار است یعنی اگر سیدباب در

همان میدان پس از افتادن ایستاده بود و دعوت کرده بود قطعاً کار گذشته بود.
ولی، ولی، ولی، خدا چگونگی چنین مجالی میدهد که کسانی بتوانند بچنین
خیمه شبی مردم را از راه بیرون کنند؟

این است معنی سحر با معجزه پهای نژاد

این است معنی قطع و تین

در جنگ حنین ۵هـ اردوی پیغمبر محمد بن عبد الله «ص»
فرار کرده. يك تنه، بلی يك تنه حتی عیسی ۴ هم حاضر نبود.
به تنهایی، بلی به تنهایی در قابل سی هزار اردو ایستاد و فرمود:
انا زلنبي لا كذب، انا ابن عبدالمطلب این است معنی استقامت،
این است معنی تأیید خدا. اگر با این حال هم پیغمبر اکرم کشته شده بود
این عمل شاهد پیغمبری او بود.

باز عبدالبهاء در ص ۶۳ مقاله سیاح میگوید:

(روز ثانی قونسل روس با نقاش حاضر شد و نقش آندو جسد را بوضعی
که در خندق افتاده بود برداشت).
اگر عمداً و برای معجزه ساختن و بدستور کینباز دالکورد کی بوده تأثیری
نکرده زیرا فوراً باب گریخته و بقول مسلمانان به بیت الخلا فرار کرده و
در آنجا او را بسته اند و آورده و دوباره بدار بالا کشیده اند و بسته اند و
کشته اند و بقول آقای عبدالبهاء ص ۶۳ مقاله سیاح (و باب را در همان حجره
که در پایه اش آویخته بودند در نزد کاتبش آقا سید حسین نشسته دیدند).
خواننده با مغز و فکر تصور کند که در ساحت میدان در وقت تیر باران
آیا حجره های سر باز خانه بسته است یا باز؟ و اگر در بی باز باشد کدام
درب است طبعاً درب بیت الخلا باز میماند یا سایر حجرات؟

این نکته را باین قسمت علاوه نمایند که پس از ورود باب به تبریز و فتوای علماء بقتل او هدین سید حسین که او را کتاب وحی میخوانند طبق ۵۰۰ تواریخ از باب تبریز جسته و باین واسطه از کشته شدن خلاص شده و بعد از دو سال بتصدیق خود باینها همراه میرزا جانی کاشانی در طهران کشته شده و حتی بعضی از تواریخ (ناسخ التواریخ ص ۵۷۵ قاجاریه) مینویسد: گذشته از تبریز سید حسین باب را لعن کرده و خیار «آب دهن» بصورت او انداخته تا از کشته شدن خلاص شده است .

نویسنده که يك نفر بازاری هستم میگویم کسیکه باین داستانها از کشته شدن خلاص شده آیا در آن حجره چه کار داشته ؟ اگر فدائی بود که او هم کشته میشد و اگر خلاص شده از سامان تیر باران طبعاً خیلی دور خواهد بود . در هر صورت سید را اعدام کردند .

۵) جسد سید باب

نویسنده در موضوع احترام جنازه افراطی نیستم، نمیگویم مرده پرستی بد است، البته آثار بزرگان را باید محترم داشت؛ در صورتیکه مجسمه گذشتگان را میسازند و احترام میکنند قبر آنها را اگر اعتبار بدهند و احترام کنند بهتر است. کلیتاً یاد آوری از گذشتگان منشأ ایجاد نبوغ در آیندگان است .

ولی سخن من اینجاست که خود باب و بها نقل و حمل جنازه را حرام شمرده اند و در عین حال در موضوع جسد سید باب سه قول است .
 ۱- قول مسلمانان که عقیده دارند جسد باب را پشت خندق تبریز انداختند صاحب مفتاح باب الابواب مینویسد که پدرم روز دوم عبور کرده بوده و دیده

بوده که از طرف ران او تا مقداری از احشاء او را سگ خورده بوده.
 نقل میشود در وقتیکه قونسول روس عکس برداشته یا بقلم رسم کرده
 است علامت در بدن سگ در جسد منعکس بوده است.

ولی چون نویسنده دسترسی نداشته‌ام نتوانستم تحقیق کنم اما مطالبی را
 پیر مردهای تبریز نقل کرده‌اند اینستکه مثل همه لاش‌ها در ابتدا اطرافش
 سگهای خندق جمع شده و بعداً قطعه قطعه و هر قطعه از او بیوزسگی بطرفی
 پراکنده شده حتی استخوانهای او هم در يك جا جمع نشده.

قول دوم؛ بهائیه‌ها میگویند طبق صفحه ۶۶ مقالهٔ صباح: (جسد او را شب-
 هنگام بخانه شخص میلانی محفوظ داشته و در صندوق کرده امانت گذارده‌اند
 بعد بموجب تعلیماتیکه از طهران رسید از آذر بایجان حرکت داده بکلی این
 قضیه مستور ماند و بعد از آن میگویند بطهران آورده‌اند و مدتی در طهران
 بوده و بعداً او را در صندوق بلور گذارده و به‌کمال انتقال داده‌اند و در آنجا دفن
 کرده‌اند و فعلاً زیارتگاه آنها است.)

قول سوم - ازلیها میگویند بر حسب وصیتی که کرده بوده جسد او را
 برده‌اند و در جایی که خدا میداند و غیر خدا نمیداند بامر وصی او «صبح
 ازل» دفن کرده‌اند و تا امروز هم معین نیست که در کجا است

طبیعیات مسئله قول مسلمانان را تقویت میکنند زیرا پس از کشتن باب
 دولت پاسبان گذاشته و کاملاً رعایت اینکه کسی اقدامی نکند میکرده‌اند
 و اگر فرض کنیم پیروانی داشته که میتواند جسد او را از مسلمانان
 برابند خود او را ربوده بودند.

از این که بگذریم باز قول ازلیها که شب هنگام برده باشند و دفن کرده
 باشند نزدیکتر بقبول است زیرا در دین اسلام مثله کردن و اهانت کردن

بجسد کفار هم روا نیست. ممکن است مسلمانان مسامحه کرده باشند و پس از چند روزی بقایای جسد دفن شده باشد. خصوص اینکه سیدخوانده همیشه و اما اینکه جسد را در تبریز نگاهداشته و بعداً بطهران برده و سپس بمکه حمل شده باشد از چند جهت بعید است:

۱- بعد از باب شیخ علی ترشیزی مصدر امور بایبها بوده نه بها و عبدالبها و شیخ علی کاملاً معتقد بباب بوده و بر خلاف امر او که نقل جنازه را جایز نمیدانسته اقدامی نمی نموده تا اینکه امر کند جنازه را نگاهدارند

۲- آن نحوه که مقاله سیاح مینویسد که بعد از دو شب او را امانت گذارده اند باید سؤال کرد بامر کی بوده؟ و طبق کدام شریعت بوده؟ زیرا اگر بایب بود نه که نقل جنازه را جایز نمیدانستند تا امانت بگذارند و چنانچه مسلمان بودند علاقه ای نداشتند که او را در صندوق گذارند و بر فرض که آقای بها یا صبح ازل در همان وقت سر پرستی طایفه بایبه را داشته اند و همچو عملی را میخواستند انجام بدهند در ظرف دوروز از طهران به تبریز دسترس رساندن دستور و فرمان را کسی نداشته است و اگر بگویند قبلا پیش بینی شده در عبارات باب خواهیم خواند که هنوز امیدوار بحیات و زندگی بوده و بخود وعده غلبه میداده و بتوبه کردن استدعای عفو و اغماض میکرده است که زنده بماند و خبر از کشته شدن خود نداشته

دو نفر با هم گفتگو میکردند و نزاع داشتند سر پنج تومان که در کوچه افتاده بود و هر دو نفر دیده بودند هر یکی حریف را عقب میزد در این اثنا صاحب پول رسید و نزاع آنها را برید، پول خود را برداشت قول ازلیها در مقابل قول بهائیهها در جنگ است. بنابراین قول مسلمانها بدون معارض ثابت میشود.

☆ (ترور بازی) ☆

پس از کشته شدن باب با اسم طلب خون او ترور بازی و آدم کشی در ایران شروع شده و تا حدود بیست سال این قسمت در ایران بود.
با اینکه خواسته اند این مطلب را ماست مالی کنند و همیشه کسوت مظلومیت بخود پوشند و مسلمانان را بظلم نسبت دهند ولی از خلال حرفهای آنها مطلب کاملاً پیدا و بر ملا است

خود آقای میرزا حسینعلی (بها) در کتاب ابقان مینویسد : (در این ایام که بحمد الله سطوت الهی چنان غلبه فرمود که جرأت تکلم ندارند یعنی مسلمانان) و اگر یکی از اصحاب حق را ملاقات نمایند «یعنی بسایهها» از خوف اظهار ایمان میکنند و چون خلوت میکنند بسب و لعن مشغول میشوند و عنقریب است که اعلام قدرت الهی را در همه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی)

سید حسین در ماکو و چهریق همراه سید باب بوده با اتفاق بابیه و مسلمانان و چنانچه در ص ۲۱۲ سطر ۲۰ کتاب نقطه الکاف و ص ۱۳۲ تا ۱۳۳ این کتاب مینویسد: یحیی خان ارمنی حاکم ارومیه بواسطه امرامی نمودن بسید باب و راه دادن اشخاص متفرقه بملاقات او از طرف ولیعهد (ناصرالدین میرزا) مجبوس گردیده است و بالعکس چون علی خان ماکوئی که مأمور محافظت سید باب در ماکو بود کمال محافظت و مراقبت را نسبت باو داشت و اسرار او را بولیعهد میرسانید طبق ص ۱۳۲ نقطه الکاف سطر ۱۵) سید باب او را نفرین میکرده (نویسنده اهمیت باین جزئیات نمیدهم یا میرزا اجانی دروغ گفته یا عبدالبهاولی این نکته را متذکر میشوم که با آن همه ادله که باید سید حسین دور از میدان

تیرباران باشد اگر هم آرامنه او را در آنجا نگاهداشته باشند و بعد از اصابت تیر به بند او را ملاقات کرده باشد بعید نیست زیرا جریان امر عادی نبوده که يك نفر که باید از میدان گریزان باشد در حجره مستور مانده باشد.

علاوه بر اینکه بعداً هم سید حسین خیلی کارها داشته‌اند و شاید هم لعن کردن و تبری جستن، آب دهن بصورت سید باب انداختن و خلاص شدن مقدمه‌ای برای همان کارها بوده که آقای سید حسین از تبریز به طهران بیاید و آقای عظیم (شیخ علی ترشیزی) نایب مناب سید باب شود.

بهر صورت و بهر تقدیر تماس سید حسین کاتب وحی (بقول بهائیه‌ها) با امنای روسیه خیلی زیادتر از خود سید باب هم بوده چنانچه در نقطه انکاف ص ۲۶۷ از سطر يك الى هشت مینویسد: (ایلچی دولت تزاری روسیه مخصوصاً برای ملاقات سید حسین به تبریز می‌آمده و با او ملاقات‌هایی متعدد کرده است) .

برگردیم باصل موضوع: بازار ترور بازی در طهران و سایر قسمتهای ایران گرم شد.

علمایی که برخلاف باب فتوی داده بودند کاملاً سلب اطمینان از آنها شده بود تاروژی که متوجه زدن شخص ناصرالدین شاه شدند و کسانی که مؤسس ترور شاه بودند هر يك را در هر کجا بودند بدست آوردند منجمله بر حسب تواریخ رسمی که قابل دروغ بستن بشخص سفیر روسیه نیست آقای حسینعلی (بهاء) رادزرز کننده که مرکز سفارت روس بوده خود سفارت بنام موافقت با شاه ایران بدر بار فرستاد و حتی آورنده او از صدراعظم ایران در آن زمان انعام هم گرفت و بعداً تبرئه شد و از کشته شدن نجات یافت و کار او بحبس و نفی خاتمه پذیرفت .

(مدرك روزنامه وقایع اتفاقیه بتاريخ پنجشنبه ۱۰ ماه ذی‌عقدة الحرام مطابق سال سیچقان میل ۱۲۶۸ اخبار داخله ممالک مجروسه ایران دارالخلافه طهران نمره ۸۲ میباشد)

بدیهی است يك روز نامه رسمی ممکن نیست دروغ باین صریحی نسبت بسفارت دولت تزاری بدهد ولی آقای عبدالبها در این موضوع صاف و صریح و بی پروا بخيال اینکه غیر از گوسفندان دیگری نخواهد خواند و روزنامه هم روزمره از بین میرود در ص ۷۴ چنین مینویسد: (لیکن بهاءالله در کمال سکون و قرار از آنجغ سوار شده به نیاوران که مقر موکب شاهی و محل اردوی شهر یاری بود وارد و بمحض ورود در تحت توقیف درآمد)

نویسنده خیلی اصرار ندارم که شواهد کذب ذکر کنم چون نتیجه تحقیق و تجری خود را مینویسم خوانندگان را متوجه چند قسمت زیر مینمایم:

۱- اینکه میرزا حسینعلی (بهاء) در آن عصر از معروفین تابعین باب بوده و الا فرار کردن و پناه بردن بمرکز سفارت روس بقول همه و خود را معرفی کردن بدربار بقول عبدالبها سببی نداشته و گذشته از این غارت کردن منزل او علتی نداشته يك نفر که غیر متهم باشد این گرفتاریها را ندارد پس کاملاً متهم بمداخله در تیراندازی برای شاه هم بوده است.

آقای عبدالبها در ص ۷۶ میگوید: (لهذا دولت جاوید مدت خواست که بعضی منہوبات اموال و املاک وارد و باین سبب دلجوئی نماید لیکن چون مفقود کلی و موجود جزئی کسی در صدد اخذ بر نیامد).

آری میرزا حسینعلی متهم بوده و خانه او را غارت کرده اند و ملک هم داشته ضبط خالصه دیوانی شده است و باو هم واپس نداده اند ولی جان او محفوظ مانده و برای حفظ جان او کوششهای زیادی بعمل آمده است.

۲- آیا محفوظ ماندن او بسمی سفارت روس بوده؟ یا اهمیت موقع شخص او بوده؟ آیا از روی حقیقت چنانیکه عبدالبهاء ص ۷۶ مینویسد: (و چون حقیقت حال آشکار شد برائت بهاءالله از این تهمت ثابت گشت حکم دربار بیباکی او صادر شد) بوده؟ خوانندگان در این چند قسمت دقت فرمائید بنا بر این اگر تبرئه شده بود البته اموال او را با او بر میگرددانیدند و او را تبعید بعراق نمیکردند پس تبرئه نشده و اگر موقعیت شخصی داشت اصولاً خیانه او را غارت نمیکردند پس بسبب موقعیت شخصی هم نبوده، آیا بنظر خواننده چه میرسد؟

فقط و بقید انحصار محفوظ ماندن او با دخالت در قتل سلطان جزمجبوریت در مقابل سلطان روس آیا علتی داشته است یا خیر؟ نویسنده که چیزی نمی فهم خواننده دقت فرماید اگر چیزی فهمید دعای خیر بنویسنده کند.

باز جای دقت است دولت روس چرا حفظ وجود حسینعلی بهارا آنقدر اهمیت داده؟ اگر فرضیه کینیاژدالکور کی را کنار بگذاریم يك دولت تزاری بکسی که سوء قصد بشخص سلطنت ایران کرده است و کاملاً متهم بیباکی بوده چرا اهمیت داده است؟ آیا خواننده تفرس نمیکند که اختلاف در ایران و نگاهداشتن پیساز دو دستگی برای دولت روس باندازه قیمت وجود شاه ایران قیمت داشته؟

(معجزه نمیخوشم)

در دین اسلام وسایر دیناتها تصدیق نبوت بمعجزات است. خصوص نبوت اولوالعزم که چون قانون تازه می آورد و برای همه روی زمین است حتی

بشارت نبوت سابقه هم برای همه کفایت نمیکند زیرا بشارت نبوت سابقه مخصوص بگروندگان (مؤمنین) بآن است و برای دیگران نتیجه ندارد.
پس زاهی برای اثبات نبوت اولوالعزم یعنی کسیکه از جانب خدا قانون تازه بیاورد جز معجزه نخواهد بود.

بایان و بهائیان انکار و تأویل معجزات همه انبیا را نموده‌اند.
اگرچه در گوشه کنار حرفهای آنها تصدیق معجزات و خرق عادات برای انبیا، ماسبق و برای خود شان بتلویح و اشاره هست مخصوصاً در چند جا از کتاب ایقان تصریح شده است.
نویسنده بهانه گیر نیست، سر تسلیم پیش آورده، ابو جهلی نکرده معجزه نخواسته‌ام. با آنکه اگر يك كاسه مسی در منزل داشته باشم و يك نفر ناشناخت را بفرستم خانم من آن كاسه مسی را باو نخواهد داد كه برای من بیاورد مگر اینکه يك نشانی از قبیل انگشتر دست با کلید جعبه و یا اینکه خط مرا بشناسد و من بنویسم و بدهم ببرند و اگر بدهد یا سفیه است، یا مسئول من واقع خواهد شد.

نویسنده برای خاطر مماشات دیانت را باندازه يك كاسه مسی هم ارزش نداده سر تسلیم فرود آورده معجزه نمیخواهم.

شوخی کردم، اصل دعوی ثابت نیست

دلیل خواستن بعد از صحت ادعاست

اینکه نوشتم معجزه نمیخواهم، دیانت باندازه يك كاسه مسی در نزد من ارزش ندارد؛ حقیقت مطلب اینست که شوخی کردم، برای مماشات گفتیم، دیانت از

جان عزیزم قیمتش بیشتر است زیرا تأمین سعادت ابدی مرا مینماید و البته بدون معجزه و خرق عادت شخص عاقل ممکن نیست بیک نفر عادی مثل خودش ایمان و اذعان پیدا کند اصل مطلب این است که طلب معجزه کردن، دلیل طلبیدن بعد از تحقیق و تجری از اصل دعوی است
 من در خم کوچک اول همه را کاملاً سرگم و کیج تماشا کرده‌ام
 با کمال تحقیق و تجری مطلبی که از روی مدرک بدست من آمده
 این است :

(شرائط قبول دعوت)

قبول دعوت مدعی قانون گزاری از جانب خدا بهر اسم که خوانده شود (رسول، نبی، اولو العزم، سفیر، نقطه اولی، نقطه ثانی، مظهر رب اعلی، اسم الرب، ذکر، فؤاد) پیرو اسم نیستم متوجه رسم و حقیقت موضوع هستم این شرایط، شرایط قبول دعوت کسی است که از جانب خدا برای نوع بشر قانون می آورد:

۱- امکان عقلی داشتن امری که با آن دعوت شده زیرا اگر امکان عقلی نداشته باشد خداوندی که عقل آفریده تشریح برخلاف آفرینش خودش کرده است
 فهم نویسی نمیکنم، دعوی باید چیزی باشد که قابل استماع و عملی باشد
 دعوت سید باب قابل استماع و عملی نبوده

۲- اینکه دعوت کنندۀ بدعوی خودش پایست باشد و استقامت در دعوی خودش داشته باشد زیرا اگر خودش بخودش ایمان نداشته باشد دیگران با و ایمان نباید بیاورند و اگر فرض کنیم کسانی هم اظهار ایمان کرده‌اند همینکه تحقیق کردیم می فهمیم یا سفیهانه بوده یا از روی غرض

سید باب بدعوی خودش ایمان نداشته *

۳ همانطور که تقریر از جانب خدا دلیل حقانیت است خذلان دلیل بطلان است توضیح اینکه من باب لطف بر خدا لازم است ابطال مدعی باطل و اگر مدعی باطل موفقیت یافت در محضر حضرت حق و خداوند عالم جلو گیری از او نکرد خداوند عالم ظلم فرموده و چون ظلم بساحت اقدسش راه ندارد مدعی باطل را همیشه مفتضح میفرماید چنانیکه بعد از این مفصلاً خواهیم خواند
سید باب مورد خذلان بوده

۴- پس از این که مدعی ممکن شد و دعوت کنندۀ بدعوی خودش پابست بود و مورد خذلان خداوند هم نبوده آنوقت جای نظر در دلیل او است

* (دعوی سید باب) *

قابل استماع نبوده

اگر- اگر- اگر- کتاب بیان از سید باب بوده و سید باب مقرراتی و قوانینی آورده اگر- اگر دعوی او فقط رکن را می نبوده این مقررات قابل استماع و عملی نبوده زیرا از جمله مقررات آن حکم صریح محکم غیر قابل تأویل لزوم و جوب محو همه کتب و حرمت تعلیم و تعلم همه علوم است

بها نه نهی گیریم

برخلاف نص صریح بیان که امر میکنند باین که همه کتب را باید محو کرد و خصوص کتاب بیان و سایر آثار خودش را انشرداد و برخلاف ترغیبها و تعزیهها که بنوشتن و نشر دادن و حتی کیفیت نوشتن باین که بسرخی نوشته شود و بیتها و سطرهای سی حرفی نوشته شود و باخط خیلی خوب نوشته شود و بر کاغذ

لطیف نوشته شود. برخلاف این تنصیص ها و تحریرص ها نسخه های کتاب بیان و سایر آثار سید باب را جمع کرده اند و منسوخ از نوشتن و نشر دادن نموده اند. میرزا حسینعلی (بهاء) در کتاب ایقان صفحه ۱۳۲ میگوید (و از این غمام رحمت رحمانی > یعنی سید باب < این قدر نازل شده که هنوز احدی احصی نموده چنانچه بیست مجلد الان بدست میآید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار تاراج شده و بدست مشرکین «یعنی مسلمانان» افتاده و معلوم نیست چه صکرده اند)

نویسنده بهانه گیر نیستیم، نمیگویم امروز یکفریبی و بهائی ممکن است از اول عمر تا آخر عمرش یک نسخه کتاب بیان را ندیده باشد. نمیگویم که آثار باب که اساس و پایه و شالوده همه این هیاهوهاست کجاست؟ نمیگویم که شاید باندازه مقتضی و رسوا بوده که صلاح در جمع آوری آن بوده. نمیگویم که شاید در خلال همان آثار باب ادله بطلان او زیاد بوده. نمیگویم شاید در آثار باب ادله زیادی بر بطلان بهائیها، ازلیها بوده. فقط با این که بهانه گیر نیستیم ناچارم آنچه را از بیان در اینجا نقل کنم از تکه هائی از بیان که در ضمن دلائل المرفان (دلائل الخذلان) تألیف میرزا ابوالفضل گلپایگانی که در تحت نظر مستقیم میرزا حسینعلی بهاء و در زمان او بطبع رسیده و کتاب ایقان که در هیجدهمین سال ایمان میرزا حسینعلی طبق ص ۱۳۸ که می گوید (هیجده سنه میگفردن) نوشته شده همچنین از کتاب اقدس (کتاب احکام، بهاء) نقل نمایم.

(استفاده)

شاید خوانندگان گرامی که عبارات منقوله از بیان بر سرند تعجب کنند که

این عبارات زشت و احکام رکیک چگونه ممکن بوده که یکقرن؛ بلی یکقرن
 جمعی را سرگیج کند و چون تردید کنند نویسندۀ را متهم نمایند که شاید
 خودم ساخته و بسید باب بسته ام البته از این که از کتب چاپ شده خودشان
 نقل میکنیم استفاده کرده و خودم را از تهمت مبری میدارم و اما اینکه چطور
 یک قرن این سرگیجی برای گروهی بوده با کمال تأسف از مجموع آنچه گذشت
 و آنچه خواهد آمد رفع تعجب خواهد شد و اوضاع ایران و ایرانی کاملاً وضوح
 پیدا می کند

هـ (محتوی کتب)

این حکم محققاً از بیان بوده شاهد آن: ۱- در کتاب اقدس صفحه ۲۸ میرزا
 حسینعلی بهاء تصدیق میکند که در بیان این حکم نازل شده پس از آن لطف
 فرموده و این حکم را نسخ نموده اند (چه لازم بود نسخ کنند گوسفند شعور
 ندارد که بفهمد این حکم اصولاً مخالف عقل و وجدان و آفرینش انسان است) *
 گوسفند که نمیتواند بفهمد که چنین حکمی از جانب خدا بتوسط پیغام آوری
 ممکن نیست نازل شود. گوسفند که نمیتواند بفهمد که قبل از عمل بحکم، نسخ
 حکم محال است زیرا ارزش قانونی پیدا نمیکند و فقط سخنان سگونی بیهوده
 خواهد بود *

گوسفند که نمیتواند بفهمد که اصولاً این حکم با سازمان بشر که قابل
 تعلیم و تعلم آفریده شده سازش ندارد

گوسفند که نمیتواند بفهمد که درس خواندن لا اقل برای خواندن بیان فارسی و
 عربی لازم است و خود این حکم باالزامه نقیض امر بخواندن و نوشتن خود
 بیان است زیرا تعلیم و تعلم بالنسبه بیان واجب میدانند، درس خواندن را حرام

میدانند، آیا بدون الفبا ممکن است کسی کتاب بیسان را بخواند؟ گویند که
 نمیفهمد نسخ دلیل اثبات است خود آقای بها که نسخ این حکم را کرده اند بالاختصاص
 و بالملازمه تصدیق کرده است که این حکم از جانب خدا بوده و در موقع خودش
 قوت قانونی داشته و بعد نسخ شده

خلاصه چه لازم بود نسخ کنند اگر برای گویندگان بود مثل سایر احکام
 غیر عملی که نسخ نشده آن را هم بحال خود میگذاشتند
 بهر حال در کتاب اقدس صفحه ۲۸ میگوید (قد عفا الله عنکم ما نزل فی البیان
 من محو الکتب و آذناکم بان تقرؤا من العلوم ما ینفعکم)

ترجمه - خدا عفو کرد از شما (خطاب بگویندگان) چیزی را که نازل
 کرده بود در کتاب بیان که عبارت از محو کتب بود و ما اذن و رخصت دادیم
 شما را باین که قرائت کنید و بخوانید از علوم چیزی که نفع میدهد شما را
 (تکرار میکنم راستی آقای بها اظهار لطف نموده اند)

۲- در دلائل العرفان در صفحه ۲۱۴ از بیان چنین نقل مینماید (فی الباب العاشر
 من الواحد الرابع لایجوز التدریس الا فی کتب البیان، و الکلام و المنطق ابدأ
 لایجوز) ایضاً در صفحه ۲۲۵ (فی الباب السادس من الواحد السادس فی حکم
 محو الکتب الاماناً فی هذا الامر)

این حکم بقوت خودش تا نزول نسخ آن باقی بوده و اقل مدت قوت او بر
 حسب عین عبارت ایقان ص ۱۲۱ که میگوید (و آن مدینه کتب الهیه است
 در هر عهدی مثلاً در عهد موسی تورات بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد
 محمد رسول الله صفرقان و در این عصر بیان)

و باز در ص ۱۰۶ تعیین عصر نوشتن ایقان را مینماید هزار و دو بیست و هشتاد

سنه از ظهور فرقان گذشت)

پس از ۱۲۶۶ تا ۱۲۸۰ بقول بها این ۱۴ سال بشرو نوع انسان مأمور بوده که همه کتب روی زمین را محو نماید بر حسب دستور خدای آسمان و زمین و بنا بقول بایبهای غیر بهائی تا امروز هم بر حسب فرمان و حکم خدائی در بیان باید کلیه مدارس همه امم بسته و همه کتب محو و نابود شود

ه (قطع و تین) ه

ه ه ه ه ه چه بهتر از این

دعویهای کذب از مقام اولو العزمی و نبوت و رسالت و ولایت در ادوار بشریت بسیار بوده و خداوند عالم هر يك را بقسمی مفتضح و رسوا فرموده آنچه سحر و شعبده بنام معجزات در مقابل انبیاء آورده اند باطل کرده ولی از همه ملبیح تر این است که شاهد کذب در خود آیات صاحب دعوی باشد

آیا قطع و تین بهتر از این و شیرین تر از این میتوان فرض کرد که کسی دعوی آیات از جانب خدا بکند و خود آیه او دلیل دروغگویی او باشد این است حقیقت صدق مقال (و لی تقول عایننا بعض الاقاویل لاخذنا منه بائیمین ثم لقطعنا منه الوتین) که دست یمنای بر برکت حق صاحب دعوی باطل را مقهور میکند و رک دل او که همان شبه آیات آوردن است دلالت بر ضلالت او نموده و او را نابود و هلاک میکند (اگر خواننده گو سفند نباشد)

در دلائل العرفان و ایقان و دلائل سبیه مکرر در مکرر بتقریر تمسک میجویند که اگر از جانب خدا نبوده باید خدا او را باطل کند آیا بهتر از این فرض میشود که دعوی کسی را باطل کنند که شاهد کذب او را مقرون بدعوی او نمایند؟

(برای خنده صدا دار)

کورشو تا جمال بینی ، کورشو تا صوت ملیحم بشنوی قبول کن که خدا حکم بحرمت تعلیم و تعلم همه علوم در یک زمانی نموده باشد و منحصر کرده باشد همه علوم را بکتاب بیان. آیا حق این سؤال را داری که احکامی که در بیان بوده و اولاد انسان منحصرأ باید آنها را یاد گیرد و عمل کند و هیچ علم دیگری تحصیل ننماید و هیچ عمل دیگری از او سرزند چگونه جواهر آبداری بوده که درخشندگی و درخشندگی آن کفایت از همه علوم و معارف را مینموده است اگر حق این سؤال را بخودت میدهی چند کلمه از بیان برای شما مینویسم تا منم شریک در این خیر شده باشم

دست بر دل بگذار و محکم باش

(حکم مقعد)

صفحه ۲۴۴ از دلایل العرفان از کتاب بیان نقل میکند: (فی الباب الاول من الواحد النا سع عز کل ارض لله است « صدر مجلس » در هر مقعدی یعنی در هر مجلسی ، سزاوار است جای یک نفس یعنی یک نفر ، باقی گذارند برای من بظهوره الله چونکه نمیشناسند او را لاحترام او باسم او ولی او میشناسد و میبغند بر عبادی که بر اسماء این اعظام واحترام مینمایند) نویسنده ناچار است برای شرح این حکم عرض کند :

سید باب در همه نشریاتیکه بنام اوست از بیان و غیر بیان اظهار عشق مفرطی بمن بظهوره الله مینماید یعنی کسیکه او را خدا ظاهر میکند (امام زمان شخصی که شیعه میگوید) (امام زمان نوعی) (پیغمبریکه بعد از دو هزار سال دیگر طبق حروف مستغاث یاید) (آقای میرزا حسینعلی بها چنانکه بهائیهها میگویند)

معلوم نیست غرض او «سید باب» از من بظهوره الله کیست. هر چه هست اظهار عشق زیادی با او داشته. در اینجا میخواید بگویند: (در هر مجلسی صدر مجلس کسی نه نشیند و بنام او باقی گذارند که اگر در آن مجلس حاضر شود معطل جا نشود که خلاف احترام او باشد) *

مطلب باین سادگی را با آن عبارات خیلی قشنگ که: در هر مقعدی جای يك نفس باقی گذارند ادا کرده است

باز کور شو، کر شو، بگو، از روی اذعان، از روی ایقان، انصافاً، انصافاً خیلی بلاغت دارد، در حد اعجاز است؛ يك حرف او را هم کسی نمیتواند اتیان کند. پس از آن اطاعت کنید، در مقعد خودتان با من ایشان جای يك نفس بگذارید *

باز تکرار میکنم که از بیان، بلی بیان آسمانی، بلی بیانی که آیت حق است و از آورنده او جز همین آیت نباید معجزه ای خواست، بیانی که او را نشان نمیدهند. بیانی که نسخه های او را جمع کرده و در هر مجلس و محفل میگویند بیان نادرده از قرآن افضح و ابلغ است و هیچکس نمیتواند يك آیه، بلکه يك حرف از او بیاورد. از بلاغت، از فصاحت لذت برید، کیف کنید، از حسن عبارت، از جودت تعبیر دوباره بخوانید (عز کل ارض لله است در هر مقعدی سزاوار است جای يك نفس باقی گذارند الخ) *

البته این حکم برای عموم جهانیان و برای همه نقاط روی زمین در همه مجالس بوده و واقعاً هم عملی بوده؛ مثلاً در يك مجلس که صدر او را خالی گذارده بودند کفایت از مجالس دیگر نمیکرده. در شرق و غرب عالم هیچ مجلسی نباید منعقد شود که در آن مقعد جای يك نفس نباشد

(باز هم حکم مقعد)

در کیش با بی‌ها و بهائیه‌ها طبق بیان واقف‌س باید نوای قرآن خواندن را در آورند .

و با صوت ملیح حزین بخوانند شما هم اگر میل دارید با صوت حزین بخوانید ولذت برید ولی اگر در بین خنده گلوگیرتان شد البته نمیتوانید با حزن بخوانید پس خیلی متوجه باشید که نخندید

صفحه ۲۲۳ دلائل العرفان از بیان چنین نقل میکند:

(فی الباب السابع من الواحد السابع ینبغی لمن یدرت من یظہرہ اللہ ان یسئل من فضله اذا شاء یمن علیہ فالیشرفن مقعدہ بتراب نعلین) ترجمه: سزاوار است برای هر کس درک زمان من بظہرہ اللہ کند اینکه بخواند از فضل او اگر اراده کند من بظہرہ اللہ منت گذارد بر او پس باید البته البته من بظہرہ اللہ مشرف کند مقعد او را بخاک نعلینش)

از جمله بالا منظور رسیدن باب آنستکه هر که درک زمان من بظہرہ اللہ کرد تمنا کند که به منزلت شریف برسد)

این مطلب ساده با آن عبارات قشنگ، با فصاحت ذکر شده. از غلطیهای عبارتی صرف نظر می‌کنیم - از غلطیهای مدلولی اغماض مینمائیم. نمیگوئیم - برای کسی که این همه با و خشوع میشود حکم و جویی مؤکد بنوان تأکید ثقیله با سؤال و خواهش بی‌مناسبت است

نمیگوئیم هر حکم و جویی که معلق با اراده فاعل شد نتیجه اباحه و ترخیص میدهد، نمیگوئیم در این صورت فعل امر آوردن اصولاً غلط است، منطلق نمیخوانیم چون حرام است و قضیه شرطیه را از قضیه حتمیه فرق نمیگذاریم

از همه گذشته بازاری مینویسم مشرف کردن مقعد بخاک کفش جز همان معنی (قی یا) (قی فلانی زدن) چیز دیگر هست؟ آیا مشرف کردن مقعد بخاک کفش بمعنی تشریف بردن بمنزل کسی است؟

این عبارت افصح و ابلغ از همه عبارات را که مطلب بآن سادگی بایستد پیچ و خم که نتیجه اش هم غیر از فحش نیست به معجزیت پذیرفته و میگویم معجزه وارونه هم معجزه است و الحاصل خر میشویم میگوئیم اگر در بلاغت معجزه نکرده، در رکاکت کرامت نموده است.

کسی باین رکیکی نمیتواند عبارت بگوید اما برگردیم به نتیجه حکم. اگر واجب شود بر من یظهره الله که بخانه کسانی که درك دوره او را مینمایند برود باید بمنزل يك بلیون جمعیت روی زمین برود چون در خود بیان تصریح شده که همه روی زمین طوعاً او کرهأ باو ایمان خواهند آورد بنا براین اگر هر منزلی راده نفر فرض کنیم يك بلیون نوع بشر بصد هزار بلیون منزل تقسیم میشود و برای هر منزلی سه دقیقه که فرض کنیم تمام يك عمر ۵۰۰ ساله کفایت نمیکند

حکم بدیع

صفحه ۲۳۶ دلائل العرفان نقل از کتاب بیان: فی الباب الثالث والعاشر من الواحد السابع مما فرض الله علی کل عبید ان یکون عند هم (نوزده) آیه من یظهره الله فی ایامه بخطه) حاصل معنی واجب است بر همه که نوزده آیه بخط من یظهره الله نزد آنها باشد بنابراین چون حکم این است که همه روی زمین ایمان آورند جناب من یظهره الله باید يك بلیون ۱۹ آیه بنویسند در این صورت حساب کنید چه اندازه با ید عمر کند و همه مشغول نوشتن آیه برای مؤمنین باشد

(حکم تشنك)

صفحه ۲۳۵ دلائل العرفان نقل از کتاب بیان (فرض علی الكل ان یکتب من مطلع شهر الی شهر آخر واحد فی واحد مما یحب من اسماء الله) هر یک نفر باید يك طلسم از وفق اعداد در هر ماه بر کند پس مقدماً همه افراد بابی و بهائی باید عالم بوفق اعداد و طلسمات باشند

تتمیم - در همان صفحه (فی الباب العاشر من الواحد السابع فایحرض کل نفس بهیکل اسم المستغاث) و اگر مستغاث را بر عدد اللهم طرح کنیم نوزده شود.

اتمام - این حکم را برای زنها بشکل دائره و برای مردها بشکل مربع.

البته با این حرز گرك خوار نخواهید شد

صد میلیون خانه در شیراز، گوشه شمشیر گرها

صفحه ۲۳۴ دلائل العرفان نقل از بیان چنین مینماید (الباب التاسع من الواحد السابع فرض علی الكل آن یبنی بیتاً علی ابواب «نود و پنج» و بیتاً علی ابواب «نود» توضیح مطلب این که واجب کرده محل تولد خودش خانه گوشه شمشیر گرها را د که فضای او تقریباً چهار متر در چهار متر است و مشتمل بر يك اطاق بالاخانه و يك اطاق زیر آن و يك اطاق دیگر وصل بهمان تختانی دارد) حکم کرده که این خانه کعبه باشد و قبله همه امم باشد و دستور داده است که برای کعبه ۹۵ درزب بگذارند.

در اینجا حکم میکند که بر هر در بی هر یک نفری يك خانه بسازد بنا بر این اگر همه روی زمین ایمان بیاورند و برای هر يك نفری يك خانه فرض کنیم بایستی يك بلیون خانه اطراف خانه او در گوشه شمشیر گرها شیراز بنا شود.

اگر خانه مورچه فرض کنیم البته ممکن است.

گوشت لار را ز رورق میزنند که بفروشدند صندوق سر بسته را بتوصیف می چاکانند

نویسنده حدود صد قسمت از اطراف نوشته جات چاپی بیان تهیه کرده بودم که بنویسم و خوانندگان را متوجه سازم ولی قبض پیش فروش داده ام، کتاب از ۲۰۰ صفحه نباید متجاوز شود زیرا آن وقت در مقام طبع خیلی متضرر خواهم شد از همین جهت بقیه آنچه را جمع آوری کرده ام میگذارم برای وقت دیگر و همین جا تعرض به بیان را خاتمه میدهم

آقای میرزا ابوالفضل در ص ۱۵ از فرآید میگوید: دو صاحب این امر امنع و ازید و افصح و اعلی و اظهر از آیات قبل دارد، خوانندگان دو مرتبه سه مرتبه برگردند، هی مکرر بخوانند، معنی فصاحت، بلاغت، علو، ظهور زیاد را به بینند

☆ (سید باب استقامت نداشته) ☆

سید باب در باطن از دعوی خدائی هم کم نمی آورده. ولی در مقام اظهار و ابراز از ضعف نفس کاملاً روز بین بوده. اگر خلوت بی اغیاری میدیده و يك نفر مستمع خوش باوری بوده بعد باور او دعوی میکرده. از مقام نیابت سید کاظم رشتی، مقام الوهیت، رکن رابع، باب امام، نیابت مخصوصه از طرف امام، خود امام بودن، پیغمبر بودن، خدا بودن، و از همین جهت در ابتدای امر که فقط میخواست باب امام و بجای سید کاظم باشد مبلغینی که میفرستاده بآنها دستور میداده که نام او را نبرند تا وقتیکه حسین خان حکومت شیراز

طاس او را از بام انداخت و او را بسخن در آورد که دعوی علمنی کرده بازدر دعوی خودش بهمین اندازه قناعت کرد که بزرگترین رؤساء شیخیه باشد . دعوی قائم آل محمد بودن فقط از وقتیکه او را از اصفهان حرکت داده اند شروع میشود .

دعوی دین تازه و احکام تازه فقط در وقتی بوده که در چهارمق بوده اینک از عین عبارات او ما در عهده داریم که این مقصد را بخوانند کان گرامی محرز نمائیم :

○ (دلائل سبیه) ○

چنانیکه سابقاً اشاره کردیم آثار باب را جمع کرده اند ولی بعض از آنها قسمی است که نتوانسته اند جمع نمایند و گذشته از این در کتابهای چاپ شده و الواح دیگر ثبوت آنها را تقریر کرده اند منجمله کتاب دلائل سبیه است که در وقتیکه سید باب در ماکو بوده نوشته یا باسم او نوشته اند و علی ای حال در نزد خود بابیها و بهائیها بمسلمیت ذکر میشود در آنجا مینویسد: (چون حد این خلق را میدانستم از این جهت امر بکتمان اسم خود نموده بودم، این امر کردن بکتمان اسم در همان وقتی است که هنوز حکومت شیراز او را بیرون نیاورده بوده و در ماکو از آن روزها یاد کرده است . بلی در آن وقت و تا اصفهان که بوده خود را رئیس شیخیه معرفی میکرد و قبل از واقعه شیراز جرئت اینکه بهمین عنوان هم اظهار و اظهار کند نداشته .

بیاد شما می آورم عبارت حاج میرزا آقاسی را که بعد از کاغذ نوشتن بشاه و او که در آنوقت رئیس الوزرا بوده نوشته شده .

در آن نامه حاج میرزا آقاسی مینویسد : چون اکثر این طایفه شیخی را

مداومت بچرس و بنك است» . پس خود را در نزد شاه و وزیر بهمین عنوان که رئیس شیخیه و نایب خاص است و زیاده اینکه با وجود من کسی دیگر نایب امام نیست و سلاطین باید بمن کمک کنند تا دین اسلام را رونقی تازه دهم بیش دعوی نمیکرده . بعدها قسمت «انی اناالقائم» پیش آمد آنهم بمعنی قیام کننده برای نصرت دین اسلام نه يك دین تازه . بعدها قائل باین شد که روح امام زمان یعنی پسر حضرت امام حسن عسکری ۴ در او حلول کرده است و این همان وقت است که در ما کو بوده است که مینویسد:

(و بدانکه در اینمقام آنجسد جوهری بعینه این جسد است و هر گاه خداوند خواهد هزار سال متجاوز عمر را بسن ۳۰ یا ۴۰ ظاهر فرماید) در کتاب دلائل سبعة در این قسمت و قسمتهای دیگر بخودش وعده غلبه تا دوست و هفتاد را میداده ولی خبر از مرگ خودش نداشته است

(من شك دارم)

باستثناء تفسیر سوره یوسف و تفسیر سوره کوثر که قبل از حبس باب نشر یافته آنچه را که باونسبت میدهند نویسنده شك و تردید میپذیرد چنانیکه بعداً مفصلاً خواهیم خواند

(پس هی گوئیم)

اگر - اگر - اگر - بیان از میرزا علی محمد بود در آنجا دعوی خدائی کرده است ص ۲۱۳ دلائل العرفان نقل از بیان : (فی الباب الاول من الواحد الرابع فی ان للنقطه د سید باب « مقامین مقام ینطق عن الله و مقام البهکی عن العبودية الصرفة)

مقام ینطق عن الله در ص ۱۹۵ از لوح سید باب برای میرزا یحیی نقل میکند

که بمعنی حلول حقیقی است و این که هر کس من بظهوره الله هست خود خداست که در میان مردم است این است عین عبارت او:

(فا یقن بان الله فیکم وما اراد ان یعرف نفسه) میگوید یقین داشته باش که خدا در میان شماست یعنی یک نفر مخصوص در میان شما است که او خداست ولی میترسد و خود را معرفی نمیکند

باز در همان قسمت اول که زمینه خدائی ظهورات بعد را درست میکنند میگوید: (و بعد از غروب شمس احدی غیر من بظهوره الله قادر بر این نحو ظهور نیست)

سید باب استقامت نداشته

استقامت دو مرتبه دارد • یک مرتبه استقامت در نفس خود ش که خودش بخودش ایمان داشته باشد و یک دعوی مجرّم و معین از اول امر تا آخر عمر داشته باشد خواندیم که چنین چیزی نبوده بلکه هر دهی نغمه داشته است • رتبه دوم استقامت در مقابل خلق است • سید باب بهیچوجه استقامت در مقابل خلق نشان نداده • از اول چنانچه خواندیم بتصدیق خودش حتی دستور میداده که نامش را هم نبرند بعد از افتتاح در مسجد و کیل صریحاً خود را انکار کرده و عبارت غلط کردم ... خوردم توبه کرده و تا آخر عمر هم بعد از فتوای بقتلش توبه نامه او مشهور است و فعلاً در ارشیو مجلس پارلمان ملی عیناً مضبوط و رونوشت آن عیناً از نظر خوانندگان میگردد

* (توبه نامه باب) *

ه (که بناصر الدین شاه قاجار نوشته است) ه

فداك روحى الحمد لله كما هو اهله ومستحقه كه ظهورات فضل ورحمت خود را در هر حال بر كافه عباد خود شامل گردا نیده بحمد الله ثم حمداً له كه مثل آنحضرت را ینبوع رأفت ورحمت خود فرموده كه بظهور عطوفتش عفو از بندگان و تستبر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده شهد الله من عنده كه این بنده ضعیف را قصدی نیست كه خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی قلبم موفق بتوحید خداوند جل ذكروه و نبوت رسول او و ولایت اهل ولایت او است و اسانم مقرر بر كل ما نزل من عند الله است امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی كه خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرضم عصیان نبوده در هر حال مستغفرو تائبم حضرت او را این بنده را مطلق علمی نیست كه منوط بادعائی باشد استغفر الله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات كه از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجة الله علیه السلام را محض ادعای مبطل و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعائی دیگر. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آنحضرت چنان است كه این دعا گورا بالطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرافراز فرمایند و السلام.

و ضمناً برای اطلاع خوانندگان رو نوشت پاسخ علماء را بسید باب مینگاریم

سید علمیه محمد شیرازی شما در بزم همایون و محفل میمون در حضور نواب اشرف والا ولیعهد دولت بی‌زوال ایده الله و سنده و نصیره و حضور جمعی از علماء اعلام اقرار بمطالب چندی کردی که هر يك جدا گانه باعث ارتداد شماست و موجب قتل، توبه مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده است شبهه خبط دماغ است که اگر آن شبهه رفع شود احکام مرتد فطری بشما جاری میشود.

علی اصغر الحسینی حرره خادم الشریعة المطهره ابوالقاسم الحسینی کلیدیه این توبه نامه علاوه بر کتاب ادوارد برون در صفحه ۴۶۹ و پاسخ علماء اعلام در صفحه ۴۷۱ سالنامه نور دانش نشریه سالیانه انجمن تبلیغات اسلامی سال ۱۳۲۵ شمسی نیز گراور شده است که از کتاب فلسفه نیکو نقل کرده اند

((خدا نمیترسد))

خدای آسمان و زمین از کسی نمیترسد، زبان گویای از جانب خدا را کسی نمیتواند ببیند. کسانی را که برای رسانیدن مقررات و قوانین میفرستد نباید ترس از خلق کوتاهی در تبلیغ نمایند «۱». اگر-اگر وقت و زمان مقتضی رساندن مقررات نباشد اصولاً خدا پیام نمیدهد. اگر پیام فرستاد کسی قدرت جلو گیری از آن را ندارد. از همین جهت سه چیز ویژه پیامبران است ۱- باتفاق همه ملل و اجماع اهل عقل و کلام (که آقایان حرام کرده اند) پیغمبر تقیه نمیکند و جهراً و علناً بی‌خود را می‌رسانند. بلی امام چون بی‌خود آور نیست ممکن است برای حفظ احکام

«۱» الذین یبلغون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون احداً الا الله

مهمتری و مقررات بزرگتری تقيه بنمايد آنها را از خصوص کسانی که بمداراة با آنها توسعه دين فراهم ميشود (مثل تقيه امامان شيعه از خصوص اهل سنت و جماعت) و اما شخص پيام آورنده از جانب خدا و قانون گذارنده بين خلق يك تنه در مقابل همه اهل عالم استقامت بايد بورزد و پيام حق را برساند

۲- پيغمبران گذشته ميشوند، محبوس ميشوند، مقهور ميشوند، اسير ميشوند و لى و لى پس از ابلاغ و اكمال که اتمام حجت و ايضاح مہجت شده باشد که اگر فرعون توانست موسى را بيك صند و قچہ ببرد و حبس کند و نگذارد احکام خود را بر مردم بگويد خدا که موسى را فرستاده مقهور فرعون شده است يعنى نقض غرض شده است و نقض غرض از قادر مطلق مجال است

۳- اين که پيغمبران چون ايمان بخود دارند باک از کشته شدن ندارند و چون اعتماد بحفظ خدا دارند از اظهار حق و حقيقت پروا نميکنند و خدا هم آنها را حفظ مي فرمايد تا احکام حق را ابد ابلاغ فرمايند

((تقيه))

تقيه حفظ کردن جان و مال و عرض است در مقابل ظالم و معاند ، تقيه دو

قسم است :

۱- تقيه دينيه ۲- تقيه ضريبه

اما تقيه دينيه معنای آن اين است که در مقابل ديگری که در اصول هم کيش است و در فروع مخالف است تقيه کند اين تقيه برای حفظ وحدت کلمه جـاـبـز بلکه واجب است

علی با اين که بنص پيغمبر خليفه است مداراة با غاصبين خلافت مينمايد

حتی بجماعت آنها حاضر میشود تا اختلاف کلمه حادث نشود و مسلمانان بتوانند در يك قرن از آنجا که آفتاب طلوع میکند تا آنجا که آفتاب غروب مینماید استیلا پیدا کنند و کلمتین لا اله الا الله - محمد رسول الله را بلند نمایند این تقيه دینی است یعنی تقيه برای حفظ دین خدا. این تقيه بر امام

که پیام آور نیست جایز است بلکه در بعض مراحل آن واجبست

۲- تقيه ضرریه که در مقابل مخالف با اصول دین است، این قسم تقيه بر امام جایز نیست، خود را برای دین خدا فدا میکند و بکشتن میدهد و حفظ جان خود در مقابل دین خدا نمیکند و اما برای مسلمانان دائر مدار اهمیت موضوع و قدرت آنان است ممکن است برای ضعفا و مستضعفین جایز شود

اما پیام آور از جانب خدا نه تقيه دینییه بر او جایز است و نه تقيه ضرریه .

بلی بلی ممکن است که با عدم استعداد و قوت اصولاً قانون نباشد چنانیکه در ابتدای بعثت پیغمبر حکم جهاد ، حکم زکوة نبوده و بعداً امر بان شده

اما این که پیغمبری بفشار ظالمی انکار خود کند در هیچ ملتی ، در هیچ امتی

بهیچ عنوانی دیده نشده است

خذلان سید باب

اصولاً قبلاً گفتیم که ما هنوز نتوانسته ایم بعد از تحقیق و تحری تصدیق کنیم که غیر از کمی از تفسیر سوره یوسف و سوره کوثر و العصر از سید باب محقق باشد و در همان مأمم جز دعوی باب امام بودن و مروج دین اسلام بودن دعوی دیگری نیست و احکامی برخلاف اسلام در آنها ذکر نشده است و خواندیم که از رمضان ۱۲۶۱ تا شعبان ۱۲۶۵ که او را کشته اند داد آندرم محبس با در خلوت معتمد الدوله بوده

و مردم بنوع عموم باوراه نداشته اند و کسی با او بالمشافهه نمیتوانسته است تماس پیدا کند و حکمی از احکام، مقررۀ از مقررات او، قانونی از قوانین او یا لااقل دعوت او را از خود او بدون واسطه بشنود در خلال این احوال فقط و فقط مردم خاص انگشت شماری او را درك میکرده اند چنانیکه در تاریخ مختصر یک، بیان کردیم فهمیدیم و بالاخره يك جامعه قابل اعتنائی فرض کنید سیصد نفر، دو بیست نفر که خود آنها از زبان او دعوت او را به پیام آوردی از جانب خدا بشنوند در تمام عمر او دیده نشده است حتی برای یک مرتبه هم دعوت خود را بدین جدید و آئین تازه علنی و جهاری نتوانسته است بگوید. در این صورت آنچه نشریات باسم او است غیر از همان قسمتها که قبل از قطع طرق از او بوده همه آنها محل تردید و شك است .

د (مشافهه میگوئیم)

نمیگوئیم کتاب بیان از او نیست . در صورتی هم که باشد بر حسب تصدیق خودشان احکام و مقررات آن در زمان خود سید باب حتی بدست پیروان او نرسیده است .

میرزا ابوالفضل در کتاب دلائل العرفان در صفحه ۱۹۴ در اطراف لوحی که در آخر عمر برای میرزا یحیی نوشته است چنین میگوید :

(و چون ابتدای امر بود و از تعلیمات جدید مطلع و آگاه نبودند و مقارن نزول این دو لوح نقطه اولی روح العالمین فدا را برصا ص غل و بعضا ، شهید کردند) .

طبق این عبارت و عبارت آقای عبدالبهاء در مقاله سیاح ص ۴۹ در اطراف موضوع چنگ قلع، طبرسی (و در شهرهایی که جمعیتی داشتند چون سؤال از

تکلیف غیر میسر و جمیع ابواب مسدود بحسب عقائد سابق بدفاع برخاستند) احکام بیان نه عبادات (نماز ۱۹ رکعت) و نه سایر قسمتها بهمیچکس در زمان خود باب نرسیده نماز را برویه اسلام اقامه مینمودند چنانچه در ص ۵۰ تاریخ زنجانی مینویسد که ملاحسین امر باذان کرد بلکه زیاده بر این بقلم میرزا حسین زنجانی در اطراف موضوع زنجان مینویسد (در روز دوم هجـوم بر حسب امر حضرت نقطه اولی چون مصادف با جمعه بود اقامه نماز جمعه در مسجد نمودند) سابقاً خواندیم که قسمت کشته شدن باب مصادف با واقعه زنجان بوده پس طبق این ادله که ذکر شد سید باب توفیق نیافته است که احکام خود را حتی بگروندگان خودش برساند

اینست معنی واقعی و حقیقت خذلان

هیچ نبی یا فرستاده و پیام آوری از جانب خدا قبل رساندن از پیام مقهوره نبوده زیرا این مقهوریت اگر واقع باشد مقهوریت خداست و نقض غرض است و خواندیم که بر قادر مطلق نقض عرض روا نیست

(ما صرف نظر میکنیم)

نویسنده از این که باینها و بیاثبات طریق اثبات بیان را از جانب میرزا علی محمد ندارند صرف نظر می کنم عمده اهمیت نظر این جاست که سابقاً در ویژه دوم از برای پیام آوردن از جانب حضرت یزدان گفتیم که بساید بنحو اتمام حجت و ایضاح مهجرت پیام را رسانیده باشند و خداوند عالم او را حفظ کند تا پیام خود را برساند خواه مردم بپذیرند یا نپذیرند

میرزا علی محمد نتوانسته است پیام خود را برساند و زائد بر این در تمام مدت دعوت و اظهار قانون گزاری که شروع آن از

قلعه ماکو و اختتام آن بکشته شدن اوست و تماس عمومی با پیروان خود بهیچوجه نداشته

از همین جا ارزش نثریاتی که در این مدت بنام او شده است معلوم میشود

(بیان چیست)

این اسم را از عبارت سید کاظم که در اوصاف رکن رابع گذشت (و باب البیان) برداشته از همان ابتدای سوره یوسف نوشتجات خود را بیان نام مینهاد. پس این اسم در ابتدا برای همه نثریات بوده و بعد از آن طبق آنچه دستور میدهد که نثریات او را در ۱۹ کتاب و پنج جلد مرتب و منظم کنند و بعداً در اصطلاح بابیان و بهائیان اسم از برای خصوص کتابی که مشتمل بر ۱۹ واحد و هر واحدی ۱۹ باب باید باشد بافت میشود در صورتیکه مکرراً گفته شد که آنهم جز یازده واحد ناقص دیده نشده یعنی بندگان توانسته اند جلوه دهند خدا را بگیرند و خدا بیش از ۱۱ واحد نتوانسته است بگوید بیچاره خدا !!!

ه (ارزش علمی سید باب) ه

همه ملل صاحب کتاب: یهود - نصاری - مسلمانان تواریخ پیغمبران را از زمان حضرت ابراهیم تا این زمان محرز میدانند. بدون هیچ شبهه در نزد هیچ ملتی از این سه ملت که ذکر شد موسی قبل از داود صاحب زور و داود قبل از مسیح و عیسی قبل از پیغمبر آخر الزمان بوده است فاصله بین موسی تا زمان داود ۵۰۰ سال و چیزی و فاصله بین داود تا حضرت عیسی در اغلب تواریخ ۱۲۲۶ سال است که پس از داود عیسی مبعوث شده. فاصله بین عیسی تا زمان پیغمبر بقول مشهور ۶۰۰ سال و قول غیر مشهور پانصد و اندی است

* (داود) *

داود یکی از پیغمبران مرسل در بنی اسرائیل بوده و اقامه توراۃ فرموده و تابوت سکینه را از اهل فلسطین که غلبه کرده بودند دوباره گرفته و با غلبه خدائی احکام توراۃ را پس از ۵۰۰ سال اقامه فرموده

زبور داود احکامی غیر از همان احکام موسی ندارد - در اغلب مناجاتها با اخلاقیاتی است که امت موسی را بآن تربیت مینموده

تاریخ داود خیلی واضح و روشن و بی ستر و خفا است - هر کس بگوشش تاریخ بیت المقدس خورده میدانند سلیمان پسر داود بیت المقدس را بیک آبادی خیلی قابل ذکری تعمیر کرده و بالجمله هر بچه طلبه که با اندازه ششماه تحصیل در ملل و نحل و دیانتهای روی زمین داشته باشد میدانند که یک امت معینی با اسم امت داود دارای زبور غیر از بنی اسرائیل و عیسویان و مسلمانان نیستند و در تمام روی زمین یافت نمیشوند که يك طبقه باشند که ایمان بموسی نداشته باشد و ایمان بد او و زبور داشته باشند. پس از آنی که خواننده گرامی داود را شناخت يك قسمت از دلائل سبعه را با فرمایش آقای عبدالبها از نظر خواننده می گذرانیم :

(باب و عبدالبهاء در موضوع داود چه میگویند؟)

بکنفر طالب حق بمیرزا علی محمد مکانبه کرده (بعضی میگویند خال او است، در وقتیکه میرزا علی محمد در ما کو بوده) در کاغذش چنین مینویسد :

(عین عبارت باب در دلائل سبعه (۱) که اشاره بکاغذ او مینماید مقدمه برای جواب)

۱۶، تذکر عبارات دلائل سبعه در پیرائت و نظریه نویسنده در غیر پیرائت است

(و آنکه میگوئی مابین خود و خدا از برای من یقین حاصل نمیشود و الا مؤمن میبودم بدانکه مابین خود و خدائی که میگوئی محض وهم است حجتی بر آن نداری) یقین داشتن و یقین نداشتن و جدائی انسان است و هر کسی هر موضوعی را خودش میدانند که یقین دارد یا ندارد، جواب از کسی که میگوید یقین ندارم نمیشود گفت یقین داری و خودت نمیدانی و توهم میکنی که یقین نداری.

(نظر کن در امت داود ۵۰۰ سال در زبور تربیت شدند تا آن که بکمال رسیدند بعد که موسی ظاهر شد) اگر میل دارید قبری بخرید و حد دانائی ذکر - فوآد - باب الامام - نایب الامام - حضرت قائم - پیغمبر - نقطه اولی - رب اعلی را بدانید و یقین کنید که رب اعلی انقدر از حالات بندگان اطلاع دارد که داود قبل از موسی نبوده و زبوری قبل از موسی نیامده است

(قلیلی که از اهل بصیرت و حکمت زبور بودند ایمان آوردند و مابقی ماندند و کل مابین خود و خدا خود را محق میدانستند) اهل هرامتی که یقین برخلاف واقع داشته باشند بحکم عقل دو قسم هستند، یکقسم کسانی که تقصیر در فهم نکرده باشند آنها طبق حکم عقل عقاب هم ندارند، مثلاً در همان روز بعثت پیغمبر آخر الزمان فلان شخص عادی بازاری در محیط ایران یا اروپا که بدینی

متدین بوده و اسمی از پیغمبری آنحضرت نشنیده بهیچوجه مسئولیت ندارد ولی قسم دوم که بوا سطة تقصیر در تحصیل بنحو عادی کرده باشند و یقین برخلاف واقع داشته باشند مسؤل هستند اینمطلب برای مرتبه تحصیل ابتدائی فن کلام کاملاً واضح است بشخصی که پیغمبری میگوید میانه خود و خدا یقین ندارم پیغمبر باید اسباب یقین او را فراهم کند نه این که بگوید اینهای دیگر هم یقین دارند و یقین ایشان فاسده ندارد (نه این بود که میخواستند مکابره با حق کنند مثل حالت خودت که غرضت مکابره با حق نیست

بلکه دوست میداری که یقین حاصل نمائی تا مؤمن شوی) ببینید این پیغمبر دروغی چطور خدا بزبانش گذارده اعتراف میکند که این سؤال کننده جز حق طلبی منظوری ندارد و ممدانک در مقام هدایت اربه بل بله و دروغ بافی افتاده (امت داود را هم مثل خود تصور کن که اگر یقین مینمودند موسی همان پیغمبری است که داود خبر داده احدی از امت او خطور دون ایمان نمیکرد چگونگی آنکه کافر شود و حال آنکه از یوم ظهور موسی تا اول این ظهور «ظهور خودش» ۲۲۷۰ سال گذشته) عجب دروغ باین گندگی لا اقل از ملا ایلاوی یهودی یا د کتر مسیح مسیحی یا سید کاظم رشتی میخواستی بررسی از زمان موسی تا زمان خودت چقدر فاصله است تا بگویند / ۳۹۰۰ سال

(و هنوز از حرف زبور یعنی مؤمنین بزبور، باقی هستند در دین خود و مابین خود و خدا گمان میکنند که مصابند) ابدأ در تمام دنیا يك نفر زبوری نیست و گذشته از این اگر هم بود و حقیقتاً مباحه خود و خدا بدین تقصیر بود، و یسئین داشت بهیچوجه معاقب نبود (حال بین مابین خود و خدائی که ادعا میکنند نزد یهودیها لاشیئی است چگونه نزد خالق کل و همچنین نظر نموده در امت موسی ۵۰۰ سال تربیت شدند تا آنکه بکمال رسیدند) فیما بین موسی و عیسی ۱۲۲۶ سال فاصله است این که میگوید ۵۰۰ سال بخورد بندی دانش میکند با این که بیدانش است حق مطلب اینست که خدا بحال بندگان خبردار است و شاهد کذب ادرا همراه خودش فرستاده است (و آنچه وعده داده بود موسی بایشان از ظهور عیسی ظاهر و قلبی از اهل حکمت و بصیرت بودند ایمان به عیسی آوردند و مابقی هم کمال جدو جبهه در آن بودند و مابین خود و خدا میخواستند که آنچه موسی گفته ایمان آورند ولی یقین نمودند و ماندند که تا الان مانده اند و هنوز منتظرند پیغمبری را که موسی خبر داده و مابین خود و خدا خود را مصاب میدانند

حال بیبین ادعائی که میکنند که ما بین خود و خدا یقین نکرده ایم که عیسی همان پیغمبر است که موسی خبر داده چقدر لاشیی است نزدیکی از امت عیسی چگونه نزد خالق • (این عبارات دلائل سبعه بود)

ضمناً آن نکته را هم فهمیدیم که اگر کسی که مال جد و جهد کرده و یقین نکرده عقلامعذور است، لاشیی نیست بلکه جد و جهد او در نزد خدا کاملاً صواب دارد و از همه گذشته هر کس جد و جهد کرد او را خدا هدایت میکند **الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا** نویسنده تحقیق و تجری کرد • اینست نتیجه تحقیق و تجری خودم را در دسترس خوانندگان میگذارم که ببینند از چه راههای واضح بطلان آنها ثابت شده است

در کتاب ایقاظ ص ۸۵ چنین مینویسد: آقای میرزا غلامحسین حکیم بنانی از همین موضوع داود و موسی از آقای عبدالبهاء سؤال میکند ایشان جواب میدهند، انکاری نمیکنند که چنین چیزی سید باب نگفته و دو جواب دیگر میدهند یک جواب اینکه: (این غلط از کتاب است اصل ۱۵۰۰ بوده ولی از قلم کاتب افتاده چنانچه در سایر الواح) جواب دوم این که: داود، دو داود است غرض از این داود، داود دیگری است که قبل از موسی بوده

بالاخره نتیجه این پرسش و پاسخ اینست که بر افتضاح دروغ و دروغ برد از افزوده شاه و جای ایرادات زیر را باز کرده است

دروغ سازی و دروغ پردازی

هشت بابی است

- ۱- داودی قبل از موسی نبوده - ۲- زبوری قبل از موسی نبوده
- ۳- داود بن یسا ۵۰۰ سال بعد از موسی است - ۴- داود مروج توراة بوده دین دیگری نیاورده - ۵- زبور مشتمل است بر مناجات و اخلاق و حکم مستقل ندارد

- ۶- حضرت داوود امت مخصوصی ندارد که ایمان به موسی نیاورده باشند .
- ۷- اگر فرض کنیم داودی قبل از موسی صاحب زبور بوده از امت او فعلا یک نفر هم در تمام روی زمین پیدا نمیشود، در صورتیکه این مرد میگوید تا امروز هم هنوز ایمان به موسی نیاورده اند.
- ۸- فیما بین موسی تا زمان سید باب ۳۹۰۰ سال است ۲۲۰۰ سال دروغ است.
- ۹- فیما بین موسی تا عیسی ۱۲۰۰ سال است اینک میگوید ۵۰۰ سال از روی بی اطلاعی است ۱۰- هرامتی که متوقف در امت قبل شده وجد و جهد و تحقیق کرده و بحق نرسیده معذور است ۱۱- سؤال کننده در دلائل سببه حرف حساب زده و گفته است ما بین خود و خدا از برای من یقین حاصل نمیشود والا مؤمن بودم این دروغها جواب او نیست ۱۲- خود سید باب تصدیق میکند (حالت خودت که غرضت مکابره با حق نیست بلکه دوست میداری که یقین حاصل نمائی تا مؤمن شوی) باین تصدیق یک نفر که بیک پیغمبر بگوید من یقین ندارم و طالب حقم و خود او هم تصدیق کند که توطالب حقی و نتواند او را قانع کند آیا ممکن است گفتار چنین پیغمبری با اینهمه دروغ بافی قابل گوش گرفتن باشد؟

پس خواننده گرامی ارزش دعوت و مقالات سید باب را کاملا شناخته و از تحقیق و تعمق نویسنده چنانچه بیغرض باشد مطلع شده و بهره مند خواهد شد

ارزش باب

حاصل ارزش سید باب این شد که نه خدا بوده، نه پیغمبر، نه امام، نه رکن رابع؛ نه نایب امام. فقط سیدی بوده کم سواد و پر مدعا و ساده مثل ماهرهاییکه در روزگار خودمان بسیار دیده ایم که خود را شاعر دانسته و شعرهای خنک و بیغز میسرا بند و در عین حال خود را از سندی، فردوسی، نظامی بالا تر خیال

کرده و از روی سادگی دعویهای بوج مینمایند. این گونه اشخاص ممکن است اسباب دست مردم زرنک بشوند. سیدباب دست آویز مردمی که میخواسته اند رخنه در عقاید عمومی بکنند شده (یا کارکنان دولت روس چنانچه کینیاژ-دالکور کی میگوید، یا در اول اسباب دست معتمد الدوله گرجی ارمنی و بعداً اسباب دست تپ میرزا حسینعلی، باهر دو واژه) پس از دعوی جا نشینی سید کاظم رشتی و گفتن سخنان کفرآمیز و تکفیر شدن از علماء شیراز او را روی دست انداخته اند. پس از حرکت از اصفهان یا خودش دعوی قائمیت، بعد دعوی بیغمبری، بعد دعوی خدائی کرده یا او را در حبسها دور از دست عموم مردم نگاهداری کرده و از زبان او این دعویها شده. خود او هم گاهی که خوف و هراسی نداشته و اغفالش میکردند و اطمینانش میدادند این دعویها را مینموده ولی بعضی اینکه احساس خطر میکردند دعوی خود را بس می گرفته.

این است ارزش آقای سیدعلیه محمد باب

خداوند عالم با او چه کرد؟

خداوند عالم برای حفظ عباد از ضلالت و گمراهی با همه اسباب بهائی را که چیدند در همه مراحل شواهد کذب و گمراهی او بطور وضوح ابراز فرمود و طبق قرآن مجید (ولای تقوی علمینا بعض الاقوایل لاخذنا منه بالیمین ثم لقتلنا منه الی تین) قطع و تین و ابطال دعوی او را نمود که ذیلاً گفته میشود:

۱- قانونهای غیر عملی او

۲- انتضاح در خود آیات او بحسب عبارات

۳- توفیق ندادن باو که مقررات خودش را بپیروان برساند

۴- توفیق نیافتن برای تمام کردن کتاب بیان

۵- پیروان او با منتهی درجه استقامتی که برود دادند و هیچگونه تقصیری

نکردند مغلول و منکوب شدند

۶- با این که قانون گذار از جانب خدا نباید انکار خود بکند بنحورسوائی

در شیراز، در اصفهان و اویل امر، در تبریز انکار خودش را کرده و بی استقامتی

نشان داده و بعبارت غلط کردم ... خوردم که از هیچ نفس با شرافتی بروز

نمیکنند کتمان دعوی خودش را نموده

۷- فرار کردن پس از تیربند زدن سام خان در موقع تیر باران

۸- انصراف سام خان از اظهار ایمان و استقامت بر آن، که اگر سام خان

ارمنی این تعلیم را گرفته بود قطعاً منشاء اغوای کثیری از مردم میشد

۹- اختلاف در دعوی که ممکن نیست با مر خدا و از روی الهام، کشف،

وحی و هر چه نام ببریم مدعی در دعوی اختلاف داشته باشد

۱۰- تاریخهای دروغ گفتن چنانچه خواندید

۱۱- از عهد اظهار آیه برای یکنفر که بتصدیق خودش طالب حق بوده

بر نیامدن بطوری که گفته شد

۱۲- با اینکه امی نبوده چنانچه شرح داده میشود بدروغ دعوی امی

بودن کردن

۱۳- در عین حال تصدیق به علم داشتن نمودن

۱۴- در تمام مجالس مناظره مغلوب شدن

۱۵- خیلی جبان و ترسو بودن و هیچ وقت با اندازه یکنفر عادی شهامت

بخرج ندادن .

۱۶- وعده هائیکه داده تخلف پیدا کردن

- ۱۷- برخلاف همه پیغمبران تقیه کردن
 ۱۸- لاشه اورا شك خوردن
 ۱۹- بدون هیچ بینه و آیه و معجزه دعوی پیغمبری پس از خاتم انبیاء نمودن

* (درس ناخو انده و امی) *

یکی از شئون معجزیت که مخصوص بقرآن است آنستکه قرآن بین قوم و
 عشیره پیغمبر اعم از مؤمن و کافر بدون هیچگونه انکار میفرماید: وما کنت
 تتلوا من قبله من کتاب ولا تحطه یمینک اذا لارتاب المبتلون
 (سوره عنکبوت آیه ۴۸)

ترجمه - ای پیغمبر قبل از اینوحی نمیتوانستی کتاب بخوانی و نمیتوانستی
 بنویسی تا جای شك برای کسی بماند

و این که قرآن از این جهت معجزه است مخصوص حضرت خاتم است زیرا
 سایر انبیاء همچو ادعائی نداشتند بمعجزات دیگر دعوی نبوت آنها ثابت میشد
 و نبوت آنها خاتمیت نداشت و معجزه باقیه نمیخواست

اینکه درس ناخوانده کتاب آرد تا روزی که سازمان بشر اینست
 که باید درس بخوانند معجزیت قرآن در این جهت باقی است
 همه روزه قرآن بندهای فصیح و بلیغ میگوید وجود من برخلاف جریان
 عادی بشر است.

نوا، ادا، تقلید در آوردن

باب و بها با این که درس خواندن آنها تا همین اندازه که آثار آنها (خط نامه - کتاب) باقی است کاملاً معجز است که درس خواننده اند از معلم مکتب خانه تا مدرس و شیخ طریقت آنها معین است غایب الامر کم درس خوانده اند و بهمین جهت در عبارت آنها غلط بسیار است با این حال هر دو ادعای امی بودن (بمعنای درس ناخواندگی) نموده اند

من اعتراض نمیکنم که اصولاً امی بمعنی منصوب بام القری (مکه) است
من تسلیم میشوم که امی بمعنی مادر زاد (درس ناخوانده) است

ولی بهر یک از این دو معنی اصل دعوی غلط است با نزاکت

دروغ است با خروج از نزاکت، هم درس خوانده اند هم منصوب به مکه نیستند

باز تسلیم میشوم. از اول سرسخت و سرپیچ و سرکش نبوده ام بمعنی آیات بالفطره گفتن است.

نمیگویم هر کسی درس خواند بهر اندازه بهمان اندازه میتواند انشاء عبارت کند، درس خواندن قوه تحریر و تقریر میآورد و این قوه قوه فطری نیست و اختصاصی هم باین آقایان ندارد

نمیگویم خیلی هم کم درس خوانده بودند و از همین جهت انشاء عبارت را خیلی بد میکرده اند.

نمیگویم میرزا علی محمد چون پس از کمی صرف و نحو خواندن و بدرس سید کاظم حاضر شدن و بعد از آن دائماً در مجلسها بوده و موفق بتکمیل درس

نشده و عمرش و فائز کرده و از همین جهت يك نواخت و بيك حساب معين غلط مینوشته و میگفته و بعکس میرزا حسینعلی عباراتش در ایقان نظیر (من السدرۃ اللتی كانت فی رضوان الاحدیه من ایدی القدرة باذن الله مغروسا) و بعد از آن چون درس بیشتری خوانده و کار کرده عبارات کتاب اقدس کم غلط تر و در آنجا (لعل انتم قوم منون) (و لعل تصان الی شاطی البحر العرفان) و بعداً در آخر عمر عباراتش بهتر شده ولی بعین مثل کسی که در پیری درس خوانده و نقش عاریتی دارد بوده اما آقای عباس عبد البهاء چون از بچه گی درس خوانده درست باندازه يك نفر عادی عبارت مینوشته ولی باز هم کسی غلط دارد این مطالب را ننویسیم

میگویم

من درس ناخوانده هم بالفطره آیات دارم و آیات من احسن والبع و ادق و ارق و ابلیغ، و ابین، و احکم، و اثبت، و امکان، و اوجز، و اخصر، و افضل، و افضل و اظهر، و اکمل، و اجمل، و اکبر، و اعلی، و اشمخ، و اولی، و الیق، و اجدود و اکرم، و و و و و و از بیان و اقدس است (ها او م ا ق ر و آ آیاتی و استمعوا بیناتی یا اهل البیان و یا اهل الاقدس ان الامر علیکم ملبس قد اظهرنی الله لا بطل البیان و الاقدس لو انتم تشعرون. لیس لاحد الاالسمع والطاعة ان کنتم توفون. لا یکون لاحدان تعترض علی و یطلب المعجزه لو انتم تعقلون - علیکم الاتباع دون الاعتراض بمظهر الایات قد بینا البینات لعلکم تعقلون - قد امرکم ربکم فی البیان ثم الاقدس بعدم الاعتراض بمن اظهر الایات والدعی بکینوتته انه من یظهره الله فآمنوا بی ولا تعترضون .)

ساذج کافور و خالص نور این ظهور آنکه بر اهل بیان است که هر کس دعوی

کند که من بظهوره الله است بدون توقف باوبگروند و چون غیر خدا آگاه نیست که در چه وقت ظهور میکند تحدید ظهور او تحدید کینونت علم لم یزل ولا یزال و غل بدست معطی فائض خدا زدن است پس بر همه مردم است چنانیکه تبیان این بیان در کتاب بیان و ذکر نقطه اولی است که هر کس دعوی من بظهوره اللهی کرد بدون تأخیر و سؤال دلیل و چون و چرا و گفتن لم و بم باوبگروند لعل اگر نگرند مجزون گردد اینک این ظهور سرا پانور برای هدایت و راهنمایی شما بامر الله قیام کرده و بین الارض و السماء شما را ندا میکند که ابطلنا البیان و اضل الاقدس بآیات البینات پس بدون تأمل و تفکر و دغدغه و تناقل تسریع کنید که بانداره تسع تسع عشر آن توقف ننمائید و پس از این آنچه کتاب بیان و اقدس و ایقان و هیکل و الواح ، مفاوضات و اشراقات و طرازات در دست دارید همه را بدست خود در آتش ریخته بسوزانید و بندگان خدا را از کجی برهانید طوبی طوبی لمن خضع لامر ربّه العزیز و وبل وبل للذین یعصون و فی البیان و الاقدس یتوقفون .

« (بدون شوشی) »

اگر انصاف دهید همان خطبه اول این کتاب را با خطه اول بیان فارسی مقایسه کنید میبینید تسبیح و تقدیس با تنزه از ادراک مناسب است و تکبیر بجمد و سلطنت و ازلیت و ابدیت و لم یزل و لایزال را در مقابل حدوث و فنا واضحه محال باید بیاورند و تکرار ترجمه و مترجم فقط برای تمرین مبتدیان و تقریب مکتبیان است و الا برای اهل تکمیل جز اطناب و خروج از باب نخواهد بود. بالین که در آن عصر در سر لوح همه قباله جات و مستندات همه کس دیده که اصل تحریر بچه عباراتی دلپذیر حمد و ثنا گفته اند معلوم نیست که از کدام تازه کار مجرور

اقتباس کرده که تافته عمد را بنسج سحر باس بسافته و با این حال چه مبلغ مبلغین مبالغه کرده اند و آن عبارات پررکاکت را آیت خوانده اند

خاتمه - سید باب هم در عنوان نیابت خاصه امام و هم بعنوان قائم بودن وعده غلبه بخودش و بیروانش میداده و مردمی را که در خاطر آنها غلبه امام زمان بر همه دنیا بوده است با این عنوان بکار میداشته و بهین وعده هسا مردمی دنیا طلب را کردهم جمع مینموده چنانچه او ایل سوره یوسف میگوید :

(قل الله ليغلبنك على الارض وما عليها) (قل الله ليقهرك على كل شيى و كان الله على ذلك سلطانا) (قل الله ليسخرك لك على كل شيى) ترجمه خدا غلبه ات بر همه روى زمين ميدهد - همه روى زمين را براي تو مقهور ميكند - همه روى زمين مسخر تو ميشوند

بيچارگانيكه در قلعه شيخ طبرسي جمع شدند و ملاحسين فرمان باب را براي آنها قرائت کرده:

(وتنهديرون من جزيرة الخضراء الى صفح جبل الزوراء و تقنلوا نحو اثني عشر الفاً من الاتراك) سرازير ميشويد بکوه تهران و در آنجا / ۱۲۰۰۰ نفر ترك (قاجاربه) را ميكشيد و طهران را فتح مي كنيد

و همچنين در كتاب فرائد صفحه ۲۳۷ نقل از بيان (في الباب السادس والعاشر من الواحد السابع قد فرض على كل ملك يبعث في دين البيان ان لا يجعل على ارضه ممن لا يدین بذلك الدين) چه اميد هاي دور و درازي كه بايد گفت آرزو برجوانان عيب نيبست داشته كه دين اوسالهاي دراز بماند و پادشاهاني در دين اوباي بگيرند و براي آنها مقرراتي معين كرده من جمله اين كه هر پادشاهي كه در دين او بر كرسی سلطنت قرار ميگيرد در قلمرو خودش هيچكس را نگذارد كه از دين بيسان بيرون باشد و بيچاره خبر از هر گي خودش نداشته بلكه

نگذاشتند خبر شود و بداند که این مال بخواهائی بیش نیست و گذشته از آن چیزی نگذاشت که این حکم و سایر مقرراتی که برای پادشاهان دین بیان معین کرده بفرمان خدای بعدی منسوخ شد، اما وقتی که دیدند زورشان نمیرسد

عاشروامع الادیان بالروح والریحان گفتند

اینها بود شرح حال سیدعلیه محمد شیرازی ساده که گفتیم و ذرّه از حقایق ننهفتیم تا خوانندگان عزیز چگونه قضاوت نمایند و راست را از کج و دینداری را از بیدینی تشخیص داده مطلع و بیدار گردند

میرزا حسینعلی بهاء گیسست

وارزش او چیست؟

قبل از ورود در این داستان تابعین سید باب را معرفی مینمائیم. به بلند شدن آواز دعوت سید باب بملاحظات زیر (۱- زمینه سید کاظم رشتی - ۲ فشارهایی که بر جامعه ایران از روس و انگلیس وارد شده بود و بهم ریختگی اوضاع سیاست چنانیکه قبلاً ذکر یافت ۳- مقارن ادعا او را از انظار مستور و راه آمد و شد و تماس عمومی را بر او مسدود کردن) هممه در ایران بلند شد. بعضی از روی زمینه شیخی بودن برخی از روی اینکه بهر وسیله است شاید راه نجاتی پیدا شده باشد بعضی برای اینکه دعوت مبهم بود چشم و دل دیده‌ها از اطراف متوجه بسید باب شد در حالی که طریق استعمال و فحش بر همه مسدود بود. هر کسی از ظن خودش دیار او و بالخصوص ضمای از طایفه شیخیه که حتی معروفیت بهم و دانائی نداشتند بطوریکه میرزا حسینعلی در کتاب ایقان صفحه ۱۳۵ مینویسد (بعضی از مردمی که معروف نبودند) و در صفحه ۱۳۹ (ولکن معلوم باشد که این علماء و فقهاء

که مذکور شد هیچیک ریاست ظاهره نداشته اند)

يك عده از شیخیه که وامانده از حقوق بهاج شیخ محمد کریم خان و میرزا محمد حسن گوهر و ملا محمد امامقانی و ملا باقر تبریزی بودند و در بساط آنها راه نداشتند بعنوان جانشینی سید کاظم باو گرویدند و بعضی هم که آنگونه عبارات که خواندید ممکن بود در آنها مؤثر افتد بواسطه کمی فهم و اطلاع ملحق شدند. ما بصفحات کلمات باینها و بهائیها که عبور میکنیم می بینیم گروندگان بسید باب را خیلی تقدیس و تجلیل و تعظیم میکنند ولی هم از خلال ایقان چنانکه فهمیدیم و هم از اینکه چطور اشخاصی ممکن است با آن عبارات مذکور ایمان بیاورند حد ادراک مؤمنین بباب را با میزانی صحیح سنجش و وزن مینمائیم از جمله گروندگان بباب میرزا حسینعلی بها بوده است

این شخص گیسست

میرزا حسینعلی پسر میرزا عباس معروف بمیرزا بزرگ نوری است که سابقه او را از ابتدای نایب السلطنه بودن عباس میرزا در تبریز و معاهده باروس داریم (بصفحه ۴۱ مراجعه شود) سال ۱۲۳۳ متولد شده بقول خودش در ایقان در سنه ۱۲۶۲ ایمان بباب آورده زیرا در ایقان ص ۱۳۸ میگوید (هیجده سنه) و تاریخ ایقان را سنه ۱۲۸۰ معرفی میکنند بعد آفراموش کرده خود را اول من آمن خوانده است در فراز آن که بنظر میرزا حسینعلی نوشته شده در سنه ۱۲۶۰ او را مؤمن بباب بلکه همه کاره باب معرفی کرده چنانیکه بعداً خواهیم خواند

بهر حال خودش و برادرش میرزا یحیی از معروفین بایمان بباب بوده اند ولی بطور عانی باب را ندیده بودند. در وقت دعوت ملاحسین بشرویه باقره امین چندی در صحرای بدشت بگردش و گشت مشغول بوده و با آنها ملاقات کرده است طبق

تصریح نقطه الکاف پانصد تومان اعانه جنک داده (۵۰۰ تومان آن روز معادل ۵۰۰۰۰۰ تومان امروز است) و قبل از جنک بشرویه بطهران برگشته بعد از کشتن باب با سایر بایان در طهران کنکاش برای انتقام خون باب داشته و مردم را ترور میکرده اند. در آنوقت بزرگتری طایفه بابیه باشیخ علی عظیم بوده و ابداً اسمی از ریاست میرزا حسینعلی (بهاء) و میرزا یحیی (ازل) در میان نبوده . در اینچادوسال بعد از کشته شدن باب طول کشیده که نه گفتگویی از اوج برای میرزا حسینعلی بوده و نه برای میرزا یحیی .

لقب بها بر حسب آنچه خودشان میگویند از طرف قره العین با و داده شده بر فرض که میرزا علی محمد باب تصریح بوصایت، امامت، خلافت، پیغمبری بشارت بخدائی برای بهاء نام داده باشد این اسم در سنه کشتن میرزا علیه محمد با انتساب بقره العین برای او درست شده است .

در هر صورت پس از حمله بابیها بشاه ذیقعد سنه ۱۲۶۸ از جمله متهمین میرزا حسینعلی بها بوده . بقیه متهمین با شیخ علی وسید حسین کاتب وحی که در تبریز با تبری از باب نجات یافته بود کشته میشوند اما این دو را در یکی میرزا یحیی در آنقضیه بلباس درویشی فراد و میرزا حسینعلی گرفتار و بعداً تبعید بیفداد شده است. بابیها در آنجا گردهم جمع شدند و بعنوان ریاست، ولایت، وصایت، جانشینی میرزا یحیی را که لقب صبح ازل باو داده بودند و مخفی از انظار میزیسته دعوت کردند بعضی از آنها پذیرفته و برخی نپذیرفته در بغداد میانه آنها نزاع و جدال و قتل واقع شده در این نزاع چند نفر از کسانیکه مورد تصدیق و علاقه خصوصی میرزا علیه محمد بوده و حتی آنها را خیلی معنی در حد امامت و ولایت ستوده کشته شدند .

منجمله برادر میرزا جانی کاشانی موسوم بحاجی میرزا احمد کاشانی و ملا

رجبعلی که از حروف حی بوده (در کربلا) آقا محمدعلی اصفهانی برادر ملا رجبعلی در بغداد و غیره بوده اند. در همین وقت بعضی از آنها از دین باب برگشته اند از جمله میرزا حسینعلی بهاست که بشهادت کتاب هفت وادی که طبع شده و هر بیننده میداند که از سبک و روش باب و دعوت مهدی خودش در آن کتاب بهیچوجه اسم و رسمی نیست بلکه اسلوبش طبق در اویش نقش بندیه و طریقه آنهاست باستثناء خطبه و چند جمله در آخر که معلومست بعداً ملحق شده

بالجمله بتصدیق خودش در ایقان و سایر کتب دو سال از بغداد بیرون رفته در اطراف کردستان عثمانی در حلقه در اویش نقش بندی در آمده است.

بعداً بخواش فرماینده (ممکن است صبح ازل باشد) ببغداد برگشته و بمناسبت فتنه و ترور که در بین آنها شیاع یافته بوده (و در آنجا بدون هیچ گفتگو تظاهر به تسنن میکردند و بمردم بغداد میفهمانده اند که چون ماسنی بوده ایم را فضاپا ما را تبعید کرده اند) دولت عثمانی بادولت ایران موافقت به تبعید آنها با در نه نمودند. تا این وقت فقط گفتگوی وصایت صبح ازل (میرزا یحیی) بوده است در آنجا بمناسبت اینکه صبح ازل در خفا و میرزا حسینعلی جها را حفظ روابط و ارتباطات را میکرده امر دعوت را برای خودش آسان دیده و بعنوان اینکه تا بحال مصلحت این بود که بنام دیگری دعوت شود شروع دعوت برای خودش نموده و فیما بین دو برادر شدت تقابل روی داده است بقسمیکه اصحاب یکدیگر را بحربه سرد کشته اند

دولت عثمانی میانه آنها را جدا کرده میرزا حسینعلی را بکاو و میرزا یحیی را بقبرس فرستاده باز هر یک چند نفری که از تبهه برا در دیگر بعنوان جاسوسی همراهش بوده کشته اند منجمله نصرالله نفری ازلی در ادیره بدست بهائیان و بامربها مقتول و سه نفر دیگر: ۱- حاج سید محمد اصفهانی ۲- آقا جان بیگ

کاشانی ۳- میرزا رضاقلی تفریسی نیز بدست بهائیان در عکاکشته شده اند در اثر کشته شدن این سه نفر خود میرزا حسینعلی و جمعی از بهائیان مجبوس و بعداً میرزا حسینعلی بوساطت شیخ الاسلام و بضمانت آقای عباس عبدالبهاء (پسرش) از حبس خلاص شده است در تمام این اوقات تا آخر عمر بصورت یک نفر سنی در عکاک زندگی میگردید و بنماز جمعه و جماعات حاضر میشدند اولی در سرسرد روابط خود را با باباییهای ایران حفظ کرده و پیغمبری و خدائی و من بظهره اللهی برای با بیان پدر مرده که در ایران بسوده اند مینموده است

پس از فوت میرزا حسینعلی آقای عباس عبدالبهاء دولت انگلیس راه نزدیک کرده و لقب «سر» گرفته و لوح دعای ژرژینجم را نشر داده است. این اندازه از تاریخ که نوشته شده محل هیچگونه گفتگویی نیست باباییها، ازلیها، ثابتیها، ناقضیها همه باین اندازه تصدیق دارند

گزارش میرزا حسینعلی از نظریه کینیاژدالکوری

در اول جوانی بتوسط همین کینیاژدالکوری بسفارت روس مربوط شده و جاسوسی دولت تزار میگردید و مواجب برای او قرار داده و باهم در حلقه ارادت شیخ احمد درآمده و چون شیخ احمد مخالف سیاست تزار در ایران بوده بمباشرت میرزا حسینعلی و امر کینیاژدالکوری و پس از آن کینیاژدالکوری بروسیه و از آنجا با دستور بکر بلا رفته و شیعی شده و تحریک میرزا علی محمد نموده و روابط خود را بامیرزا حسینعلی محفوظ داشته و پس از مراجعت بروسیه باز بعنوان سفارت بتهران آمده و بامیرزا حسینعلی شرکت در تشکیل کمیته دین سازی نموده اند و بعداً بابولهای سفارت اوضاع بابیه را ترتیب داده اند

تجهیز قشون بشرویه و زنجانى توسط این لیدر مازندرانى (میرزا حسینعلی بها) بوده و با هم موافقت در کشتن باب نموده که بعد از او بنام خونخواهی او مشغول اقدامات مهمتری بشوند. برای اهمیت یافتن قضیه بعد از کشتن بسبب حمله بناصرالدینشاه شده و میرزا حسینعلی پناه بسفارت آورده و سفارت او را بقید حفظ جان تحویل دربار داده

بعداً در تحت نظر مأمورین سفارت بیغداد روانه شده و بهلاحظه بیعرضگی میرزا یحیی میرزا حسینعلی مستقل بتدیر امر گردید و تا دولت تزار باقی بوده خدمتگذار صمیمی آندولت در خدمت مرجوعه (اختلاف مذهب انداختن بین مسلمانان ایران) با کمال احتیاط بوده اند

• (شما چه میفهمید) •

نویسنده که بکنفر بازاری هستم سراز سیاست در نیآورم ولی از گوشه و کنار حرفائی بیرون آورده بهعرض فکر خوا تندکات میگذارم تا خود آنها چه استفاده کنند •

میرزا ابوالفصل در صفحه ۱۹۳ دلائل العرفان درباره بها مینویسد (و بعد از ظهور من کور جمیع رتق و فتق جمهورا ین حزب بحضرته الاجل الابهی ارواح خلفاء راجع و من جمیع جهات حصن حصین و ظاهر محکم متین و خزینه مالیه این بریه بود. انذا جمیع عقلا و اهل سیاست و صاحبان حل و عقد از ملت و دولت معرک و موسس امر شیراز سنه سبتین را از حضرته الاجل دانستند) جای فکر است. خیلی هم باید فکر کرد. در وقتی که میرزا علی محمد در بوشهر و شیراز بوده (یعنی سنه شصت) و یکسال قبل از اظهار دعوت علنی بوده (سنه ۱۲۶۱) که هنوز دعوتی افشانشده بود.

آقای میرزا حسینعلی در طهران چه پولی نزد شان برای مصرف در امر
سید باب جمع شده بود که مهیا بوده و بعنوان خزینة صالحه این بریه
نامبرده می شده.

آیا پولی بوده که مرید های باب بخود او و در شیراز نمیدادند و بطهران
می فرستادند ؟

آیا قبل از تشریح زکوة و سایر وجوه ۱۹٪ بسلامت و مذهب خودشان مردم
بایی قبل از نزول حکم (با این که دانستیم که تا آخر عمرش احکام او بتابعین
او نرسیده) میپرداختند ؟

آیا خمس و زکوة در شریعت منسوخه (دین اسلام) بقول خودشان داده میشده ؟
آیا بعنوان تحفه و هدیه راعانه همان سال اول قبل از اظهار دعوت پول در طهران
جمع شده بوده ؟

یا اینست که همانطور که کینیا زدا لکور کی می گوید در کربلا قول داده بود
مخارج کار را برساند (۱)

در هر صورت باز جای دقت است . مگر خود سید باب نمیتوانسته خزینة
صالحه را اداره کند که باید در طهران اداره شود یا از اطمینان نداشتند که
میان راه بند را سست کند ؟ از اینجهت پول را در اختیار او نگذاشتند

یا او کفایت یک همچو امر مهمی را نداشته ؟ همه این امور قابل دقت است .
اصولا منصب خزینة داری را خود باب باو داده یا محل اعتماد دولت روس
تزاری بوده ؟

ه) باز دقت ه

رندی شکایت میکرد میگفت هرچه در محله ما بسرقت برده میشود تهمت آنرا بمن میزنند و بد بخانه همه برگه هام از خانه من بیرون میآید در دلائل العرفان مینویسد (جمع عقلا و اهل سیاست و صاحبان حل و عقد از ملت و دولت محرك و مؤسس امر شیراز در سنه ستین «شصت» را از حضرته الاجل الابهی «میرزا حسینعلی بها» دانستند) البته خوانندگان متوجه هستند که سنه شصت دعوت باب کاملاً مخفی بوده و حتی خودش تصریح کرده (بصفحه ۱۸۱ مراجعه شود) با اینحال در همان بدو امر بتصدیق ایشان محرك و مؤسس همان شخص بها است که خزینه مالیه این بریه در دست او بوده بنا بر این نظراهل سیاست که در عبارت دلائل العرفان است آیا اهل سیاست خارجه یا داخله یا هر دو است قضاوت با خوانندگان است

* (برگه دیگر) *

آقای میرزا حسینعلی بها بدون هیچ اشکال پس از قضیه حمله بناصرالدین شاه پناهنده بدولت روس شده (بصفحه ۱۲۸ رجوع شود) آیا بدون هیچ سابقه خصوصیتی ممکن است بکنفر متهم ایرانی پناه بسفارت برد ؟؟؟

دولت نزاری آن روزی يك دولت مستبد خود سری بیش نبوده، مدلول دموکراسی و طرفداری از مظلوم در آن روز بهیچوجه نام و نشان نداشته، سفارت طبق روزنامه رسمی «بصفحه ۱۲۹ مراجعه شود» او را با کارکنان خودش بدربار میفرستاده در اینجا باید دقت کرد که يك نفر متهم بکنکاش برای قتل شاه در آن دولت استبدادی روس و ایران چگونه خلاص شده و جان در برده است ؟

چگونه خلاص شده است؟

آیا معجزه کرده است؟ آیا چون بعد از این خدا میشده است ملائکه قبلا او را از محبس رها کرده اند؟ آقای عبدالبهاء در مقاله سیاح ص ۷۵ میگوید:

(میرزا حسینعلی بهادر استنطاق گفته که شخص عاقل در طایفه آنچه ساخته نهد و چنین امر خطیری را تصدی ننماید اقلانوعی ترتیب دهد و تمهید نماید که کار را انتظام و ارتباطی باشد) باین استنطاق و باین گفتار آقای بهاء تبرئه شده است.

حاصل این استنطاق که منشأ تبرئه میرزا حسینعلی بهاست این بوده که اگر من این دستور را داده بودم دستور ساخته نمیدادم بلکه دستور گلوله میدادم.

آیا در آن روز بیات هیچ استنطاقی ممکن بوده است که کسی تبرئه شود؟

ما نمیتوانیم البته در استنطاق اگر چه بدستور سفارت روس هم بوده لعنها و سبها پیاب کرده ولی علیالجمال میدانیم که اگر حمایت دولت روس نبود میرزا حسینعلی که سهل است، اگر به بزرگترین شاهزادگان ایران یک همچو تهمتی زده بودند، و صرف تهمت هم بود جز کشتن امر دیگری در باره او صادر نمیشد.

خود میرزا حسینعلی در سوره هیکل خطاب بسلاطین روس میگوید:

«قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی السجن تحت السلاسل والاغلال»

خوانندگان دقت کنند. من که سیاست نمی فهمم. آیا پادشاه و سفیر روس راستی مؤمن بسید باب شده بودند که آنقدر اهانت دهند و پادشاه ایران را مجبور کنند که چنین کسی که از هشت سال قبل از آن طبق نوشته دلائل العرفان معرک

اصلی و مؤسس واقعی شناخته شده بوده و همه این سر و صداها را تا برسد بحمله بشاه از او دانسته بودند فقط بتباعد او قناعت کنند و حال آنکه در آن قضیه ۳۵ نفر از متمهین و غیره از همه طبقات قربانی راه این دسیسه شده اند و قبل از آن پنج شش هزار نفر از سرباز و غیر سرباز، دهاتی و شهری در این فتنه کشته شد بودند • عقل شما چگونه حکم میکند ؟

(از همه گذشتیم)

در چه قسمتی از آن عصر سابقه دارد که کارکنان روس همراه یک نفر تبعیدی ایران برای اینکه مباد در راه خطری باو برسد مراقب مامورین دولت ایران شده باشند و همراه او تا عراق رفته باشند

کسروی درص ۴۱ بهائیگری از لوح میرزا حسینعلی بها چنین نقل میکند :
(و چون مظلوم از سجن خارج حسب الامر حضرت پادشاه حرسه الله تعالی مع غلام دولت علیه ایران و دولت بهیه روس بعراق عرب توجه نمودیم)

• (ایمان) •

براستی باید تصدیق کرد که پادشاه روس و سفیر او (دال-سکور کی) در آن روز ایمان داشته اند اگر هم بعداً بروز ایمانی نداده اند ممکن است ناقص عهد !!! شده باشند • زیرا طبق صفحه ۵۱ ایفاظ که نطق آقای عبدالبها را چنین نقل میکند (متعلقین روس خیلی خواهش کردند از جمال مبارک «بها» که بروند در یراخوت روس جمال مبارک قبول نکردند) نویسنده در حیرت است که چطور شد که یراخوت روس را که پادشاه آن کشور مؤمن !!! بوده قبول نکردند و رفتن بیفداد خراب را ترجیح دادند • البته میخواستند در سرحد ایران و عثمانی این فتنه ساز شود و روابط آنها با ایران قطع نشود. شما چطور تصور میکنید ؟

(خوشبختی عشق آباد)

از جمله اموری که جای تعجب است مرکزیت یافتن عشق آباد برای چند نفر بابی و بهائی است قبل از قبله و مکه و زیارتگاه عمومی و مرکز خود باب و بها و جتی قبل از قاطیکه در ایران و غیر ایران بهائی بیشتر بوده اند، بلکه قبل از آنکه در خود عکا که عرش خداست!!! مشرق الاذکار ساخته شود در ده عشق آباد سرحد ایران و روس اولین مشرق الاذکار بهائیان ساخته شده است

میرزا حسینعلی بها

نویسنده وارد این نمیشوم که پس از خرابی بنیان (یعنی دعوت باب) لازم نیست متوجه خرابی بنا شوم (یعنی بها)

وارد این موضوع هم که دعوی خدائی و اینکه موی صورت انسان گواهی بخدائی او بدهد نیستم (در دعای سحر هم خواندن اللهم انی استمک بشعراک الّتی تتحرک علی صفحات الوجّه) ترجمه خدا یا مسألت میکنم ترا بحق آنموهائیکه حرکت میکنند بر صفحه وجه شما مورد اعتراض اینجانب نیست. مقاله حلول و اتحاد و خدا شدن مرشد تازگی ندارد. اصولاً بعضی از مردم هستند که میخواهند خدائی داشته باشند که او را ببینند. ما بآن ها چه کار داریم. علل احتیاج خودش محتاج الیه را ایجاد میکند.

اگر کسانی بخواهند کوله گی بدهند سوار شویم طبعاً پیدا میشود بهانها شد دیگری کنج هر خانقاهی موی صورت یا چشم و ابرویا موی سر و زلف دلالت بر خدائی اشخاصی از خیلی قبل از این داشته و مردمی هم یسا از روی کمی ادراک یا برای استفاده مدعیان بخدائی آنها میشده اند

اگر محمد بن عبدالله صلعم هم در صریح قرآن بفرماید و منع کند از خدا شدن و خدا داشتن باز دست بردار نیستند. (ماکان لبشر ان یوتیه الله الکتاب و الحکم والنبوہ ثم یقول للناس کو نو اعباد آ لی من دون الله و لکن کو نو ار بانین بما کفتم تعاهون الکتاب و بما کفتم تدرسون و لا یأمرکم ان تتخذوا الملائکة والنیین اربابا. ایأمرکم بالکفر بعد اذا انتم مسلمون) (سوره آل عمران آیه ۷۳) حاصل ترجمه سزاوار نیست برای بشری اینکه خدای باو کتاب و دانائی و نبوت داده باشد پس از آن او مردم بگوید بنده من باشید و لکن دانشمندان باید تربیت کنند مردم بآنچه تعلیم می گیرند و تعلیم میکنند و خدای امر نمیکند اینکه ملائکه یا پیغمبران را مردم بخدائی پذیرند. آیاممکن است خدای امر بکند بکفر و وزیدن بعد از آنی که اسلام اختیار کردند؟ من نمیگویم نزدیک یک ثلث قرآن در اطراف این موضوع است که کسی خدا نمیشود، من نمیگویم نغمه خدائی از همان جا سرچشمه گرفت که باب بعنوان اینکه اسم من با کلمه رب بر حسب عدد وفق میدهد گفته است رب اعلی هستم بشرح زیر:

$$\left. \begin{array}{l} \text{محمد م} = ۴۰ - \text{ح} = ۸ - \text{م} = ۴۰ - \text{د} = ۴ - \text{جمع} ۹۲ \\ \text{علی ع} = ۷۰ - \text{ل} = ۳۰ - \text{ی} = ۱۰ - \text{جمع} ۱۱۰ \end{array} \right\} \text{محمد علی}$$

جمع کل محمد علی = ۲۰۲

۲۰۲ روی این حساب محمد علی

(رب) - د = ۲۰۰ - ب = ۲ جمع کل رب = ۲۰۲

در جدول ابجد میرزا علی محمد بهمین معنی که عدد اسمش مساوی با عدد اسم رب است در دلائل سببه استدلال کرده که مظهر خداست و در مجلس تبریز هم وقتی از او دلیل خواستند گفت اسم من با اسم رب وفق میدهد و شیخ الاسلام هم گفت اسم هر محمد علی هم با کلمه رب موافق است اینکه دلیل نمیشود.

ما میدانیم که این حرفها از اینجاها سرچشمه گرفته و اینکه در کلمات میرزا علی محمد خودش را اسم ربك و اسم الرب میخواند از همین جاست .
ولی دیگر شهادت دادن ریش بخدائی درویش فقط در خاتمه بکتاشیها بدست آقای بها آمده

ما چه کار داریم تا در دنیا بنده و برده است خدا هم خواهد بود . اگر مردم از بندگی بندگان بیرون آمدند خدا هم خدای واحد خواهد بود

« حرف نویسنده اینست »

میخواهیم اصولاً بفهمیم بچه سند و مستند آقای بها تخصص و اعتبار خاص در بین بابیها پیدا کرده

آقای عبدالبهاء در مقاله سیاح ص ۵۸ مدرک این تخصص را چنین مینگارد (وسید باب قبل از خروج از چهریق بسمت تبریز جمیع کارهای خود را تمام نمود و نوشتجات خویش را حتی خاتم و قلمدان در جعبه مخصوص نهاده و کلید جعبه را در ضمن پاکتی گذاشته و بوساطت ملا باقر که از سابقین اصحاب خویش بود نزد ملا عبدالکریم قزوینی فرستاده ملا باقر، آن امانت را در قم در محضر جمعی تسلیم ملا عبدالکریم نمود باصرار حاضرین در جعبه را باز نمود و گفت ما موربان هستیم که این امانت را ببهاء الله رسا نم و بیش از این از من سؤال ننمائید که نتوانم گفت از کثرت الحاح حاضرین لوح آبی بزرگی بیرون آورد که در نهایت نظافت و بخط خفی خوش شکسته بغایت ظرافت و ایقان نوشته و بقسمی درهم بهیشت همکل انسانی مرقوم نموده بود که گمان میشد بك قطعه مرکب بر کاغذ است . چون آن لوح را خواندند سیصد و شصت اشتقاق از کلمه بها نموده بود و ملا عبدالکریم آن امانت را بحملش رساند)

(دوباره بخوانید، دقت کنید)

سند آقای بها این بوده که ملا باقر از دست سید باب جعبه و لوح گرفته، بهلا عبدالکریم قزوینی در قم رسانیده و او بمیرزا حسینعلی بها سپرده است شما اگر يك اطاق خرابه از کسی بخرید لا اقل دو نفر شهید بمافیة دارید آیا يك خبر واحد که ملا باقر نامی بیاورد میتواند اساس و شالوده يك دیانت گردد؟ آنهم ملا باقر به عبدالکریم برساند و بصریح فرمایش عبدالبهاء بالحاح و اصرار حاضرین خیانت در امانت بنماید. يك همچو آدم خائنی که جعبه مقفل را باز میکند خبر آوردن او میتواند شالوده دین شود؟ اگر فرض میکردیم شخص امینی هم بود بقول یک نفر که جعبه آورده و میکوبند از میرزا علی محمد است آیا بتدرید تلقی نمیشد؟

از اینها گذشتیم اگر لا اقل اسم میرزا حسینعلی را مادرش بها گذاشته بود یا خود میرزا علیه محمد او را باین نام خوانده بود باز جای خیلی حرفها بود تا چه رسد که ابتدای این لقب بتصدیق خود بهائیان از قررة العین بوده از همه گذشتیم سیصد و شصت اشتقاق از لفظ بهادلیل بر اثبات هیچ مدعائی نیست • بر تقدیر که دعوی میرزا علی محمد باطل نبود، ده امر دیگر لازم بود که دعوی میرزا حسینعلی روی آن پایه قرار گیرد •

۱- اثبات این که جعبه و لوح از میرزا علی محمد بوده

۲- اثبات عصمت و یا لا اقل امانت آورنده جعبه

۳- دلالت لوح بر نص بر میرزا حسینعلی

۴- رسیدن امانت بمیرزا حسینعلی

۵- اتکاء میرزا حسینعلی و نشان دادن لوح بعموم یا اغلب گروندگان یا

لااقل ده بیست نفر در همان وقت

۶- ممکن، ودن وصول بمیرزا حسینعلی

۷- « « گرفتن از میرزا علیه محمد بلا واسطه یا با واسطه

۸- بدون معارض بودن میرزا حسینعلی

۹- مقابله کردن خط باب با سایر خطوط او

۱۰- تصدیق شدن بانجاد خط

اما اینه مطالب و مطالب دیگر وقتی تأثیر دارد که طرف انسان باشد اگر
گوسفند شد احتیاجی باین حرفها نیست همین که گفته شد قبول میکند و تعقل
و تفکر نمی نماید

«(ازلیها چه می گویند؟)»

ازلیها میگویند منصب خدائی را در همان اوان قبل از کشته شدن میرزا
علی محمد بمیرزا یحیی (صبح ازل) داده و بتوسط سید حسین بزیدی (کاتب
وحی !!!) برای او فرستاده که اول آن لوح اینست :
(هنا کتاب من عند الله المبین القیوم الی الله العزیز المحبوب) اصل لوح
را خود بهائیهام انکار ندارند چیزی که میگویند اینست که چون میرزا
حسینعلی در مخاطره بوده خدا برای حفظ او مجبور شده کلکی بزند لوح و
وصایت برای میرزا یحیی بیاید تا میرزا حسینعلی از انظار مخفی باشد
و محفوظ بماند

خدای عاجز ناتوان که نمیتواند پیغمبر خود را حفظ کند باید همین کلکها را هم
بزند اینها مطلبی نیست که خلیی اشکال داشته باشد مشکل اینجاست که
در مقاله سیاح ص ۸۸ میگوید :

(باملا عبدالکریم در اینخصوص مصالحت دیدم که باوجود هیچان علماء و تعرض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام، باب و بهادر دودر مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدید هاند، پس چاره باید نمود که افکار متوجه شخص غائبی شود و باینوسیله بهاء الله محفوظ از تعرض ناس ماند. چون نظریه بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصالحت ندانستند قرعه این فال را بنام برادر بهاء الله میرزا یحیی زدند. باری بتأیید و تعلیم بهاء الله او را مشهور و درلسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و ازلسان او نوشتجاتی بحسب ظاهر بیاب مرقوم نمودند و چون مخابرات سریه در میان بود این رأی را باب بنهایت پسند نمود باری میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او درلسان و افواه بود و این تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاء الله باوجود آنکه معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند، این پرده سبب شد که کسی از خارج نفرس ننمود و بخیال تعرض نیفتاد)

میرزا ابوالفضل درص ۱۹۳ دلائل العرفان چنین مینویسد (ولاجل حفظ و حراست من هو محبوبه و محبوب العالم و مقصوده و مقصود الامم و دیگر مشغول نمودن ولایة امور را بجهة آخری و در سر متوجه نمودن ناس را بهحب و بهم و مقصود هم به میرزا یحیی که بر حسب ظاهر برادر ابی و خادم و چاکر حضرت ابهی روح الانشاء فداء بود اشاره فرمودند و از نقطه اولی دواوح باسش نازل و چون ابتدای امر بود و از تعلیمات جدیده مطلع و آگاه نبودند و مقارن نزول این دواوح نقطه اولی رسید باب را بر صاص غل و بغضاء شهید کردند) مشکل اینجاست که بر حسب عبارت سیاح ابن کلبک در زمان میرزا علی محمد بوده و بتصدیق او رسیده و بر حسب این عبارت (بیان میرزا ابوالفضل) مقارن کشته شدن باب بوده و خواندیم که سید یزدی که حامل ایندواوح بوده به تبری از میرزا علی محمد از کشته شدن نجات یافته، بنابراین ایندواوح بعد از کشته شدن میرزا علی محمد

بطهران رسیده و ناقل او هم یکنفر که تبری چهارمی جسته و آب دهن بصورت میرزا علی محمد انداخته بوده است، با این بیانات و ملاحظه اینکه تا دو سال بعد هم میانه بایبهای طهران فقط شیخ علی عظیم را بجانشینی باب می شناختند خوانندگان میل دارند تصدیق لوح میرزا حسینعلی را بنمایند، میل دارند تصدیق لوح میرزا یحیی را بنمایند، میل هم دارند در درورد کرده و بگویند در او بان آنها واحد و خائن و... بوده اند و فقط بکد سته بیچاره از قبیل شیخ علی و امثال او بعنوان اینکه میرزا علی محمد جانشین سید کاظم است طرفداری از او کردند و کشته شدند و بعداً (یعنی بعد از دو سال دیگر) کلاک تازه زده شده است و چون اهل کلاک بودند نتوانستند اقلاً با وحدت کلمه کلاک خود را انجام دهند

بِسْمِ اللّٰهِ الْاَنْزَلِ الْاَنْزَلِ

یعنی بنام خدای هست - هست - از همه چیز هست تر. صاحب دلائل العرفان در صفحه ۹۵ مینویسد: (باری د و لوحی که باسم میرزا یحیی نازل یکی را به بسم الله الانزل الانزل ابتدا فرموده و عارف دقیق و عالم خبیر از این کلمه استنباط مینماید که صاحب این لوح مظهر نفی است)

نگارنده میگوید خدای را به (انزل) توصیف کردن مخصوص میرزا علی محمد است. مادر گذشته بعض عبارات رکیک اورا نوشته بودیم. برای تسویه خوانندگان اینجاهم بمناسبت مطلب این قسمت را تذکر دادیم تا حد شعور گردندگان معلوم شود

تعلیقات بها

ماچه کار داریم اساس مسلک بهائی روی چه گذاشته شده.
ماچه کار داریم که دعوت باب که اصل بود باطل بود و دعوت بها که فرع است

بطریق اولی باطل است
 ماچه کارداریم که این دعوت انتسابش بآن دعوت معجز نیست •
 ماچه کارداریم که آیامیرزا علی محمد را میرزا حسینعلی دیده یا ندیده و حتی بکلمات
 او آشنائی و ایمان داشته یا نداشته
 ماچه کارداریم که دست سیاست خارجی در بین بوده یا نبوده
 ماچه کارداریم که فرهاد میرزا در جوانی میرزا حسینعلی حرفهائی که میزند راست
 است یا دروغ
 ماچه کارداریم که میرزا حسینعلی قبل از خدائی آدم کش بوده یا نبوده
 ماچه کارداریم قلندر شده یا نشده
 ماچه کارداریم قصد کشتن شاه کرده یا نکرده و ووو
 اینک تعلیمات او را ما مورد توجه قرار میدهیم

حب وطن

حب وطن ملاک سعادت اجتماعی هر محیطی است زیرا در آن هر حب وطن از
 لاقیدی بیرون می آیم و جلب نفع و دفع ضرر از محیط خودمان مینمائیم.
 اگر همه افراد بشر در هر محیطی باشند حب وطن داشته باشند همه با سعادت خواهند
 بود • حب وطن قطعاً ایجاب دفاع مینماید، ولی حب وطن ایجاب هجوم نمیکند.
 صلح عمومی دنیا منافات با حب وطن ندارد .
 حب وطن منافات با نوع دوستی و اینکه افراد بشر بلکه سایر حیوانات زنده
 را انسان درست ندارد . حب وطن منشأ جنات نیست •
 دیانت اسلام که ناظر به همه مزایای عالم بشریت است هم حب وطن را لازم
 دانسته تا آنجا که انسان در مقام دفاع از وطن جان بدهد و هم نوع دوستی را
 لازم شمرده بلکه ابتداء بحیوانات زنده را بغیر ضرورت جایز ندانسته است

ازینغیردر کتب ادب در معنی فی که بمعنی لام میآید این خبر نقل شده و هر چه
 صرف و نحو خوانی خواننده که :

«ان امرئة دخلت النار فی هرة حبستها» در کتب اخبار در باب مواشی و
 چار پایان: در موضوع الاغ- گاو؛ اسب، استر، شتر از اینکه زیاده از طاقت آنها بر
 آنها بار کنند نهی فرموده اند. دور ندیرویم در کتاب منتخب الرسائل که رساله
 عملی است در ص ۲۶۰ مینویسد: برای ترس از عطش بر خود یا بر انسان یا حیوان
 اگر آب منحصر باشد تیمم کند و وضو نگیرد و آب را بحیوان دهد و و و و و و و و و و
 بالجمله با کمال جدیت حب وطن را برای مسلمانان واجب دانسته؛ حتی در وقت هجوم
 دشمن بهیچوجه استثناء قائل نشده زن- مرد- کوچک- بزرگ- وضع- شریف،
 برنا، پیر، حتی ناخوش و ناتوان هر یک باندازه امکان باید دفاع از وطن بنمایند.
 احساس وطنیت و تعصب وطنی اساس بقاء جامعه و سعادت جمعیت است.
 عرفا و متصوفه که اصولاً نباید حب و بغض داشته باشند باید فانی فله باشند :

تو کف خاک کی برویس خاک شو از تولی و تبری پاک شو (شبستری)
 آنها همچنانکه عاشقان را با سر و سامان چه کار، باید قیدی بوطن و زن و فرزند
 نداشته باشند حتی میگویند القید کفر و اوبانثه و بالجمله عرفان مآبی البته باید
 حفظ مراتب کم علاقه گی بوطن میآورد تا حدیکه بعض از آنها هیچ وطن ندارند

اشتباه آقای بهاء

پس از نزدیک شدن ایشان و آقای عبدالبهاء پسرشان بسایرامم خصوصاً بعد از
 حدود بیست سال در اطراف اسلامبول، ادرنه، حکار حیفابودن زمزمه های پاریس
 و اعلام حقوق بشر و صلح عمومی و نظارت ملل بیکدیگر بگوش ایشان خورد و
 این حرفها برای ایشان که در محیط ایران زندگی کرده بودند خیلی تازگی داشت.

در صورتیکه قبل از ایشان بصد و پنجاه سال الی دویست سال قبل
این گفتگوها در ملل راقیه تا اساس انقلاب کبیر فرانسه مورد نقض و ابرام شده
بود. ایشان بعضی قسمتها را بخودشان خریده و به پیروان خود بقیمت زیاد
فروختند، بدکاری هم نکردند، الا اینکه خوب بود اولادرس خوانده
دقت کرده - مطلب را خوب فهمیده، آنوقت بخردند و بفروشدند، اینکه
مطلب ناپخته و ناساخته در سفره نیفکنده بیفکنند.

در کتاب اقدس میگوید: (لیس الفخر لمن یحب الوطن بل الفخر لمن
یحب العالم).

• مانیکوئیم •

مانیکوئیم کلمه فخر و افتخار در اینجا خیلی بی مناسبت است، زیرا حب
و بغض از کمالات نفس است، نه از افتخارات نفس. باید بگوید: لیس -
الکمال الی آخر.

مانیکوئیم بل اضرایبه در متقابلین استعمال میشود، حب وطن مقابل حب
عالم نیست.

مانیکوئیم وطن عبارت از محیط زندگانیست و حب عالم معنی ندارد
مگر بعنف مضاف که حب اهل عالم باشد والا خود حب عالم بدون اهل
عالم موضوعیت ندارد.

مانیکوئیم اگر هر دو باشد یعنی انسان هم حب وطن داشته باشد، هم
نوع دوست باشد چه مانعی دارد.

مانیکوئیم که این عبارت را آقای عبدالبها تصریح کرده که باید الغناء
تعصب وطنی کرد.

ما میگوئیم اگر حب وطن از يك جامعه سلب شد آن جامعه بزوال و
اضحلال سوق می یابد. توضیح مطلب آنکه هر فردی در مملکت خودش يك حقوق
مفروضه معتصمه بخود دارد: خانه او، لانه او، کاشانه او، لباس او، ظرف او،
اثاث البیت او، سرمایه او، باغ او، ملك او، و و و. و يك حقوق مشاعه ای با
دیگران دارد در وطن خود: حق زندگی، حق عبور؛ حق استفاده از
منافع عمومی، حق ترقی و تمالی، حق قرار داد با سایر امم و سایر ملل، حق
حکومت و و و.

بدیهی است همانطور که عاقل نباید بی قید بحقوق انفرادی خود باشد
و اگر بی قید شد و خانه او را بردند، سرمایه او را خوردند، خودش مورد
ملامت است، همانطور نباید لاقید بحقوق اجتماعی خود باشد.

حب وطن مدعاوش این است که انسان بحقوق اجتماعی خود را در وطن
خود نگاهداری کند که اگر نگاهداری نکرد و مردم به هجوم تسلط پیدا کردند
و این حقوق را از او سلب نمودند خودش بخودش این خسارت را وارد آورده
آیا خواننده حق حیات بخودش میدهد، یا میگوید من گوسفندم و حق
زندگی ندارم؟

• (اختلاف زبانها) •

هر موضوعی که طبیعی بشر است مبارزه با آن رویه عقل و عقلا نیست •
در علم النفس ثابت و محقق شده که افراد بشر با اینکه متحقق بیک نوع
و احدند بر حسب محیطها، منطقهها، قرب و بعد از خط استوا و منطقه غلبه حرارت
و برودت و اعتدال بر حسب رنگ و رخساره (سباهی - سفیدی - زردی - قرمزی)
بر حسب کوتاهی و بلندی و سایر قسمتهای مزاجی فیزیولوژی که الامختلف هستند

تیزی و تندى صوت، نعومت و نرمى آن، گرمى و حدت و خشونت؛ سردى و
 برودت مخارج حروف امم كاملا بر حسب اين اساس طبيعى مختلف ميشود.
 دور نرويم - گياهها، حيوانات در محيطهاى مختلف كاملا تغيير شكل میدهند؛
 بلكه تغيير خاصيت پيدا ميكند. مخارج حروف در بعض منطقهها كاملا
 بصراحت ۲۸ مخرج است. در بعض از محيطها صفاتي كه عرضى در بعض از
 حروف است كاملا صفات ذاتى حرف شناخته ميشوند.
 مطلق اروپائيان اطباق طاء مؤلفه باندازه دارند كه نزديك بدال ميشود
 و تاء منقوط بدون اطباق نمیتوانند استعمال كنند.
 صداهاى منظم و موسيقى امم كمال اختلاف دارد. زيبائى صوت در نزد
 امم مثل زيبائى در صورت كمال اختلاف دارد آيا اينها طبيعى بشر نيست؟
 (و من آياته اختلاف السننكم والوا نكم)

(قرآن مجيد، سوره روم، آيه ۲۱)

ه) اشتباه آقاي بها

در آخر كتاب اقدس ايشان از روى اشتباه با از روى عمد چون غلطهاى
 بسيار در عبارت عربى و فارسى ايشان و نقطه اولى گرفته شده و از لسان عرب كمال
 تنفر و انزجار را پيدا کرده بودند بقرسى كه دلشان ميخواست همه لسانها بيك لسان
 بر گردد آنهم لسانى كه خودشان بخواهند و همه نگارشات بيك خط باشد
 تئورى مطلب هم در نظر شنونده خيلى خوشگل ميآيد، ولى همه ميدانند
 كه اين گفتگو تقريباً از حدود ۲۰۰۰ سال قبل يعنى از زمان انباز قلس حكيم
 در بين بوده و همه عقلا آن را محال و ممتنع دانسته اند
 البته هر كس در هر محيط و جامعه زندگى ميكند منجمله از شئون امتيازى

ادربان اوست که ادبیات - علمیات و سایر شئون زندگی فردی و اجتماعی خود را همین زبان خود میداند.

از آن روز که انسان حیوان ناطق بوده بلهجه خود خوشدل بوده. و اگر لهجه او را از او بگیرند بمنزله اینست که او را مسخ کرده باشند.

من نمیگویم که لغات اختلافش بالطبع است نه بالوضع - من نمیگویم که مسلك باب که بعدد حروف اسمی را با اسمی منطبق میکنند پایتاش بر حفظ لغت و دلالت ذاتی لفظ است - من نمیگویم که واضعین لغات استقصاء موجودات نکرده و نتوانسته اند کاملاً وضع خودشان را بر طبع دهند حتی لغتی اگر از محیطی به محیطی دیگر انتقال پیدا کند لهجه او عوض میشود. جبر عربی، ژر فرانسوی، خگ میشود و و و و.

من بهمین اندازه میگویم که طبع در وضع لغات مداخلیت دارد صرف مداخلیت کافی است برای عدم امکان وحدت زبان. بگذریم از اینکه اینمقال برخلاف طبع و غیر قابل عمل است امروز ما میخواهیم امپراطوری جهان کنیم يك فرمان قطعی بد هیم که همه زبانها منسوخ و بیک زبان خاص همه تکلم کنند ناچار پیر مرد های ۸۰ ساله را با اطفال ۷ ساله باید در يك کلاس نشانیده و برای صحرای قیامت همه آنها راهزبان کنیم اما بشرط این که آن زبان عربی نباشد زیرا اگر عربی شد تحکیم معجزیت قرآن و بطلان کتابهای بیان و اقدس را خواهد نمود از همه گذشتیم آیا ممکن است همه ادبیات امم، کتابهای شعر، بدایع، اقسام تعلیم و تربیت همه و همه و همه بمیل آقای میرزا حسینعلی بهاء شسته شود تا وحدت لسان درست شود؟

آن روز که چنین فرضی عملی شود آیا بشر يك بشر نازه متولد شده است یا بشر هزاران سال عمر کرده!

برای مقدمه این مطلب البته حتم است که برگردیم بدوره ما قبل تاریخ و حتی از قرن هجری هم چند قدمی عقب تر برویم تا دهن همه را از هر چه میدادند بشوئیم و طرح تازه ترسیم کنیم.

نشد که نشد - نشد که نشد

در اخبار و آثار و صریح و عده قرآنی چنین است که حضرت قائم آل محمد بطلبه مطلقه بر تمام روی زمین غالب میشود و خصوص دین اسلام را بر همه جا حکم فرما مینماید و عدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات و يستخلفنهم فی الارض سوره نور آیه ۵۴ و همچنین در سوره صف: هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین که آقای باب این وعده ما را بخودش میدانه. میخواسته روی زمین غیر از دین خودش نباشد زیاده بر این اموال همه را حکم بشارت داده و مال همه را بر اهل بیان مباح کرده.

دلائل العرفان ص ۲۱۸ از بیان چنین نقل میکند: (فی الباب الخامس من الواحد الخامس فی اخذ اموال الذین لای دینون بالبیان و رده ان دخلوا فی الدین) ترجمه: اموال همه مردم را بقر و غلبه باید گرفت مگر اینکه بدین او در آیند. در ابتدا زمینه را هم همینطور گرفته بودند هر کجا بکند از آنها جمع میشدند بغیال سلطنت و مملکت گیری و غارت اطراف اقدام و قیام میکردند پس از قضیه قلمه طبرسی و زنجان و بعد از کشته شدن باب، سید یحیی اولاد در یزد بهلوان معروف، محمد عبدل را بر علیه حکومت محل تحریک کرد ولی محمد عبدل شکست خورد.

از آنجا بسمت فارس آمد، در نئی ریز عده را دور خود جمع کرد، دعای هیکل

باب را بعنوان حرز بآنها داد که مقابل توپ بروند توپ بآنها کارگر نخواهد شد، ولی نشد رفتند و کشته شدند.

بالاخره بعد از سید باب وقتیکه دیدند بقلبه مملکت گیری نمیتوانند خیال کردند بروش حسن صباح میتوانند بدستگاه تروریست‌ها بروند.

غافل از این که حسن صباح اولاً خودش مردی تحصیل کرده و نقشه کش بود و در ثانی بنوان فاطمین مهر که در آنوقت فدوی زیبا داشتند پیشرفت مینمود و ثالثاً مردم او جدابو مؤمن بودند ولی در این قضیه هیچیک از اینها هم نشد، که نشد، که نشد.

صوفیان در زمان معزولی همه شبلی و با یزید شوند

ایک اگر پایشان رسد بر کاب همگی شمر با یزید شوند

درویشی و صلح کل شدن راه فرار بیچارگانست و طریقی شکست خوردگان اجتماع چون نتوانستند بقلبه بر مردم استیلا پیدا کنند ناچار شدند با مردم سازگار شوند اینست که (عاشروا مع الادیان بالروح والریحان) گفتند.

اختلاف عقاید و احساس دینی

هر عقیده طبعاً یک جهت اثبات دارد و یک جهت نفی مثلاً کسیکه معتقد بتوحید است نافی شرک است، کسیکه معتقد ببقاء دیانت موسی است نافی عیسی است، کسی که معتقد ببقاء دیانت مسیح است نافی دیانت محمد (صلعم) است این امری است واضح که حتی گوسفند هم میفهمد. هر معتقدی یا پابست بعقیده خود هست یا نیست. اگر مقید و متعبد و مدعن بعقیده خود باشد طبعاً مؤثر در حب و بغض خواهد افتاد.

از همین جهت است که در نزد اهل تحقیق و اصحتر خاصیت دین، حب و بغض و تولی و تبری است که: **انها الدین الحب والبغض**

معنی ندارد کسیکه معتقد بعیسی است با کسی که عیسی را نمود بالله حرامزاده
میداند سازگار شود.

اگر شما میتوانید جمع بین اعتقاد بعیسی و حرامزادگی او بکنید قطعاً از
دو حال بیرون نیست، یا دو قلب دارید، یا اینست که نفاق میکنید، شق ثالث ندارد

۵) چون بگردش نمیرستی بر گرد ۵

چنانیکه خواندیم ولی عصر ارواحنا فداه باید بغلبه و برهان و بالنسبه بکسانی
که برهان و موعظه بخرج آنها نمیرود بغلبه زور همه دیانت‌های باطله را محو
کند و دین اسلام را بر همه روی زمین حکم فرما فرماید تا در روی زمین مگر
یک دین نماند و آنها آئین مقدس اسلام است

ومن یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه یعنی هر کس غیر دین اسلام
داشته باشد هر گز از او قبول نمیشود.

وقتیکه آقایان یأس پیدا کردند و فهمیدند که ممکن نیست دین ساختگی خود
را در همه جا بسط دهند دست بکمر زده و گفتند همه دیانت‌ها فاعلاً بر حق است
و تقریر همه ادیان را نمودند، یعنی گفتند تمام ادیان برای بی‌روان آن
درست است.

این حرف اگرچه تازگی نداشت و حضرات قلندریه و درویش از خیلی پیش
(الطریق الی الله بعد انفاست الخلاق) میسرودند ولی از ایشان که خود را مشرع
دینی در مقابل سایر ادیان میدانستند جز دست برداشتن از دین تشریحی خودشان
مدلولی نداشت.

زیرا اگر همه دیانتها بر حق است و هر کس هر دیانتی دارد بحق دارد پس
شما دیگر چه میگوئید؟

وقتی که میگوئید هر کس يك دینی که دارد برای خودش حق است و تقریر کردید پس حق دعوت از خودتان را سلب کرده اید بنا بگفته شما که باید تعصبات دینی را کنار گذارند چنین معنی میدهد که همه بی‌دین مطلق شوند مسیحی تعصب حضرت عیسی و انداخته باشد؛ مسلمان تعصب حضرت محمد بن عبدالله (ص) را نداشته باشد.

آیا این حکم جز برای يك مسلك اشتراکی که مخالف با همه ادیان باشد و بخواهد الفاء امتیاز دینی نماید مدلول دیگری خواهد داشت؟ و الامادام که اصل عقیدت محفوظ است قطعاً مؤثر در احساسات دینی خواهد بود یعنی افعال جارحیه اختیاریه ما تبع اراده ما و اراده ما تابع عقیده ما است وقتی میتوانیم با کسی که برخلاف عقیده ما معتقد است سازگار باشیم که نفاق کنیم، یا دست از عقیده خود برداریم.

ه (استغفای از دیانت) ه

در هر دیانتی مروج آن دیانت باید به منظور پیشروی آن دین سعی کند و ادله و حجج آئین خود را بر سایر معتقدات تحکیم نموده و حقایقی را که دین او دارد نشان بدهد تا عقول مجبول بتصدیق او شوند و اگر هم حقیقتی نداشته باشد باز سعی میکند که باورنک حقیقت زده و مانند يك معتقدات حقیقی او را جلوه دهد.

باب و بها هر دو بهمین رو به سلوک میگردند چنان که خواندیم که خود آقای بها در ایقان به ترور بازی بیروان خود و این که مخالفین آنها از ترس ترور جرئت دم زدن ندارند فخر میکنند (بصفحه ۱۲۷ مراجعه شود). ولی پس از مشروطیت عشاقی بزرگ و قطعه قطعه شدن آن مملکت و بیرون رفتن

فلسطین از حوزه آن حکومت وقت بکه بهائیان آزاد شدند و آقای عبدالبها توانست بخارج از عکا وسایر جاها مسافرت کند و آن محدودیت که بالطبع منشأ محدود بودن فکرشان بود از بین رفت و توانستند با سایر ملل تماس پیدا کنند و دانستند که امر دین سازی باین آسانی نیست و در مقابل دیانت‌های ۳۰۰ ۴۰ ملیونی، باتبه اندک آنهم باین خواری و زبونی، که باندازه حلقه دراویش بکتاشی وقادری وشاه نعمت‌اللهی هم نیست نمیتوانند دین سازی کنند خصوصاً وقتی که بامریکا رفتند و دیدند که در آنجا با همه دمکراسی و آزادی جز بنام یک نفر مبلغ اسلامی نمیتوانند دعوت کنند که الاوضاع را تغییر دادند و یک مرتبه استعفای از طرفداری دین مخصوص بخودشان راداده و نظیر یک مسلك سیاسی اهمیت بدیانت دادن رامانع از ترقیات اجتماعی گرفته فرمان الغاء تعصبات دینی را صادر کردند باین که این دستور اگر شامل دین خودشان هم باشد چنانچه باید باشد جای این سؤال را برای نگارنده باقی میکند ارد که گفتیم:

بها ئیان دیگر چه می گویند ؟

برای اطلاع خوانندگان بیایان دین سازی بهائیان مینگارد

آقای عباس عبدالبها (ع ع) پسر میرزا حسینعلی بها بوده که بنا بنص اقدس خود راجانشین و مروج بها میدانست اگرچه پسر دیگر آقای بها (میرزا محمدعلی) که در اقدس او را بغصن اکبر نامیده و بعد از عباس عبدالبها سمت جانشینی خود را برای او تعیین نموده بود در حیات عبدالبهاء باب اختلاف دیگری گشوده و چون از خطاطان معروف بود اطاعت از برادر خویش ننمود ولی حنایش رنگ نگرفت و چون روا بط عبدالبها با خارجیان محکم بود او را بناقض اکبر ملقب نموده و بهائیان را از مرآوده و معاشرت با او بیروانش منع کرد (یعنی معامله را که پدرش حسینعلی بها با برادرش میرزا یحیی کرده بود تجدید کرد)

در هر حال باین که بنص کتاب اقدس باید میرزا محمد علی غصن اکبر بعد از عباسی غصن اعظم جانشین بها شود عمرش کفایت نکرد و بمرد و آرزوی خلافتی را که پدرش باو وعده داده بود بگور برد عبدالبها پسر دختر خودش را که (فرزند میرزا هادی شیرازی از فامیل افغان و بستکان سید باب) حین الفوت (۱۳۴۰ هجری) جا نشین قرار داد خلاصه آقای شوقی که دو خارجه بنام تحصیل مشغول عیاشی بود و از دین سازی اظهار تنفرو بیزاری مینمود در بدو امر باین کار رضایت نداشت و خواهر آقای عبدالبها را مدتی جانشین قرار داد ولی بعداً بتشویق آن زن «ورقه علیا» مهار بهائیان را بدست گرفت و امید ما آنستکه این شخص دروغ سازی و دین سازی باب و بها را آشکارا بجهانیان اعلام نماید و نام نیکی از خود بیادگار گذارد «بصفحه ۷ مراجعه شود»

بطوریکه خواننده محترم خوانده است با اینکه بهادر بدو امر از مناتهای روسی استفاده مینموده؛ حتی مخارج تحصیل عبدالبها را که شخص باهوش و زرنگ و دستیار و جا سوس تشخیص داده بود ند روسها مینپرداختند و لی مشارالیه پس از تغییر رژیم حکومتهای جهان از استبداد بمشروطیت و آزادی ادیان از عکابارویا و امریکا رفت و مسلك سیاسی را بردین سازی رجحان داد

با اینکه خیانتهای خود را سرأ انجام میداده ولی برای اینکه بهائیان ایران نیز بمولای خود اقتدا کنند علناً هم پس از جنگ بین المللی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ لوحی صادر که محفل روحانی تهران آن را منتشر ساخت و در ضمن آن لوح مینویسد: (حسن عدالت دولت فخریه انگلستان از قبل در الواح نازل «منظورش نامه های بها بوده که با دریافت حقوق از روسها در خفا از انگلیسها پشتیبانی مینموده» ولی اینک مشهود شد) و بانکارش این جمله علاوه خود را بانگلیسها گوشزد گوسفندان نموده و آنان را به «علاقه مندی بخارجیان تشویق کرده است این است پایان این دین سازیها و دروغ پردازیها

* (حکم گذاری خلق) *

مقررات الهی و قانونهای خدائی بانظر بعالم آخرت وضع شده است .
 این قسم قوانین از حوصله بشر خارج است، پیغمبر خانم محمد بن عبدالله (ص)
 در ظرف بیست و دو سال و چیزی بالا آنچه که عالم بشر بسا و احتیاج داشته
 است در هر قسمت از امور معاش و معاد بیان فرموده است تا وقتیکه در
 حجة الوداع آیه : **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی**
 نازل گردیده و پیغمبر در خطبه خودش فرموده که هیچ حکمی فروگذار نشده
 و بالجمله هیچ فعلی از افعال بشر در دین اسلام بدون حکم نیست . اما
 چنانیکه خواندیم سید باب نتوانست حتی کتاب بیان را تمام کند . بیست و چند
 سال زندگانی بها بنوشتن نامه ها و صدور الواح بنام این و آن گذشت تا کار
 باینجا رسید که شریعت آنها از هر جهت کم حکم و بی مقررات ماند و مجبور
 شدند افسار مردم را سر خود شان بزنند و بگویند بیت العدل «منتخبین از
 مردم» هر حکمی کرد بمنزله حکم خدا قبول بشود !!! یکی نگفت که آقای
 بها آخر پارلمانها که قبل از شما و بعد از شما این عمل را انجام داده و میدهند
 بفرق اینکه هیچکدام از قانون گذاران حکم خودشان را حکم یزدان نمیدانند
 و حکم خلق می شناسند . دیگر نمیگویند تعبداً باید قبول کرد و لم و بم نگفت
 بلکه همه مردم را برای اصلاح قوانین و مقررات موضوعه میخوانند .
 گفتیم که تعالیم و مقررات لازمه برای کلیه افراد انسان در قرآن مجید
 و آثار امامان کاملاً بیان شده است . اما در کتاب اقدس که کتاب احکامی بهائیان
 است اغلب احکام را بامانای بیت العدل مراجعه نموده و نزد محققین آشکار است
 که مردم روی زمین نمیتوانند تعلیمات و دستورات الهی را تعیین نمایند و

چنانچه قانونی وضع کردند قسانون الهی شمرده نمیشود و قوانین موضوعه
 کشوری که در آن وضع شده نامبرده میشود و نیز گفته شد که قانون الهی
 منحصرأ ناظر بانظام امور این جهانی نیست بلکه با این نظر منظور پراهمیت
 دیگر بآنجه بعالم آخرت دارد و البته ادراکات بشر ممکن نیست بدون
 الهام بتواند ناظر بعالم دیگری باشد زیرا که آنچه را بشر می بیند و میفهمد
 راجع باین عالم است

این بود نتیجه تحقیق و تجرّی او پسندیده و معنی بی بهائی باب و بهاء
 : (والسلام علی من اتبع الهدی) :

(پایان) *



از خوانندگان محترم خواهشمند است

اشتباهات مختصر زیر را که ضمن چاپ رخ داده تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۸	والمویج	وتلویج
۳	۷	بر بوارق	بیوارق
۱۵	۱۵	تعلیل	تهلیل
۱۶	۱	مادی والهی	مادی با الهی
۱۶	۱۶	برای این که	برای
۲۹	۱۱	منشاء و پیدایش	منشاء پیدایش
۳۰	۶	از شیعه	شیعه
۴۰	۱۳	مانند وزراء	به پیوند با وزراء
۴۲	۱۷	۱۲۹۹	۱۲۲۹
۵۹	۷	البر ناله	البرماله
۵۹	۱۱	عباس میرزا	عباس میرزا
۶۳	۷	فرمانفر	فرمانفرما
۶۷	۷	میراز	میرزا
۸۱	۱۰	آیا با بودن	با بودن
۸۹	۱۳	تفسر	تفسیر
۱۱۱	۲۰	سپرده اند	سپرده اند
۱۱۵	۷	و نمیتوانسته	نمی توانسته
۱۵۲	۱۱	قبل رسانیدن از پیام مقهوره	قبل از رسانیدن پیام مقهور
۱۵۳	۱	و تماس	تماس
۱۷۷	۸	تربیت کنند مردم	تربیت کننده مردم باشند
۱۸۰	۲۰	خلیمی	خیلی
۱۸۴	۱۵	باید حفظ	با حفظ
۱۹۴	۳	خودش را که	خودش را